



# حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم  
اسفند ۶۷ شماره ۱۴

## نگاهی به یک تجربه و ابتکار انقلابی

بیاد رفیق جانباخته حشمت الله اسدی پور (مجتبی) که خاطره سرخش در لحظه به لحظه صحنه های انقلاب در آمل بر ذهن توده های ستمدیده نقش بسته است.

صحنه انقلاب ۵۷ آنگونه که بسیاری از نیروهای بورژوازی وانمود میکردند ویا اکنون هم وانمود میکنند، خالی از حضور و تلاشهای نیروهای پرولتری نبود. هر چند انقلاب ایران بدلیل دنباله زوی طبقه کارگر و نیروهای سیاسی منتسب به آن از بورژوازی به شکست انجامید اما درسهای آن گنجینه عظیمی است برای پیروزی آتی و بخش مهمی از این گنجینه حاصل تلاشهای کمونیستهای اصیل برای تعمیق انقلاب و اعمال رهبری خود بر آن است.

همانطور که در جزوه با سلاح نقد آمده است:

«در سال ۵۷، آن نیروهای م.لامی که پرچم تعالیم مائو را بدست داشته و در مقابل رویزیونیسم شوروی و چینی قدعلم کرده بودند، همگی جریانانی نوحاسته از دل خیزشهای سالهای آغازین دهه ۱۳۵۰ بحساب می آمدند. آنها هنوز جوان، قلیل العده و کم تجربه بودند. انقلاب ایران و معضلات و مسائل نوین و پیچیده ای که با خود همراه آورد، و همچنین مسائل کلیدی ایدئولوژیک - سیاسی مقابل پای پرولتاریای جهانی - به خصوص بعد از کودتای ۱۹۷۶ بورژوازی در چین -، کمونیستهای ایران را نیز به مصاف میطلبید. عقب ماندگی شدید

جنش کمونیستی در ایران نسبت به تحولات عینی که به دنباله روی عناصر آگاه از سیر خودبخودی اوضاع پا میداد، باعث شد که جنش ما بطور جدی از حل این مجموعه مسائل باز بماند. کمونیستهای ایران آنچنان در گرداب این معضلات فرو رفتند که حتی نیم نگاهی هم به دستاوردها و پیشرفتهای نوین گردانهای دیگر پرولتاریا در سطح بین المللی نیانداختند.

جنش نوین کمونیستی ایران دوران کودکی و کم تجربه گی خود را از سر میگذراند. استخوانبندی این جنش تازه در حال شکل گیری و محکم شدن بود. علت چنین وضعیتی ریشه در گذشته جنش انقلابی و کمونیستی ایران داشت. خیانت حزب توده نسل نوین کمونیستها را کاملاً از تجارب و میراث انقلابی نسل قبلی محروم ساخت. از سوی دیگر جمع بندی صحیح از شکست دیکتاتوری پرولتاریا در چین برای جهت گیری صحیح ایدئولوژیک - سیاسی نقش تعیین کننده ای داشت. شاید بیشترین جهت گم کردگی ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستها را در عدم موضعگیری و مرزبندی با نظریات دگما - رویزیونیستی انورخوجه مینوان نشان داد. تنها اکثریت جنش کمونیستی به این انحرافات بقیه در صفحه ۷

## پرولتاریا و آموزه های انقلاب ۵۷

«فرد عامی با این حقیقت بدون شبهه، مقدس توخالی که انقلابی بوقوع خواهد پیوست... خود را راضی میکند. یک مارکسیست با این مطالب راضی نمیشود؛ او میگوید: فعالیت ما یکی از عواملی است که تعیین خواهد کرد انقلابی صورت خواهد گرفت یا نه.» - لنین - «چه باید کرد؟»

طی دهها سال که از حیات طبقه کارگر ایران میگذرد، حتی در هنگامه عظیمترین توفانهای اجتماعی و پیشروی در نبردهای خونین، افق پیروزی هیچگاه برای طبقه ما چنین روشن نبوده است. این حرف ممکن است در برابر سنگینی بار شکست انقلاب ۵۷ و رخوت و انفعال و بُهتی که بیار آورد، شدیداً بی پشتوانه و «غیر معقول» بنظر آید. و مسلماً اگر با عینک بدبینی شکست طلبانه و سطحی نگری به قضایا نگاه شود، چنین نیز هست. اما وقتی پرولتاریای آگاه میدانند که طالب چه جامعه ای است و از چه طریق، و قتیکه ابزار تحقق اهدافش را میشناسد در جهت دستیابی بدان ابزار گام مینهد، سرخی و درخشندگی افق از پس تیره و تاریکترین گرد و غبارها، و سنگینترین موانع نمودار میشود؛ این خصوصیت دوره کنونی است.

تجارب تاریخی - جهانی به پرولتاریا درسها آموخته است، اما همین درسها عموماً در پراتیک مستقیم، برجسته تر و قابل فهمتر میگردد. تئوریهای علمی و اصول بارها اثبات شده انقلابی، در هر پیروزی یا شکست خود را عمیقتر در ذهن طبقه انقلابی (و در درجه اول پیشروان طبقه) انعکاس میدهند و بیشتر و بیشتر به جزئی لاینفک از تفکر، نگرش و راهنمای عمل وی تبدیل میشوند. بقول لنین: «هر انقلابی بمعنای یک تحول ناگهانی و شدید بقیه در صفحه ۲»

## نقش ارتش خلق در تقوض استراتژیک

صفحه ۱۲

۱۱	در این شماره میخوانید:
۱۵	فراخوان، تجارب انقلاب را بازگو کنید!
۱۶	صحنه ای از قیام
۲۱	آنچه يك انترناسیونالیست در انقلاب ایران دید
۲۶	بیاد رفیق بهروز غفوری
۳۲	به آنانی که نمی خواهند بر روی زانوهای خود بمیرند
۳۲	اطلاعه کمیته ج.ا.ا. درباره قتل عام زندانیان سیاسی
۳۲	یک ابتکار عمل انترناسیونالیستی

## پرولتاریا و ...

در زندگی توده های عظیم مردم است... همانگونه که هر تحولی در زندگی يك فرد بسی چیزها بوی می آموزد و وادارش میسازد خیلی چیزها را ببیند و به چیزهای زیادی پی ببرد، بهمانگونه هم انقلاب در مدت کوتاهی پرمعناترین و گرانبهارترین درسها را به تمام مردم میدهد... در دوران انقلاب میلیونها و دهها میلیون تن از مردم در هر هفته بیش از یکسال زندگی هادی و خواب آلود چیز می آموزند؛ زیرا هنگامیکه تحول ناگهانی و شدید در زندگی يك ملت روی میدهد، با وضوح خاصی معلوم میگردد که هر يك از طبقات این ملت چه هدفی را تعقیب میکند، چه نیروئی دارد و با چه ابزاری عمل فینماید.))

موقیعت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی امروز پرولتاریای انقلابی در ایران نیز متأثر از پراتیکش در انقلاب گذشته است. انقلاب ۵۷ و سالهای متعاقب آن با تجارب مثبت و منفی خود، پرولتاریا را وادار کرد که روی پاهای خود بایستد و راه رفتن آغاز کند. طبقه انقلابی در ایران تجربه دست اولی از اینکار نداشت؛ حتی يك جمعیتی همه جانبه علمی و انقلابی از زمین خوردنهای گذشته نداشت؛ و مهمتر از همه، آموزشهای رهبران انقلابی مبتنی بر سنتز تجارب مثبت و منفی پرولتاریای جهانی را با بدرستی نمیفهمید و یا یکسره از یاد برده بود. بنابراین از زمین خوردن این نوآموز نباید تعجب کرد. باید زمین میخورد تا سنگها و چاله ها را از نزدیک ببیند و بهنگام بلند شدن آنچنان سر خود را بالا گیرد که متوجه تئوریها و آموزه های پرولتاریای جهانی شود. آنچه اهمیت داشت اراده و خواست فراگیری بود. پرولتاریا حرکت کرد و راه رفتن را آموخت.

نخستین واقیعت ستبری که طی انقلاب ۵۷ در برابر پیشروان طبقه کارگر قرار گرفت این بود که طبقات استثمارگر و ارتجاعی هستند که سر رشته جنبش را بدست دارند و علیرغم فداکاریها و تلاش انقلابی طبقه کارگر و کمونیستها، ((حرف آنهاست که به کرسی مینشیند))؛ آنها هستند که ثمرات انقلاب را میچینند و مهمتر از هر چیز، قدرت سیاسی را از آن خود میسازند. همانطور که یکی از رهبران برجسته و جانباختگان انقلاب پرولتری - رفیق غلامعباس درخشان - در فردای قیام ۲۲ بهمن گفت: «قیام پیروز شد؛ اما طبقه کارگر شکست خورد!)) ولی، آیا شکست طبقه کارگر و نیز شکست انقلاب امری از پیش تعیین شده بود؟ مسلماً خیر. در صحنه پیچیده مبارزه طبقاتی هیچ مسیر از پیش ترسیم شده ای وجود ندارد. اگر پیشروان پرولتاریا دیدی روشن از طریق انقلاب و برنامه و خط صحیحی برای مسلح شدن به ابزار ضروری انقلاب داشتند، بدون شك تاریخ بگونه ای دیگر نوشته میشد؛ نه بدان معنا که پیروزی سهل الوصولی - نظیر آنچه نصیب دارودسته خمینی شد - از آن پرولتاریا و متحدان نزدیکش میگشت و اینك با ایران سرخی رویرو بودیم که در مسیر سوسیالیسم گام میزند. اما بدون شك

دستاوردهای انقلابی تثبیت شده پرولتاریا بیش از این بود که اینك داریم و شکست جنبش کمونیستی نیز از نوعی غیر از شکست و تلاشی بعد از سال ۱۳۶۰ میبود.

طبقه کارگر با بمدرسه انقلاب نهاد و درسها آموخت، اما این نهایت کاری که میتوانست و میبایست انجام دهد نبود. طبقه کارگر رزم انقلابی را تمرین کرد اما در میدان رزم دیگران و دنباله روی از دیگران. از اینرو انقلاب ۵۷، از زاویه پرولتاریا، تمرین انقلاب اجتماعی نبود.

طبقه کارگر پیش از هر چیز از ستاد رهبری کننده خود محروم بود. حزب طبقه کارگر - حزب کمونیست انقلابی - وجود نداشت؛ در واقع سلاح ضروری و دائمی برای دانستن فن انقلاب و عمل کردن بر مبنای آن، در دست پرولتاریا نبود. جنبش جوان کمونیستی ایران عمدتاً بکارهای فرعی و بی ارتباط به يك نقشه انقلابی مشغول گشته، به هرج و مرج در ایدئولوژی خو گرفته و معتقد بود که بدین طریق میتوان کارها را به پیش برد. بحران ایدئولوژیک برخاسته از شکست پرولتاریا در چین - متعاقب مرگ مائوتسه دون -، این جنبش را نظیر کل جنبش بین المللی کمونیستی دربرگرفته بود؛ کمونیستهای ایران از این مسئله جمعیتی نداشتند و لاجرم در عرصه ایدئولوژی و سیاست پرولتری زیرپایشان شدیداً سست شده بود؛ آنها مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بیدیه شك مینگریستند و این شك را با از هم جدا کردن بیکره واحد علم رهائی پرولتاریا، و به خیال خود چسبیدن به دو جزء اول بروز میدادند. از حیث تئوری، آنجا که صحبت از استراتژی و تاکتیک انقلابی پیش میآمد، نجوای نسخه تحریف شده و اکونومیست - رویزیونیستی ((از اعتصاب تا قیام)) بگوش میرسید و آنچه ذره ای در اذهان جای نداشت مقوله جنگ خلق و آموزه های مائوتسه دون بود. ایجاد حزب پیشاهنگ پرولتری بدون رفع این بحران، و تسویه حساب با این گرایشات رشد یابنده انحرافی متصور نبود و در عین حال نمیتوانست جدا از سازماندهی و پیشبرد پراتیک انقلابی پرولتاریا بانجام رسد. برای آنکه پرولتاریا نقطه اتکاء و مبنای حرکت خود را مستحکم سازد، ضروری بود که نگرش انترناسیونالیستی را حفظ و تعمیق کند و بهمره سایر گردانهای پرولتاریای بین المللی جهت خروج از بحران موجود حرکت نماید.

در مقابل، دشمنان رنگارنگ طبقه کارگر ایستاده بودند: بحد کافی متشکل و علیرغم ضعفها و تضادهای درونی، صاحب سازمان نظامی و متمرکز حکومتی؛ کمر بسته به سقط انقلاب و در عین حال مترصد استفاده از انرژی و توان طبقات تحتانی در جهت منافع استثمارگرانه و ارتجاعی خود. نتیجه آنکه پیشروان طبقه کارگر با جهت گم کردگی، و خود طبقه با ذهنیت بدوی و خودبخودی از مبارزه، همچون قهرمانانی که تنها به روحیه انقلابی، فداکاری و شرف مبارزاتی خود متکی

هستند، بدون سلاحی مناسب وارد جنگ با هیولاهای رنگارنگ و مجهز شدند. واضح است که بدون آگاهی، نقشه و تشکل منطبق بر يك خط و ایدئولوژی انقلابی و علمی، بدون آمادگی واقعی برای يك مبارزه طولانی و سرسختانه، بدون وجود رهبران و سازماندهندگان انقلابی بقدر کفایت آماده - که همه اینها تنها در جریان برپائی و پیشبرد جنگ خلق در سالهای قبل از آن میتوانست حاصل شود - امید به پیروزی طبقه کارگر در انقلاب بشدت بی پایه بود. لیکن، با حداقلی از جهت گیری سیاسی - ایدئولوژیک درست متبلور در تئوری و پراتیک انقلابی، و استحکام بر علم و ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، پرولتاریای آگاه میتوانست به پیشرفتهای بسیار مهمی در جهت پیروزی نائل آید؛ و همانگونه که پیشتر گفتیم، تاریخ را بگونه ای دیگر بنویسد.

در پروسه انقلاب ۵۷ طبقه کارگر به سلاحی که در دسترس داشت، سلاحی که دستیابی به آن، حداقل آگاهی و تشکل و انگیزه انقلابی را طلب میکرد، چنک انداخت: اعتصاب. طبقه کارگر با این سلاح نمیتوانست بپای نابودی قهرآمیز ماشین دولتی - و در مرکز آن ارتش - برود؛ اعتصاب نمیتوانست حکومت شاه را فلج کند، نمیتوانست در دل حکومتیان و مزدورانشان هراس ایجاد نماید، نمیتوانست چشم جهانیان متوجه وخامت اوضاع ایران گرداند، و حتی نمیتوانست برخی مطالبات اقتصادی و سیاسی را بر ارتجاع و امپریالیسم تحمیل نماید؛ اما بهیچوجه نمیتوانست حق حاکمیت را نصیب پرولتاریا سازد؛ نمیتوانست بنیادهای جامعه کهن را درهم شکند و شالوده جامعه نو را بریزد. در انقلاب ۵۷ طبقه کارگر از نبود حزب خود رنج میبرد. پیشروان طبقه بر اهمیت وظیفه ایجاد حزب واقف نبودند. بسیاری از پرولترهای انقلابی که علیرغم آنهمه فداکاریهای سترگ، خود را در مقابل مرتجعین اسلامی و بورژوا لیبرالهای ضدانقلابی که زمام جنبش را بدست گرفته بودند در ضعفی فزاینده میدیدند، با محدود نگری معضل را تا سطح پراکندگی و نبود اتحاد در بین ((نیروهای چپ)) تنزل میدادند. حال آنکه، حزب بهیچوجه بمفهوم ظرفی که عناصر و گروههای چپ را در خود جای دهد و توانشان را فزون سازد نیوی نیست. اگر در روزهای بهمن یا قبل از آن، هزاران کمونیست انقلابی و پیشروان راستین طبقه کارگر تماماً در صفوف تشکلی واحد گرد میآمدند، اما دیدگاه، خط و برنامه صحیحی بر آن تشکل حاکم نبود، اگر علم و ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون هدایت کننده آن حزب نبود، نتیجه ای کیفیتاً متفاوت با آنچه نصیب جنبش کمونیستی شد، بدست نمیآمد.

در جریان انقلاب ۵۷ و متعاقب آن، طبقه کارگر به اشکال مختلفی از تشکل توده ای دست یافت. اما چرا این تشکلات توده ای کارگری(شورا، سندیکا و اتحادیه)، آن ظرف

کلیدی ضروری برای اعمال رهبری طبقه کارگر، سازماندهی نیروها و به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک نوین نبودند؟ چرا چنین تشکلاتی هر قدر هم گسترده و قدرتمند، نمیتوانستند قائم به ذات در جهت کسب قدرت سیاسی حرکت کنند؟ و حتی توان حفظ خود در مقابل یورشهای جمهوری اسلامی را هم نداشتند؟ در پاسخ به این سئوالات است که روشن میشود تمام آن مباحثات میان گروه های منتسب به جنبش کمونیستی و محافل کارگری بر سر «سندیکا یا شورا؟»، حکم نواختن سُرنا از سر گشادش را داشت. این تشکلات توده ای بنا بر مضمون خود، چارچوب وسیعتری از افشار و اهداف محدودتری را شامل میشد؛ پیشروان پرولتاریا - که همواره اقلیتی را تشکیل میدهند - بدون آنکه بدانند چه میخواهند و چگونه میتوانند به اهداف خود برسند، بدون این تشکلات میرفتند یا خود آنها ایجاد میکردند و به سازماندهی مبارزات توده ای مشغول میشدند. بدون هدف نهائی و بدون وظیفه مرکزی، هر مبارزه و اعتصاب و تحصنی به چیزی در خود بدل میگشت و نتیجه و سرنوشتش - حتی در صورت پیروزی - بخود محدود میشد. در جنبش کمونیستی و در میان فعالین کارگری این گرایش وجود داشت که به مبارزه بمشابه نری مقطع و جدا از کار پیشبرد همه جانبه انقلاب نگریسته شود و در واقع جانشینی برای اینکار گردد. آنچه فراموش میشد، چیزی که پرولترهای انقلابی نباید فراموش کنند، این بود که هر جنبش و مبارزه مشخص - خودبخودی یا آگاهانه - فقط جریانی از سیر کلی پیشرفت امور است. با افت و خیز در جنبش خودبخودی توده ای - کارگری، دامنه نفوذ و تحرک این تشکلات کم و زیاد میشد و بر همین مبنا در مقاطعی کاملاً به همان چند نفر فعال پیشرو محدود میماند و سپس از هم میپاشید. از سوی دیگر، مضمون فعالیت آنها که به طرح مطالبات در برابر حکومت محدود بود علیرغم خواست بسیاری از رهبران و بدنه انقلابی، در چارچوب فعالیت رفرمیستی میگنجید؛ زیرا نه توان ارائه برنامه و نقشه برای سرنگونی انقلابی رژیم را داشت، نه ابزار چنین کاری را صاحب بود، و نه - بین برنامه، نقشه و ابزاری در جامعه موجود - تا خود را تابع آن سازد. اینکار فقط از عهده یک حزب پیشاهنگ پرولتاری ساخته بود - حزبی که هر حیطه ای از فعالیت و مبارزه را در خدمت و تابعیت از اهداف اساسی انقلاب و وظیفه مرکزی پرولتاریا - کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ - رهبری نماید. اینچنین بود که تشکلات اصیل توده ای و مبارزات توده های کارگر و دیگر زحمتکشان، به دستاوردها و نتایج پایدار دست نیافت. بدون وجود تشکیلات ضروری پایدار پرولتاریا یعنی حزب و بدون جاری بودن عمده ترین شکل مبارزه ای که حزب باید رهبری کند (یعنی مبارزه مسلحانه)، امکان پایداری هیچ دستاوردی برای طبقه انقلابی وجود ندارد.

کارگران طالب انقلاب، در تجربه ۵۷ بعینه دیدند که هر چقدر ضرورت انقلاب اجتماعی امری بدیهی و ساده است، بهمان درجه تحقق آن موضوعی عمیق و همه جانبه است. انقلاب ۵۷ به توده های کارگر آموخت که چگونه بسیاری از نیروهای سیاسی میتوانند در مخالفت و ضدیت با حکومت قرار بگیرند بی آنکه بخواهند کل سیستم موجود و ارزشهای آن را داغان کنند. توده ها دریافتند که نیروهایی میتوانند باشند که علیرغم شمار پردازیهای انقلابی نمایانه، یا حتی برخورد قهرآمیز به دارودسته حاکم، در عمل بدنبال تغییر شکل اوضاع در جهت منافع بورژوازی خود بگردند. حال آنکه منافع توده های تحت ستم و استثمار به سرنگونی یک دارودسته حکومتی محدود نشده، بلکه درهم شکستن ماشین دولتی - و در مرکز آن، ارتش - و حرکت برای نابودی مناسبات کهن و برقراری مناسبات نوین را شامل میشود.

در انقلاب ۵۷، قلب ماشین دولتی و حافظ اصلی مناسبات موجود، یعنی نیروی مسلح ارتجاع نابود نشد و اساساً دست نخورده باقی ماند؛ ارتش با هزار و یک حیل از سوی جریان خمینی و متحدانش، و امپریالیستهای غربی از تیر رس خارج شد. هر دو اینها برای حفظ حاکمیت خود و تداوم مناسبات کهن، به حفظ، گسترش و تقویت این ارگان محتاج بود - و هستند. \* پرولتاریا از لحاظ نظری به جایگاه ارتش واقف بود و از مدتها پیش از قیام ۲۲ بهمن، شمار نابودی آن را میداد. توده های انقلابی نمیدانستند که پیروزی قیام بدون درهم شکستن رکن اساسی دولت - قوای مسلح - هیچوجه نمیتواند معادل با پیروزی بر نظام حاکم قرار داده شود. کمونیستهای انقلابی واقماً با نیت نابودی ماشین دولتی کهن و قلب آن، در روزهای قیام به پادگانها هجوم میبردند و توده ها را بدین کار تشویق مینمودند. اما در پروسه انقلاب عملاً نشان دادند که مفهوم واقعی این امر را درک نکرده و لاجرم در پی ایجاد ابزار ضروری تحقیق نیز نیستند. شمار ((نه سازش، نه تسلیم، تنها ره زهائی: جنگ مسلحانه)) بصورتی کاملاً سطحی درک میشد. انگار بناگهان از نقطه ای نامعلوم اسلحه ظاهر میشود و در اختیار توده بی شکل و میلیونی قرار میگیرد؛ سپس با یک درگیری سریع، حکومت سقوط میکند و قوای مسلحش نیز نمیتوانند به او کمکی برسانند. طنز اینجاست که ظاهراً عین همین تصویر در قیام بهمن صورت تحقق بخود گرفت؛ در آن مقطع آنچه بطور جدی و علمی به ذهن کمونیستها خطور نکرد، ضرورت ایجاد ارتش انقلابی تحت رهبری پرولتاریا بود - ارگانی برای جنگیدن، نابود ساختن ذره ذره ارتش دشمن، گسترش یافتن، حفاظت از دستاوردها و

کسب پیروزی سراسری - ارگانی که بر آن سیاست پرولتاری حاکم باشد و از آموزه های نظامی مائوتسه دون پیروی کند، ارگانی که ترکیب نیروی رهبری کننده، ستون فقرات و بدنه اش از حیث طبقاتی کاملاً روشن باشد؛ نقطه ایجاد و ساختمان، و عرصه اصلی عملکردش بلحاظ استراتژی انقلاب کاملاً مشخص باشد. درک این مطلب بود که میتوانست چشم طبقه کارگر را از روی حوادث پر سر و صدا و قدرتمندی رقیبای مرتجع و ضدانقلابی در شهر، بسوی منبع قدرت نهفته انقلابی و رزمگاه اصلی ارتش سرخ طبقه کارگر، یعنی توده عظیم دهقانان و مناطق روستائی باز گرداند.

در پروسه انقلاب ۵۷، کمونیستهای انقلابی توجه درخور را نسبت به روستا و جنگ دهقانی که خود میبایست پرچمدار و محرک برپائیش میشدند، نداشتند. جوش و خروش سالهای ۵۷ - عمدتاً در شهرها متمرکز شده بود؛ این پایگاههای سنتی ارتجاع اسلامی، بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی مرفه بود که قوام و گسترش مییافت. کارگران شهری اگرچه پیوندهای طبیعی محکمی با روستا داشتند و نقش خط انتقال جنبش از شهرها به ((زادگاه)) خویش را بازی میکردند، لیکن تنها قادر بودند تحولات خودبخودی شهرها و حتی گاه خط و برنامه و روش طبقات غیر را به نزدیکترین متحدان طبقاتی خود - دهقانان بی زمین و کم زمین - منتقل سازند و قادر نبودند که پرولتاریای روستا و زحمتکشان ده را از چارچوب جنبش موجود و رهبری طبقات بورژوا رها کنند. نتیجه آن شد که پتانسیل و انرژی انقلابی عظیمی که طی دهها سال اعمال ستم و استثمار وحشیانه کمپرادور - فئودالی در روستاهای ایران انباشته گشته بود، امکان رها شدن نیافت. در اکثر نقاط دهقانان - خصوصاً در استانهای مرکزی - و در نزدیکی مراکز جنبش تحت رهبری خمینی، نقش سیاهی لشکر را در انقلاب بعهده گرفتند و بواسطه موقعیت طبقاتی و شرایط زیست و کار حتی نتوانستند بطور خودبخودی - همچون کارگران شهرنشین - با برپائی حرکات مستقل مبارزاتی، عرض اندامی بکنند. انقلاب در عمق ریشه نگرفت؛ لاجرم نه تنها توان پایداری در برابر توفان دسائس و مصائب را از دست داد، بلکه نتوانست در جهتی درست رشد و نمو نماید. انقلاب به رشد در محیط ((طبیعی)) خود بسنده کرد و اصولاً به شهرها محدود ماند. اینچنین بود که ثمراتش دور از دسترس طبقه کارگر و عمدتاً در دسترس نیروهایی قرار گرفت که نفشان در عمق نیافتن ریشه های انقلاب بود. در سینه و مغز اکثریت عظیم دهقانان، انگیزه و خواست و اشتیاق سوزان به دگرگونی ریشه ای مناسبات حاکم وجود داشت - و دارد؟ در کردستان و ترکمن صحرا و فارس تنها بفاصله چند روز از سرنگونی رژیم پهلوی، جنبشهای مهم دهقانی برپاگشت، تا سطح مبارزه مسلحانه و برخی جوانب اعمال بقیه در صفحه ۴

## پرولتاریا و ...

قدرت توده ای هم پیش رفت و جوانی از خواسته ها، جهت گیری و پتانسیل نهفته در میان توده دهقانی را نمایان ساخت. در کردستان، همین جنبش دهقانی بود که در آمیزش با نبرد علیه ستم ملی، طلایه دار جنبشی انقلابی گشت و پیوند کمونیستهای انقلابی و دیگر انقلابیون با محرومان روستائی در جریان جنگ علیه حاکم نوین را باعث شد. تازه، اینهمه در شرایطی انجام شد که خط و برنامه روشن و صحیح پرولتاری بر سر مسئله ارضی - دهقانی و استراتژی انقلاب وجود نداشت و درک محدودی که از چگونگی حل مسئله ارضی بعمل گذاشته میشد، نمیتوانست به بسیج و متحول ساختن همه جانبه توده های دهقان بیانجامد.

مارکس میگوید فن جنگ را تنها از طریق جنگیدن میتوان فراگرفت. این حکم در مورد قابلیت حکومت کردن و اداره امور جامعه نیز صدق میکند. برای آنکه توده های وسیع بتوانند واقعاً به حق حاکمیت دست یابند و دیکتاتوری انقلابی خویش را برپا دارند، میباید در پروسه طولانی جنگ با هدف برقراری حکومت سرخ در هر آنجا که امکانش وجود دارد، به تمرین حکومت بپردازند. توده هایی که بار قرنهای حاکمیت استثمارگران و ستمگران و مناسبات اسارتبار بر دوش دارند، تنها از چنین طریقی است که میتوانند راه و رسم اعمال قدرت را بیاموزند. و استقرار چنین حکومت سرخی ممکن نیست مگر با سلاح برداشتن و محور ارتجاعیون و برهم زدن مناسبات اقتصادی - اجتماعی که آنان نمایندگی میکنند. هر دولتی که در یک جامعه تحت سلطه امپریالیسم بطریقی غیر از این (بشیوه های مسالمت آمیز طی نقل و انتقالات و عقب نشینیهای حساب شده امپریالیستی، یا شیوه های خونین کودتائی) بر سر کار آید علیرغم هر نامی که بر خود نهد و هر ادعائی که داشته باشد، نه قادر است و نه میخواهد مناسبات موجود را درهم شکند.

اما بسیاری از جریانات اکنومیسٹ و بیگانه با تئوریه و آموزشهای علمی پرولتاریا عاجز از درک این حقایق، همصدا با برخی جریانات رویزیونیستی هوادار بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی به الگوسازی از تجربه انقلاب ۵۷ بمشابه راه «طبیعی» کسب قدرت سیاسی در ایران پرداختند. این واقعیتی بود که خمینی و دارودسته اش (یعنی یک باند دیگر از طبقات ارتجاعی حاکم) بشیوه ای که دیدیم قدرت را از آن خود ساختند. در این راه این جریان بر جنبش معینی - اساساً در شهرها - بمشابه عامل فشار بر حکومت شاه و قدرتهای امپریالیستی اتکاء نمود، در صفوف هیئت حاکمه وقت شکاف انداخت، بخشهایی از کمپرادورها، فئودالها و بورژوا لیبرالهای مخالف شاه را تحت پرچم جمهوری اسلامی با خود همراه ساخت و سرانجام نظم کهن و ماشین دولتی موجود را از گزند انقلاب حفظ نمود و خود بمشابه هیئت حاکمه نوین، نماینده درجه اول این مناسبات شد. هر

جریانی که قصد پیمودن چنین طریقی را دارد - علیرغم هر ماهیت و نیتی که داشته باشد - نهایتاً و دیر یا زود (در صورت موفقیت) به همان نتایج خواهد رسید و بیان منافع و اهدافی مشابه با هر هیئت حاکمه کمپرادوری دیگری در جهان خواهد شد. دو شاهد زنده این مدعا، هیئت حاکمه های کنونی ایران و نیکاراگوآ هستند که از دو جایگاه طبقاتی متفاوت کار را شروع کردند و قدرت سیاسی را یکف آوردند، اما امروز هر دو بالاجبار در موقعیت کمپرادوری یکسانی قرار گرفته اند. در عین حال، جریانات فوق الذکر از نمونه یک تجربه مثبت برای کسب و اعمال قدرت سیاسی در همان پروسه انقلابی بسادگی گذشتند و هیچگاه این تجربه را از زاویه راه انقلاب مورد بررسی قرار ندادند و این دو برخورد بیهیچوجه تصادفی و نامرتبط با یکدیگر نبود: در کردستان توده های دهقان و کارگران و زحمتکشان شهری حول مطالبات سیاسی - اقتصادی خود متشکل شدند و سلاح بدست گرفتند تا دستاوردهائی که در جریان سرنگونی شاه کسب کرده بودند را در برابر یورش حاکمیت جدید محافظت کنند. علیرغم آنکه کمونیستهای انقلابی رهبری کل جنبش و جنگ را بدست نداشتند، چیزی از اهمیت این تجربه نمیکاهد.

در پروسه انقلاب ۵۷، جنبش کمونیستی ایران که از تئوریه های کبیر مارکس، لنین، مائوتسه دون دور شده بود، بواسطه ناتوانی در تحلیل طبقاتی و تشخیص نزدیکترین متحدین، امری که در ارتباط لاینفک با درک سطحی از مفهوم انقلاب اجتماعی و نحوه کسب قدرت سیاسی قرار داشت، به دنباله روی از جریانات مختلف بورژوائی کشانده شد. هر چه کمونیستها از متحدان نزدیک پرولتاریا - توده دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریا - دور میشدند، بیشتر به دنباله روی از بورژوازی و روشهای بورژوائی کشیده میشدند. نگرش حزبی موجود نبود، وظیفه مرکزی گم شده بود، لذا درکهای نادرست از اتحاد طبقات رواج یافت. شک نیست که پرولتاریا در جریان پیشبرد انقلاب اجتماعی - و برای موفقیت در اینکار - به اتحاد با اقشار و طبقاتی غیر از خود نیاز داشت و دارد. پرولتاریا باید بتواند هر نیروئی که برای پیروزی ضروری است را با خود متحد کند. اما کارگران باید این نکته را بیاموزند که عباراتی از قبیل «حکومت مردم بر مردم» خزعبلاتی بیش نیست. چرا که مقوله بی شکل و بی هویتی بنام «مردم» وجود ندارد. مردم به طبقات تقسیم میشوند. این بورژوازی است که با رواج دادن این خزعبلات میکوشد تمایزات طبقاتی را مخدوش کرده و سازش طبقاتی را تبلیغ نماید. اتحادی را که طبقه کارگر بوجود میآورد، خود بر این حقیقت که «مردم» به طبقات متمایز گشته اند، پرتو میافکند. بمبارت دیگر اتحادی است که با ترسیم تمایزات طبقاتی، به گرد پرچم طبقاتی معینی (یعنی پرچم طبقه کارگر) و با طبقات معینی (طبقاتی که در انقلاب دمکراتیک نوین

منفعت دارند و آنان را خلق مینامیم) حاصل میشود. صحت این سیاست را تجارب پیروزمند پرولتاریا در روسیه و چین به اثبات رسانده بود. برمینای همین سیاست بود که مائوتسه دون از ایجاد جبهه متحد بمنوان یکی از اجزاء استراتژی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک نوین یاد نمود. از سوی دیگر، اگر طبقه کارگر اتحاد صفوف خلق را تحت رهبری و برنامه خویش بوجود نیاورد، سیر وقایع و فشار تضادهای عینی، اشکال دیگری از اتحاد طبقاتی را تحت مهر و برنامه طبقات غیر به پرولتاریا تحمیل میکند. تجربه انقلاب ۵۷ نمونه زنده ای از این ماجراست. لیکن تامین اتحاد طبقات تحت پرچم پرولتاریا در گرو آن بوده و هست که نقشه و برنامه و دورنمای روشن پرولتاری (استراتژی و تاکتیک) و تشکیلات رهبری آن (حزب) و نیروهای مسلح تحت رهبری حزب وجود داشته باشد. در این میان، پیشاهنگ پرولتاری در درجه اول و عمدتاً باید در پی اتحاد با دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریای شهر که بدلیل موقعیت طبقاتیشان، وفادارترین و استوارترین متحدان طبقه کارگرند باشد. این اتحاد شالوده پیشبرد جنگ انقلابی تحت رهبری پرولتاریا را تشکیل میدهد و در طول آن شکل میگیرد و قوام مییابد. برای تحقق چنین اتحادی و نیز اتحاد گسترده تر صفوف خلق تحت رهبری پرولتاریا، خط خواست ما کافی نیست. نمایندگان سیاسی طبقات فوقانی و میانی بطور سیستماتیک خط و برنامه رفرمیستی یا کمپرادوری را تحت پوششهای مختلف فرموله کرده و در میان توده ها اشاعه میدهند. پرولتراهای انقلابی بدون مبارزه خستگی ناپذیر و قاطع با این نظرات و برنامه ها نمیتوانند بندهای ایدئولوژیک - سیاسی بورژوا - فئودالی را از ذهن توده های تحتانی شهر و روستا بگسلند و آنان را تحت پرچم خود متحد کنند. مقابله مداوم با این خطوط و گرایشات بخش مهمی از تربیت انقلابی کارگران، دهقانان و روشنفکرانی است که با بعرصه مبارزه آگاهانه و متشکل انقلابی میگذارند. حادثه شدن تضادهای سیستم و بموازات آن، متنوعتر شدن برنامه ها و خطوط طبقاتی لزوم چنین مبارزه ای را فروتنتر میسازد. این واقعیت را در جریان انقلاب ۵۷ بخوبی دیدیم که چگونه با ار بحران انقلابی، نیروهای گوناگون فعال شدند و به تبلیغ و بسیج و سازماندهی نیرو پرداختند؛ و در پیشاپیش همه دارودسته خمینی را دیدیم که برای جلوگیری از تمحیق انقلاب و حفظ موقعیت و منافع خود، اتحاد نوع «وحدت کلمه» و همبستگی نوع «بحث بعد از مرگ شاه» را پیش گذاشتند. نتیجه آن شد که مناسبات دست نخورده باقی ماند و زنجیر بر دست و پای ستمدیدگان دوباره محکم شد. اما همین شرایط حاد جامعه، بهترین مصالح مادی را برای تربیت و تعمیق آگاهی طبقاتی توده های تحتانی فراهم آورد. بشرط آنکه کمونیستها این آموزه لنین را آویزه گوش زحمتکشان شهر و روستا قرار دهند که: «هرگاه توده های تحت استثمار یاد نگیرند

در پس هر حرف، برنامه و شعار، منافع طبقاتی معینی را جستجو کنند، آنگاه قربانی جهالت خود خواهند شد.»

انجام وظایف و پیشبرد نقشه هائی که برشمرديم همگی در گرو حاکمیت و رهبری يك خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح بر تشکیلات پیشاهنگ پارتیاریاست؛ یعنی آنگاه این تشکیلات بلحاظ طبقاتی خود بخواند، و از حیث دوربینی و دقت نظر سیاسی خود - که در تحلیل ها، استراتژی و تاکتیکهای متبلور میشود - بتواند چنین عمل کند. عامل تعیین کننده در عملکرد و سرنوشت يك حزب، خط سیاسی - ایدئولوژیک حاکم بر آن است. حزب فقط يك چتر تشکیلاتی نیست. هرچه نقش ایدئولوژیک - سیاسی حزب بیشتر باشد امکان اینکه توده ها بواقع سر رشته امور انقلاب را آگاهانه در دست گیرند و جهان را در راستای آمال و منافع خویش متحول سازند بیشتر میشود. فقط با وجود چنین پیشاهنگی است که نقش آگاهانه توده ها تکامل و گسترش مییابد. هرچه نقش پیشاهنگ از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک تقویت شود، توده ها آگاهانه تر سرنوشت جامعه و جهان را تعیین خواهند کرد.

آن محوری که تعیین کننده کلیه فعالیتهای حزب است با وظیفه مرکزی کمونیستها مشخص نمیشود. آیا این تشکل در جهت کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ قدم برمیدارد یا نه؟ آیا کلیه فعالیتهای، موضعگیریهی و تاکتیکهای سیاسی و نظامی در خدمت این استراتژی قرار دارد یا نه؟ آیا گسترش و تکامل واحدهای تشکیلاتی و خود تشکیلات بمشابه يك کل، همگی حول این استراتژی انجام میپذیرد یا نه؟ بقول مائو: «وظیفه مرکزی ما عبارت است از بسیج توده های وسیع برای شرکت در جنگ انقلابی، سرنگون ساختن امپریالیسم و [کمپادورهای حاکم] از طریق چنین جنگی، گسترش انقلاب در سراسر کشور و بیرون راندن امپریالیستها... هرکس که اهمیت کافی به این وظیفه مرکزی نمیدهد، انقلابی خوبی نیست»، «هر کار دیگری باید تابع و در خدمت این جنگ باشد. کار سیاسی و هر شکل دیگری از فعالیت باید تابع آن باشد.» در جریان انقلاب ۵۷، تشکلات منتسب به جنبش کمونیستی از این وظیفه مرکزی غافل بودند؛ لاجرم در مسیری بی سرانجام گام میزدند و بدین خاطر فعالیتشان - هرچقدر هم فداکارانه و صادقانه - پاسخگوی مطالبات تاریخ نبود. سپس گرهگاه ۱۳۶۰ فرارسید. تجربه برخوردهای متفاوت به وظائف پرولتری در این مقطع - و مشخصاً حرکت سرداران - نشان داد، آنجا که کمونیستهای انقلابی جهت ایدئولوژیک درست و وظیفه مرکزی خویش را باز شناختند، راه گسست از انحرافات و کنار زدن موانع سنگین سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی گشوده شد؛ و راه درک مفهوم حزب و نزدیک شدن به کیفیت فعالیت حزبی و تشکیلات حزب هموار گشت. پارتیاریای انقلابی در پرتو این جهنگیری نوین بود که

بر در کهای رایج گذشته از حزب بمشابه تشکیلات دربرگیرنده کل طبقه، یا محصول وحدت کل گروهها و سازمانهای چپ موجود، بر درک نادرست از حزب بمشابه «يك کمیته قابل توجه از کارگران»، خط بطلان کشید. بار دیگر این گفته مائو دورنمای کمونیستهای انقلابی قرار گرفت که: «خط ایدئولوژیک - سیاسی تعیین کننده همه چیز است. وقتی این خط صحیح باشد سربازان خود را گرد خواهد آورد.» حرکت سرداران نه فقط قیامی مسلحانه بقصد سرنگونی حاکمیت ارتجاعی، بلکه قیامی علیه خط بورژوازی و آن دسته رهبران بورژوازی شده ای بود که جاجوش کرده و بمانع در راه انجام رسالت انقلابی پارتیاریا تبدیل شده بودند.

در مقابل، تلاشی ویا انحطاط سایر خطوط و تشکلات منتسب به جنبش کمونیستی ایران در مقطع ۶۱-۱۳۶۰ و متعاقب آن، نمایانگر این بود که در مصاف طلبیهای جدی و پراهمیت انقلاب، کیفیت معینی لازم است که بتواند از آز مونها پیروز بدر آید و تسلیم انحلال طلبی نشود. بطور کلی تجربه انقلاب نشان داد که بهنگام فرارسیدن آزمونهای تاریخی، اگر تشکیلات پیشاهنگی موجود نباشد یا گامهای معین در جهت ایجاد و ساختنشان برداشته نشده باشد، مسلماً شانس کمی برای پیروز بدر آمدن از میدان وجود خواهد داشت. اما اگر تشکلی با کیفیت حزبی موجود باشد، در جریان مصافها قدرت خواهد گرفت؛ و حتی اگر شکست هم بخورد، بهمرام توده های انقلابی آبدیده خواهد گشت.

انقلاب ۵۷ نسلی از انقلابیون را از دل خود بیرون داد و در سقیاسی وسیعتر يك نسل را در کوره ناخ تحولات پرورد. سرکوب انقلاب و کشتار انقلابیون بدست ارتجاع اسلامی، و سرخوردگی و یاس ناشی از شکست انقلاب، لطماتی جدی بر این نسل وارد آورد. بسیاری از کمونیستها و انقلابیون که حاصل دهها سال مبارزه طبقاتی بودند جان باختند؛ بسیاری دیگر را فشار بحران ایدئولوژیک - سیاسی و نبود دورنمای روشن و تعمیق انحرافات از پای در آورد. بسیاری از توده ها که در پروسه انقلاب فعال بودند و در شرایط اعتلاء انقلابی پا بصحنه گذاشته حاضر به فداکاریهای عظیم بودند، بعد از شکست انقلاب دوباره به روال «هادی» زندگی بازگشتند. بودند کسانی هم که در کشان از مبارزه و انقلاب و گستره و عمق آن محدود بود و واقعاً به پیچ و خم راه آگاه نبودند، لذا خیلی زود خسته شدند؛ برای اینان انقلاب در همان حد تظاهرات خیابانی و فرار شاه و تسلیم ارتش خلاصه میشد و بعد نیست که هم اکنون منتظر تکرار همین چیزها برای سرنگونی خمینی باشند تا دوباره فعال شوند. اما در يك مسقطه جای تردید نیست؛ طبقه کارگر و توده های وسیع عمیقتر و گسترده تر از هر دوره دیگری از حیات جامعه ایران از نظر سیاسی بیدار شدند و امروزه یکی از سیاسی ترین توده های جهانند. بز چنین زمینه ای، درگیر شدن توده ها در فعالیت سیاسی بسیار ساده تر خواهد بود و البته

با کیفیت بالتر از سالهای ۵۷ - ۵۶؛ زیرا آنها با جمعینی از تجربه انقلاب گذشته بمیدان خواهند آمد. این خود ذخیره بسیار مهیسی برای پارتیاریای آگاه در سازماندهی نیروها و تدارک و پیشبرد جنگ انقلابی است. هیچکس قادر نیست اوضاع را بحالت سابق برگرداند، توده ها را تخدیر کند و غیر سیاسیشان سازد. اوضاع اصلاً مثل سالهای اقتدار شاه نیست که اکثر مردم نمیدانستند انقلابیون چه میخواهند، برای چه مبارزه میکنند و ربطشان به توده ها چیست. بعلاوه اوضاع ایران بر زمینه اوضاع جهان درگیر بحرانی مداوم است و اصولاً دوران آرامشی نمیتواند پدید آید که طبقات حاکم را در تخدیر دوباره مردم یاری دهد. حتی هیئت حاکمه خود بالاجبار مردم را بیشتر و بیشتر به عرصه سیاست میکشاند. در دوره پیشاروی، عده ای از فعالین سابق دوباره فعال خواهند شد. اما عده ای نیز بواسطه تغییر بنیادین بینش انقلابی و جایگاه طبقاتی خود بالکل از دست رفته اند. در عوض، عده ای از آنان که در صفوف اول فعالیت کمونیستی نبودند، بصرف اول رانده شدند. آن دسته از فعالین کمونیست سابق که هنوز به آرمانهای انقلابی وفادارند، بواسطه تجربه شان از دوران تلاطم انقلابی و درسهای عظیم و گرانبهایی که با خود دارند، برای آینده بسیار ارزشمندند. اما اشتباه خواهد بود اگر انتظار داشته باشیم دوباره در صف اول نبرد جای گیرند. اینک باید نیروئی نوین پا بعرصه گذارد و بار انقلاب را بدوش کشد. این نیروی نوین باید توسط پیشاهنگ کمونیستی به درسهای کلیدی انقلاب گذشته مسلح گردد و راه را از چاه تشخیص دهد.

هیئت حاکمه اسلامی و قدرتهای امپریالیستی نیز به این واقعیت آگاهند و با تمام قوای ایدئولوژیک - سیاسی و سرکوب پلیسی میکوشند از بمیدان آمدن این نیروی نوین جلوگیری کنند. همه تلاش آنها اینست که جمعینی معوج و ضدانقلابی خود از انقلاب ایران را بخورد این نیرو دهند: «انقلاب یعنی جمهوری اسلامی؛ پس پشت دستتان را ناخ کنید» همصدا با اینها، بورژوا لیبرالهای ضدانقلابی و روشنفکران مذبذب خرده بورژوا نیز دو گوش مردم خواندند که «اینست آخر و عاقبت جرات کردن و علیه نظم موجود بهاخاستن.» ضدانقلاب از یکسو با بزرگ کردن قربانیها و مصائبی که توده ها در جریان سرنگونی رژیم سلطنتی و متعاقب آن متحمل شده اند، میکوشد تخم هراس از دست زدن به هر اقدام انقلابی دیگر را در دل ستمدیدگان بپرورد؛ و از دیگر سو با وانمود ساختن رژیم جمهوری اسلامی و نظم حاکم (که چیزی جز اطامه حاکمیت و سلطه مناسبات امپریالیستی نیست) بعنوان مظهر و نتیجه انقلاب، اصولاً ایده ضرورت انقلاب را در ذهن طالبان تحول بنیادین اجتنابی بخشکند. در همین حال، هجوم ایدئولوژیک - سیاسی قوای امپریالیستی و ارتجاعی بر فنخت بقیه در صیغه

## پرولتاریا و ...

انقلابی، اگرچه نابود ساختن تمام و کمال ایده انقلاب را در بین مردمی که توانائی انجام اینکار را دارند و منافقان با تحول بنیادین جامعه گره خورده مدنظر دارد، اما در کوتاه مدت جانداختن تصویری تحریف شده از انقلاب را نیز دنبال میکند؛ تصویری که در آن انقلاب مبادل با یکپارشته اصلاحات رقیبی یا حتی وعده های رفرفر خلاصه میشود. این امر خود بیش از هر چیز ضعف و پوشالی بودن تعرضات امپریالیستی را بنمایش میگذارد و هراسشان را از انقلاب ستمیدگان، امپریالیستها بواسطه نپاخیزی مداوم توده های تحت ستم و استثمار به چهره های «اصلاح طلبی» نیاز دارند که هر چند وقت یکبار بصحنه آورده شوند و مردم را با محدود کردن آماج حمله تا سطح یکسری تغییرات آبیکی و بی پشتوانه فربخوانند (و البته تحت نام «انقلاب»). در این راه بورژوا رفرفریستها و اکونومیستها ساده لوح نیز با قوای امپریالیستی همصدا میشوند. اینان در جمعبدی از انقلاب ۵۷ به تحسین بی قید و شرط از آن جنبش میپردازند؛ در جنبه «همه با همی» انقلاب (که چیزی جز سازش طبقات متضاد اجتماعی تحت پرچم بورژوازی نیست) بزرگترین نقطه قوت را جستجو میکنند؛ و در تکمیل شمارهای آن دوره، واژه «برابری» را هم بجهان میکشند؛ واژه کشدار و دهان پُرکنی که در جامعه طبقاتی مفهرمی جز برابری حقوق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی طبقات متضاد ندارد. این شمار در گنه خود نه منافع پرولتاریا و دهقانان، بلکه سهم دادن به طبقات ضدانقلابی - و در واقع تعویض يك انقلاب واقعی با انقلاب دروغین - را مدنظر دارد. حال آنکه شمار توده های انقلابی در پروسه سرنگونی رژیم کهن، پیش از هر چیز اجرای عدالت انقلابی است. برابری با طبقات مرتجع حاکم و استثمارگران کهن و نو، هرگز! برقراری دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان اساسی ترین مطالبه انقلابی در این مقطع است و این یعنی نفی هرگونه برابری. اینکار جز از طریق جنگ و قهر و برافروختن آتش انتقام طبقاتی میسر نیست. انقلاب ۵۷ چنین راهی را نمیبرد. قربانیان سالها ستم و استثمار آنجا که دست به انتقام از دشمنان آشکار خویش گشودند، بواسطه عدم آگاهی طبقاتی نتوانستند در پشت افراد مرتجع، مناسبات کهنه و پوسیده را تمام و کمال ببینند و هدف قرار دهند. بعلاوه، آنها فقط مهره های درجه اول ارتجاع را شناختند و هدف قرار دادند. توده های ستمدیده خشم و کینه طبقاتی خود را بر سر این یا آن مهره ارتجاع و امپریالیسم فرو ریختند، اما در عمل در موقعیت فرودست خود در جامعه باقی ماندند. خمینی وعده «برابری و برادری و قسط اسلامی» را داد و با نشستن بر راس ماشین دولتی موجود، بمثابة يك قدرت حاکمه نوین زبان بسخن گشود؛ جمهوری اسلامی بزبان گلوله و آتش با کارگران و دهقانان سخن گفت. دیگر هیچ

کارگر و دهقان انقلابی نباید اجازه دهد که چنین فاجعه ای بار دیگر - تحت پوشش ها و عناوین دیگر - تکرار شود. انجام عدالت انقلابی و تحقق انتقام طبقاتی میباید در هر گام خود، مناسبات کهن را نشانه برود. مثلا انتقام از کمبرادورهای اسلامی اگر به آویختن ملاهای جنایتکار و مزدور از درختان شهر و روستا محدود شود و نبرد برای ریشه کن کردن خرافه مذهبی و جدائی قطعی دین از حکومت را در برنگیرد، انتقامی ناقص و بی پشتوانه است؛ در این حالت ایده و ذهنیت اسارت بشر - و احکام و قوانین پوسیده و توجیه گر ستم و استثمار از تیغ انتقام مصون مانده است. انجام عدالت انقلابی اگر مناسبات ستمگرانه بر زن را زیر ضرب نبرد، جز تحکیم تبعیذاتی اجتماعی - و لاجرم طبقاتی - (هر چند تحت هیئت حاکمه ای نوین) انجام نداده است.

ستمدیدگان باید به این درک و آگاهی برسند که ریشه کن کردن مناسبات کهن و درهم شکستن سلطه و مقاومت نمایندگان و حافظان نظم موجود نمیتواند سهل و ساده و بدون قربانی به پیش رود. هزارانی که طی پروسه انقلاب ۵۷ در راه سرنگونی رژیم سلطنتی جان باختند، در برابر عظمت رسالتی که تاریخ بدوش توده های انقلابی نهاده، و فداکاریهایی که انقلاب جهانی طلب میکند، بهائی گزاف نبود. برای انقلاب ریشه ای باید آگاهانه و مصمم راهی را رفت که میلیونها پرولتار و دهقان فقیر در جامعه شوروی (در دوران لنین و سپس استالین) طی جنگ داخلی پیوند و با بزانو در آوردن دیو قحطی و گرسنگی و بیماری، و بی اثر ساختن گلوله های ۱۴ قدرت امپریالیستی و نوکرانشان بر سینه های عربان - اما ستم و شعله ور از اراده انقلابی - مسیر سوسیالیسم و انقلاب جهانی را هموار ساختند. برای شرکت جستن در «جشنواره توده ها» - که بقول مائو، «مجلس مهمانی نیست» - میباید دشواریهای عظیمی نظیر موانع راهپیمایی طولانی چین را بجان خرید، از شکستها نهراسید، به سلاح ایدئولوژی و سیاست و علم پرولتاریا اتکاء نمود تا راهائی بدست آید.

پیشبرد انقلاب پرولتاری در ایران و کسب پیروزی مهمترین وظیفه انترناسیونالیستی طبقه کارگر در ایران است. این چیزی است که پرولتاریای جهانی از ما طلب میکند. افعال در انجام اینکار و با شکست ما ضربه ای به فعالیت رهائیبخش طبقه ما در سایر نقاط جهان، ضربه ای به انقلاب جهانی، است. این بمعنای دلسرد کردن ستمدیدگانی است که بدنال راه خروج از وضعیت نکیت بار زندگی خویشند. توده های ستمدیده جهان با وقوع انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم شاه، که در واقع ضربه سختی بر چهره امپریالیسم آمریکا بحساب میآید، بوجد آمده، امیدواری و روحیه انقلابییشان فزون گشت. لیکن نشستن خمینی بجای شاه، و تداوم حیات همان سیستم ستم و استثمار باعث سرخوردگی بسیاری از آن توده ها گردید. بسیاری گفتند: باز هم يك انقلاب در میانه راه شکست خورد.

گروهی از آنان نیز تا مدتها اسیر توهم شده و بی خبر از واقعیات، در ایدئولوژی اسلامی بدنال فلسفه رهائی «دوزخیان روی زمین» گشتند. و این گناه خمینی نبود! خمینی همانند هر بورژوازی مرتجع دیگری عمل کرد؛ از سیستم کهن حمایت نمود و در عین حال از غوامضی و اشاعه توهمات نیز غافل نشد. علت اصلی شیوع این تاثیرات منفی، فقدان حزب پیشاهنگ پرولتاری و ارتش سرخ کارگران و دهقانان در ایران بود. بدون شك اگر اینها وجود داشت، تاریخ بگونه ای دیگر نوشته میشد؛ نه آنکه بطور حتم پیروزی سراسری، قطعی و سریع نصیب طبقه انقلابی میشد. اما پیشرویهای ما میتوانست آنچهان باشد که ستمدیدگان جهان، پرچم سرخ انقلاب واقعی را از میان پرچمهای رنگارنگ موجود در صحنه تشخیص دهند و بگویند: «این پرچم ماست!» اینك نیز پرولتارهای انقلابی باید به تاثیرات فعالیت خود در فراسوی مرزها بیاندیشند و عاجل بودن اوضاع و اهمیت دوره تدارکی که باید طی کنیم را درک کنند؛ باید بوظیفه ایجاد حزب پیشاهنگ و ارتش کارگران و دهقانان، و آغاز جنگ پارتیزانی از زاویه به پیش راندن و شتاب بخشیدن به پروسه انقلاب جهانی بنگرند. تاثیرات منفی شکست انقلاب پیشین بر توده های تحت ستم و استثمار جهان را باید سرزنش خنثی کرد. انجام این وظیفه، مسلماً جدا از تشدید فعالیت مشخص جهت تقویت و گسترش صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جنبش دربرگیرنده گردانهای پرولتاریای بین المللی - احزاب و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی - مائولیستی) نیست. در انقلاب پیشین، بواسطه بحران ایدئولوژیك و جهت گم کردگیهای سیاسی، کمونیستها گرفتار گرایش ناسیونالیستی شدند و نسبت به حرکت انقلابی طبقه جهانی بی توجه ماندند؛ و پرولتاریا در ایران از جمعبندها و سنتز حیاتی تجارب که توسط سایر گردانهای پرولتاری صورت میگرفت، محروم ماند و این در ضربه پذیری و شکست خوردنش بشدت موثر افتاد. اینبار چنین نخواهد بود. ما نه تنها این جمعبندها و تجارب را در تحکیم مبانی حرکت و پیشبرد پروسه انقلابی مد نظر قرار داده بکار میبندیم، بلکه جمعبندها بقیه در صفحه

آدرس پستی ما:

S.U.I.C

BOX 50079

40052 GÖTEBORG  
SWEDENکمکهای مالی خود را برای ما به  
آدرس زیر ارسال داریدNAT WEST BANK  
SARBEDARAN  
ACC NO 27324958  
ARCHWAY BRANCH,  
LONDON, U.K.

نگاهی به يك قجوبه ...

آهسته بود، بلکه بخشی کاملاً به آن تن داد.

با چنین موقعیتی مواجه شدن با امواج قدرتمند انقلابی هرچه بیشتر مقاومت کمونیستها را در مقابل کوششهای خودبخودی درهم شکست. و این کودک را در مقابل بیماریهای مختلف در موقعیت ضعیفی قرارداد.

این واقعیتی است که بنا به دلایل فوق و همچنین سرکوب و اختناق شدید در ایران در زمان رژیم شاه جنبش م - لامی قدرتمندی در داخل کشور تکامل نیافت. کمونیستهای اصیل در موقعیت ضعیفی قرار داشتند. و کوشش جدی لازم بود تا قادر گردند عقب ماندگی ها را جبران کنند. این امر طبیعی بود که در کوتاه مدت قادر به اعمال رهبری خویش بر توده های انقلابی نگردند. از سوی دیگر سازش و بند بست امپریالیستها با نیروهای «رهبری کننده» انقلاب برای حفظ ارگانهای اساسی قدرت - منجمله ارتش - خود فاکتور بزرگی بود که محدودیتهای معینی را بر کمونیستها در جهت عمق بخشیدن به انقلاب اعمال مینمود. نیروهای مترجمی چون خمینی را که از آمادگی بیشتری برخوردار بودند، در موقعیت برتری قرار میداد.

آمادگی کمونیستها تا آن زمان هیچ معنایی جز سازمان دادن حزب نداشت، به این معنا که: اقبل از اینکه توده های وسیع به خیابانها بریزند کمونیستها چه تدارک فعالی را میدیدند، چه میزان کار انجام میدادند، حزب را در چه پروسه ای میساختند و پیروش میدادند، چگونه پیشروی مینمودند، چگونه کیفیت ها و کمیتهای لازم را کسب مینمودند و مهمتر از همه چگونه زمینه اتحاد کارگران و دهقانان را در ارتش خلق برای کسب قدرت سیاسی فراهم می آوردند.

کمونیستها به دلیل در دست نداشتن حلقه کلیدی تدارک و سازماندهی نیروها یعنی حزب و مسلح نبودن به يك خط و برنامه روشن قادر نبودند و نگشتند از فرصتهای انقلابی آن زمان حداکثر بهره را ببرند؛ و از درون آن فرصتهای عظیم دستاوردهای مهمی بچنگ آورند. حداقل دستاوردی که پروولتاریا قادر بود بدست آورد ساختن يك حزب انقلابی و ارتش انقلابی بود. ابزاری که با وجودشان قطعاً انقلاب مسیر دیگری رامیپیمود و به سر نوشت کنونی دچار نییگرديد. در واقع امکاناتی که برای پیشروی های انقلابی وجود داشت قربانی تزلزل بر روی علم کمونیسم یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو و بطور مشخص انحرافات ناسیونالیستی و اکونومیستی کمونیستهای ایران گشت.

شاید برای کمونیستها گفتن این مطلب که شکست خوردیم کار آسانی باشد ولی در برخورد به جمع بندی از گذشته کمونیستها باید از خود پرسند که چه در توان خود داشتند انجام دهند که ندادند، چه از آنها ساخته بود، چه امکان و فرصتهایی وجود داشتند که از آن استفاده نشد و چه وظایفی بر دوشان قرار داشت که بر دوش نگرفتند؟

این مقاله به بررسی تجارب انقلابی يك محفل کمونیستی در آمل در دوران انقلاب ۵۷ مینگرد. تجربه ای که از یکسو نشانگر آنست که چگونه در يك شرایط مساعد کمونیستها قادر میگرددند و یاد میگیرند که در راس توده های انقلابی و سیستمی قرار گیرند و از امکانات انقلابی بهره جویند و از سوی دیگر نشانه آنست که چگونه محدودیتهای ذهنی و نبود تدارک قبلی آنها را در مقابل سیر قدرتمند وقایع انقلابی خلع سلاح مینماید.

البته مقاله حاضر بهیچوجه نه جمع بندی قطعی و کامل و همه جانبه ای را ارائه میدهد و نه در صدد آنست که به کلیه مسائل اساسی ویا مسیری که انقلاب ایران طی نمود پاسخ دهد - این کار به مقدار زیادی در اسناد دیگر سازمان انجام شده است. بلکه بررسی فعالیتهای عنصر آگاه هر چند قلیل را در يك شرایط عینی کاملاً مساعد در يك شهر کوچک و تاثیراتی که بر اوضاع عینی از خود بجا می گذاشت بمد نظر دارد. قطعاً نیروهای سیاسی اجتماعی قدرتمندتری در صحنه کل کشور عمل مینمودند که بررسی آن در این مقاله نمیگنجد.

\* \* \* \* \*

زمین لرزه های انقلاب ۵۷ موجهای خود را به آمل رساند. سرکوب خونین توده های انقلابی در ۱۷ شهریور و قهرمانیها و جانفشانیهای مردم برخلاف تصورات رژیم شاه اثرات خود را بنحو بی سابقه ای و در ابعاد گسترده ای در سراسر کشور بجای گذاشت. فواره های خونین میدان ۱۷ شهریور با هالی شهر آمل را در يك التهاب انقلابی فرو برد. هر چند کشتار ۱۷ شهریور موجب سکوت و انتظاری آمیخته به خشمی سوزان شد اما برخلاف پندارهای واهی رژیم شاه انقلاب گسترش یافت. امواج انقلابی در شهرهای بزرگ و کوچک در هم آمیخت، و موجهای سهمگینی را بوجود آورد که با قدرت و بیرحمی بر برج و باروی کاخ پهلوی کوبیده میشد و بخشهایی از آنرا فرو میریخت.

تا قبل از مهر ماه ۵۷ شهر آمل بغیر از یکی دو اقدام لیبیرالی که از جانب نیرو های طرفدار خمینی صورت گرفته بود، شاهد اعمال انقلابی توده ای نبود.

در شهر آمل بطور سنتی يك جنبش دانش آموزی قوی - تاثیر گرفته از جنبش دانشجویی کشور - وجود داشت؛ بطوریکه با اولین اقدامات آشکار سیاسی در سال ۵۲ از طریق پخش اعلامیه های سیاسی بیش از ۴۰ نفر توسط ساواک دستگیر شده بودند. سنت محافل «چپی» از آندوران بجامانده بود. ( این محافل «چپی» برخلاف آنچه که مصطلح شد فقط کمونیستها را در بر نمیگرفت بلکه ملغمه ای از گرایشات بورژوادمکراتیک و ناسیونالیستی تا گرایشات کمونیستی بود. کمونیستهای اصیل در آندوران عمدتاً حول خط ۳ متشکل بودند.)

با تکامل اوضاع سیاسی کشور هر کدام از

این محافل مستگیریهای ایدئولوژیک - سیاسی و بندرت تشکیلاتی خود را روشن نمودند. اما علیرغم گرایشات سیاسی - ایدئولوژیک متفاوت، ارتباط میان اینها برقرار بود. فعالیت های اصلی محافل تا قبل از شروع انقلاب انجام کارهای ترویجی و پخش آثار کلاسیک مارکسیستی، سازمان دادن دسته های کوهنوردی بر دو بدل کردن و پخش محدود اعلامیه های سیاسی بود.

با تلاش این محافل و از کانال جنبش دانش آموزی نمایشگاه کتابی در اواخر شهریور اوایل مهر گذاشته شد. نمایشگاه کتابی که آشکارا متعلق به «چپی» ها بود و در آن از کتابهای مذهبی خبری نبود. این نمایشگاه محل تمرکز برای محافل «چپی» شد. از همان ابتدا مبارزه دو خط آغاز گشت. عده ای بر این بودند که از این تجمع برای فعالیت سیاسی جسورانه ترو انقلابی تر استفاده شود. در مقابل، گرایشات راست حزب توده ای و... تحت پوشش اینکه هر نوع فعالیت دیگر موجب ازدست رفتن نمایشگاه میشود به مخالفت با خط انقلابی و بویژه با پیشنهاد انجام يك تظاهرات سیاسی پرداختند. خط انقلابی چنین استدلال میکرد که شاید ما نمایشگاه را از دست بدهیم ولی بعد ها دهها نمایشگاه بدست خواهیم آورد. سرانجام حول پیشنهاد سازمان دادن يك تظاهرات سیاسی، اقلیت ناچیز وانگشت شماری از خط سه به اتحاد رسیدند و برای اینکار ۹ مهر را بعنوان بهترین زمان انتخاب کردند.

روز ۹ مهر جو شهر بشدت ملتهب، متشنج و بشدت پلیسی بود. با ابتکار انقلابی آن اقلیت ناچیز، اولین تظاهرات سیاسی با رادیکالترین شعار ها سازمان داده شد و با پیوستن ۳۰ نفر به آن و غافلگیری پلیس بطور موفق بانجام رسید. این خود زمینه ای شد که شور انقلابی را در بین اهالی بویژه جوانان دامن زد و پتانسیل توده های انقلابی را رها ساخت. فردای همانروز وبا درخواست توده های انقلابی تظاهرات دیگری سازمان داده شد - تظاهراتی بسیار هوشیارانه که غافلگیری کامل پلیس را همراه داشت. تعداد شرکت کنندگان آن به ۴۰۰ - ۳۰۰ نفر بالغ میگشت.

تظاهرات نهم و دهم مهراجرقه ای بود برخمرن خشک خشم توده های ستم دیده آمل. آنها به همراه اعتصاب سراسری معلمان و دانش آموزان به خیابانها ریختند و هرچه مظهر رژیم پهلوی بود را به آتش کشیدند و اولین تظاهرات خونین، قهرآمیز و توده ای (۱۵ مهر) را در تاریخ مبارزات انقلابی شهر به ثبت رساندند. این تظاهرات به همراه خیزش های قهرآمیز توده ای در شهرهای دیگر مانند بوکان و... جو سکوت و انتظار را در سراسر کشور شکست.

از سوی دیگر از درون سازماندهی و هدایت و جمع بندی از ایندو تظاهرات يك هسته متشکل کمونیستی بیرون آمد. هسته ای که اعضایش عمدتاً فعالینی از جنبش دانشجویی و روشنفکری را شامل میشدند که تحت تاثیر سازمانهای خط

بقیه در صفحه ۸



نگاهی به يك چترپه...

۳ از چند سال قبل در ارتباطات محفلی با یکدیگر قرار داشته و فعالیت سیاسی خود را از محیط دانشگاهها به دیگر عرصه های اجتماعی بویژه کارگری گشاده بودند. ویژگی این هسته انقلابی کمونیست در آن بود که از یکطرف رسالت خود را رهبری تمامی مبارزات جاری در شهر و روستا میدید و از سوی دیگر بدستی بدنبال ارتباط گیری با سازمانهای سیاسی متشکل و سراسری خط ۳ بود. با شرکت در مبارزات گوناگون و کسب تجارب مختلف تواناییهای کمی و کیفی این هسته مدام بالا میرفت و در فاصله زمانی کوتاهی توانست حدود ۲۰ نفر را حول مواضع عمومی خط ۳ متحد و متشکل گرداند، در مبارزات توده ای آندوران نقش کیفی ایفا نماید و رهبری بسیاری از مبارزات توده ای را در مقابله با رهبری نیروهای مذهبی، بورژوازی و... بدست گیرد. شرکت فعال در تظاهراتهای توده ای، شرکت در یورش به گاردها و پاسبانها و حمله به مراکز سیاسی - اقتصادی دشمن و به آتش کشیدن آنها، از جان گذشتگی و کم کردن تلفات مردم با اتخاذ تاکتیکهای صحیح (که کاملاً در مقابل تاکتیک نیروهای طرفدار خمینی قرار داشت) خیلی سریع فعالین این محفل را به اتوریته مورد اعتماد و احترام توده های پیشرو و انقلابی بدل نمود. تحت تاثیر اینگونه فعاليتها و قوی شدن گرایش «چپ» در شهر بود که ایجاد صف مستقل در برابر نیروهای مذهبی در تمامی آکسیونهای انقلابی و حفظ شعارهای خود به يك سنت جا افتاده تبدیل گشت.

گسترش مبارزات انقلابی در شهر، درگیر شدن توده های وسیعتر در آن و پیدایش ضعف و تزلزل در صفوف دشمن و ارگانهای سرکوب، کنترل امور را روز بروز از دست دشمن خارج میساخت. در روز نهم آبان شعار «روز تولد کره خر» بر دیوارها نقش بست. همزمان شایع شده بود که ساواک میخواهد بازار را آتش بکشد. تمامی مردم از خانه های خود بیرون آمدند و با تشکیل کمیته های دفاع محلی، حفاظت از شهر را بر عهده گرفتند و با فرگیریهایی که با گارد و نیروهای انتظامی نمودند آنها را وادار به عقب نشینی به لانه های خود نمودند و بدین ترتیب کنترل کامل شهر را در دست گرفتند. حکومت مردمی آمل بر بستر شور و شوق انقلابی توده ای اقدام توده ای بنا گذاشته شد. توده های مردم از پیر و جوان چوب به دست شهر را اداره میکردند و بارها یورش گاردیها را خنثی ساختند، پوزه شان را با سنگ باران ها بخراک مالیدند و آنها را وادار به عقب نشینی کردند. کنترل تمامی محلات، خیابانها، و جاده ها بدست مردم بود. کنترل جاده ها با توجه به موقعیت جغرافیایی آمل از لحاظ تبلیغی بیشترین برد را در سایر شهرها و استانهای همجوار داشت.

حکومت مردمی آمل با دستگیری ۴ ساواکی مسلح در ماشینی که قصد به آتش کشیدن بازار

شهر را داشتند بیش از پیش قدرت خود را نشان داد. در تمامی این دوران نیروهای طرفدار خمینی و لیبرالها و... سعی در آرام نمودن توده ها و کشاندنشان به راه حلهای لیبرالی داشتند. منجمله در رابطه با دستگیری ۴ ساواکی که بیش از چند هزار مردم خواستار اعدام آنان بودند لیبرالها با کش دادن مسئله سرانجام این فرصت را به نیروهای انتظامی دادند که با بسیج نیرو از شهر های دیگر و پراکندن حجم وسیعی از گاز اشک آور در سرتاسر شهر به دادگستری شهر یورش ببرند و ساواکیها را از دست مردم خارج سازند. با این حال در فاصله زمانی کوتاهی مردم با ابتکارات توده ای این حمله رژیم را خنثی نمودند. حکومت مردمی آمل تا چندین روز بعد از دولت نظامی از هاری دوام آورد و سرانجام در ۱۸ آبان با سرکوب خونین مواجه گشت و با دادن ۴ شهید و تعداد بسیار زیادی زخمی از دست رفت.

حکومت مردمی آمل شاهد صحنه های پر شوری از تلاش کمونیستهای انقلابی بود؛ اما علیرغم تلاشهای شبانه روزی شان در سرو سامان بخشیدن به این ابتکار توده ای و ایجاد يك اتوریته مرکزی این جمهوری نتوانست و نمی توانست به يك قدرت توده ای تحت رهبری پرولتری بدل گردد. حتی اگر تلاشهای شبانه روزی و صفوف کمونیستهای آمل چندین برابر گسترده تر از آن هم بود باز چنین امری صورت نمی پذیرفت. چرا که کمونیستها به يك خط و برنامه صحیح و روشن (حتی کلی) مسلح نبودند. کمونیستها در آلمان بسیار جوان و بی تجربه بودند و نمی دانستند که چگونه و با چه ابزاری و از چه طریقی طبقه کارگر می تواند انقلاب دمکراتیک نوین را رهبری کند. با این اوصاف این کمونیستها از دل و جان وارد صحنه متنوع و پیچیده مبارزه طبقاتی شده و تلاش کردند تا به توده هائی که در اشتیاق رهائی می سوختند علم رهائیبخش کمونیسم را آموزش دهند.

از سوی دیگر جمهوری آمل نمی توانست دوام بیاورد چرا که متکی به ارتشی انقلابی که بیان اراده انقلابی توده ها بوده و بطور قهرآمیز به درهم شکستن ماشین کهنه دولتی پرداخته باشد، نبود. در اینجا جوهر آموزه های مارکس، لنین، مائو در مورد دولت واضح تر از همیشه خود را نشان داد و می دهد. دولت نوین نتیجه انهدام دولت کهن بوده و از درون شعله های آتش جنگ انقلابی بیرون می آید.

حکومت مردمی در عین حال نشانه بارز آن بود که نیروهای مرتجع طرفدار خمینی هنوز از نفوذ کافی بر حرکات انقلابی توده برخوردار نبودند. خودبخودی بودن حکومت مردمی به ناچار خصلت طبقاتی آنرا کاملاً در پرده های ابهام فرو میبرد. کمونیستها اگر در آن موقعیت می دانستند چه میخواهند و چگونه می توانند آنرا بدست آورند، قادر می گشتند اقدامات جدی تری را برای کسب قدرت سازمان دهند. این به معنای آن نیست که قادر بودند يك دولت پرولتری

را حتی در کوتاه مدت سازمان دهند و یا قدرت را در شهر کوچکی حفظ نمایند، بلکه فرصت مناسبی بود تا تشکیلات حزبی را گسترش داده و ارتش انقلابی را سازمان دهند و بر طبیعت طولانی مدت بودن مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و اتحاد های مورد نیاز پرولتاریا - یعنی اتحاد با دهقانان بی زمین و کم زمین و پیشبرد جنگ درازمدت در روستاها به مثابه رزمگاه اصلی جنگ انقلابی - پرتو بیفکنند.

با شکست حکومت مردمی، نیروهای انقلابی شهر بویژه این محفل کمونیستی سعی در خنثی ساختن آن عقبرگرد نمودند. و با اتخاذ تاکتیک تظاهرات کوچک و محدود و دائمی در گوشه و کنار شهر جو مبارزه جویانه را حفظ کردند.

تظاهرات سراسری و میلیونی تاسوعا و عاشورا از يك سو نشانه گسترش سطح انقلاب بود و از سوی دیگر بیان بند و بست نیروهای وابسته به خمینی با حکومت؛ اینها در واقع بدنبال فرصتی برای خود و امپریالیستها میگشتند، تا بند و بستها و سازش هایشان را بجایی برسانند. نیرو های طرفدار خمینی در آن روز سعی زیادی کردند تا مانع مطرح شدن شعار مرگ بر شاه شوند.

در ابتدای تظاهرات، آیت الله جوادی آملی مانع تشکیل صف مستقل «چپی ها» و آوردن پلاکاردهای مرگ بر شاه شد. ولیکن کمونیستی با ابتکار انقلابی در تظاهرات شرکت نمود و توانست کنترل بخشهای زیادی از تظاهرات را از دست آنان خارج سازد و با شعارهای رادیکال و انقلابی تظاهرات رزمنده ای را سازمان دهد.

اولین جمعبندهایی که پیرامون شکست حکومت مردمی درون محفل بعمل آمد این بود: یکی از دلایل مهم شکست نبود تشکیلات های محله ای» و سازمان نیافتن «ارگانهای قدرت توده ای» بود. بر مبنای این جمعبندهی و با وقوع آتش سوزی در بخشی از بازار اولین اعلامیه سیاسی هسته منتشر شد و این جمعبندهی های اولیه در آن منعکس گردید. با تکامل اوضاع سیاسی کشور و فشارهای اوضاع عینی و مشکلاتی که توده ها در پیشبرد امور زندگی روزمره (مانند سوخت و...) با آن روبرو شدند، شرایط بیش از پیش برای سازماندهی «ارگانهای قدرت توده ای» مهیا گشت. هسته کمونیستی دومین اعلامیه خود را با فراخوان «پیش بسوی ایجاد شوراهای خلقی در محلات، کارخانه ها، روستاها» منتشر ساخت و در سطح بسیار وسیع و گسترده ای پخش نمود. در این اعلامیه از سربازان خواسته شد که با اسلحه های خود فرار کنند به این شوراها (بویژه در روستاها) بپیوندند و ارگان مسلح این شوراها گردند.

يك روز بعد از پخش این اعلامیه اولین شوراهای مردمی در محلات شکل گرفت و وظایف دفاع و نگهبانی از محلات، پخش سوخت و... را در دست گرفت. محفل کمونیستی فقط در چند محله قادر گشت اتوریته خود را بر شوراها حفظ نماید و اکثر شوراها تحت



کنترل و نفوذ نیروهای طبقاتی قدرتمند تر دیگر قرار گرفتند. اولین شورا در محله رضوانیه با حضور اکثریت اهالی تشکیل شد. این شورا با کنترل یکی از پمپ بنزین های شهر کنترل کامل توزیع مواد نفتی و سوختی را در دست گرفت. شبهای بعد جمع ۴۰ نفره جوانان متشکل در این شورا در جلساتشان اصول کمونیسم انگلس را دسته جمعی مطالعه مینمودند. بسیاری از فعالین این شورا بعد ها بجرم هواخواهی و یا شرکت در قیام سربداران توسط جمهوری اسلامی اعدام شدند.

این فراخوان و فعالیتهای ناشی از آن نمایانگر تضاد ها و ناروشنی های موجود در خط و برنامه محفل بود. آنها از یک طرف متوجه بودند که ارگان قدرت توده ای نمی تواند مسلح نباشد، از طرف دیگر این ارگانها بر حول برنامه جنگی یک طبقه معین شکل نگرفته بود پس با لاجبار فراخوان به سربازان و تشکیل بازویی مسلح برای شوراها فراخوانی مبهم و فرمالیستی بود. خود این شوراها و محور تشکیل آن در مجموع فعالیتی برای کسب قهر آمیز قدرت نبود. هیچ شکل توده ای منجمله شورا بدون چنین محوری وبدون اتکا به تفنگ نمی تواند ارگان قدرت باشد. فعالیتهایی از قبیل سازمان دادن زندگی اقتصادی فقط باید بمثابة جنبه ای تبعی انجام یافته و خود در خدمت تسهیل شرایط مبارزه و مقاومت توده ای باشد.

با بازگشایی دانشگاهها در سراسر کشور توسط مردم، یکی از دبیرستانهای اصلی شهر توسط نیرو های انقلابی و چپی شهر باز شد. با توجه به رشد گرایشهای خط سه ای و قوی شدن آن، بخشی از ساختمان دبیرستان به ستاد مرکزی نیروهای خط ۳ تبدیل گشت. این ستاد مرکزی شد برای تبلیغ و ترویج و سازماندهی و میتینگ های توده ای و محلی شد برای رجوع کارگران کارخانجات و کوره پزخانه ها و دهقانان روستاها برای جلب همبستگی گروه های انقلابی با مبارزانشان.

دامنه انقلاب در سطح گسترش می یافت، اما غلبه رهبری غیر پرولتری مانع از آن بود که پایهای آن، انقلاب عمق یابد. بدلیل ناتوانی پرولتاریا در اعمال رهبری خویش، انقلاب ریشه های عمیق تری پیدانکرد. برای اینکار خط حیج و زمان و چرخش بیشتری در اوضاع لازم بود. بلحاظ عینی زد و بند خمینی و امپریالیستها نیز خود مانع بزرگی در عمق یافتن انقلاب بود. اما مانورهای امپریالیستها و حتی خمینی در برخورد به اوضاع انقلابی، غیر قابل کنترل بودن توده و آشکار شدن ضعف و تزلزل در صفوف ارتش، از محدودیتهای معینی نیز برخوردار بود که میتوانست مورد استفاده نیرو های انقلابی و کمونیستی قرار گیرد.

علیرغم در سطح ماندن انقلاب تضادهای طبقاتی روز به روز حدت بیشتری برخوردار می گشت. جنبه «همه با همی» و «مردمی» میرفت تا به خواستههای طبقاتی مشخصتری تکامل یابد و میزان پیگیری طبقات مختلف را

نشان دهد. نه همه بطور یکسان برای آزادی تلاش می کردند و نه همه به یک جور آزادی میخواستند و نه همه روشهای یکسانی را برای دستیابی به آزادی اتخاذ مینمودند.

از اواخر آفرماه مبارزات دهقانی و کارگری حول خواستههای مشخص طبقاتی گسترش یافت. نیروهای مرتجع طرفدار خمینی که دیگر از قدرت و انسجام بیشتری برخوردار شده بودند یک «مرکز قدرت» در خانه جوادی آملی بوجود آورده و «کنترل» امور شهر را در دست داشتند. بیشترین حجم فعالیتهای آنها را زد و بند با باند های حاکم و شهربانی و... تشکیل میداد. بدلیل مخالفت های آشکار این مرتجعین با خواستههای کارگران و دهقانان، تحت پوشش اینکه «الان وقت آن نیست، شاه که برود همه چیز درست میشود» کارگران اخراجی از کارخانجات، دهقانانی که توسط مالکین مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند هر چه بیشتر از آنان رویگردان میشدند و در نتیجه بدنال کسانی بودند که آنانرا یاری دهند. این زمینه ای شد تا ستاد مرکزی نیروهای خط ۳ (که با توجه به جهت گیریهای طبقاتیشان بیش از تمامی نیروهای سیاسی بر روی اینگونه مسائل انگشت می نهادند)، به محل رفت و آمد دائمی اقدار و طبقات زحمتکش و جلساتشان بدل گردد.

با حدت یابی تضادها و از هم پاشیدگی اوضاع کشور بسیاری از صاحبان کارخانجات و سرمایه داران دست به اخراج جمعی کارگران زده و همزمان سرمایه های خود را جمع آوری کرده و از کشور خارج مینمودند.

کارفرمای کارخانه چین مد عده زیادی از کارگران را بطور جمعی اخراج نمود. کارگران اخراجی با رجوع به نیروهای خط ۳ درخواست کمک نمودند. این زمینه حرکتی شد که به اشغال کارخانه توسط نیروهای انقلابی تحت رهبری خط ۳ انجامید. قطعنامه هایی صادر شد که کارگران باید سرکار برگردند و خواستههای سیاسی اقتصادی کارگران فرموله شد و مهلت تعیین گردید. چند روز بعد کارفرما شبانه با توطئه چینی و بکمک عوامل محلی اش سعی نمود اموال کارخانه و تولیدات آنرا از شهر خارج سازد. کارگران و دانشجویان و دانش آموزان که احتمال این امر را در جلسات خود میدادند شبانه برای نهبانی راهی کارخانه شدند و متوجه موضوع گشتند. آنها بسرعت با بسیج توده ای و خبرنگار شدن شوراها، محلات، ابتدا تمامی جاده های خروجی شهر را بستند و شبانه هر کسی با هروسله ای برای دفاع از کارخانه که در چند کیلومتری شهر قرار داشت راهی شد. نیمه های شب صدای بوق وانت ها، افراد موتور سوار و پیاده که چوب دردست برای دفاع از منافع کارگران از چهار گوشه شهر راهی کارخانه می شدند، بگوش می رسید. جمعیتی بالغ بر چند صد نفر گرد آمد. عوامل کارفرما با دیدن این اوضاع جملگی پا بفرار گذاشتند. کامیونهای اجناس به کارخانه بازگردانده شد؛ تحریکات حزب الهی ها هم غنشی شد؛ آنها نتوانستند

کاری ازپیش ببرند و کارخانه به کنترل کامل دانشجویان و دانش آموزان مبارز و کارگران درآمد. اولین گرد همایی تمامی کارگران کارخانه (که اکثرا از زنان روستاهای اطراف بودند) تقریبا تمامی اعضای آن محفل به عضویت شورای کارخانه انتخاب گشتند. میزان نفوذ و اعتبار کمونیستها آنقدر بود که حتی آخوندی که از سوی روحانیت برای رسیدگی به وضع آنجا آمده بود برای صحبت نمودن مجبور به اجازه گرفتن از کمونیستها بود.

کارخانه چین مد جزء معدود کارخانجاتی در سطح کشور بود که کارگران راساً تمامی امور مربوط به تولید، توزیع و فروش را تا مدتها بعد از ۲۲ بهمن در دست خود داشتند و «شورای سندیکای منتخب کارگران چین مد» را بنا نهادند. البته بعد از قیام ۲۲ بهمن و افت نسبی در اوضاع، نفوذ خط ۳ ای ها در کارگران کم شد و چریکها نفوذ بیشتری بدست آوردند و سرانجام با ظبه خط رویزیونیستیشان تمامی دستاوردهای مبارزاتی کارگران را تحویل حزب الهی ها دادند.

این حرکت از یک سو بیان توانایی ها و محدودیتهای حرکت خودبخودی طبقه کارگر بود و از سوی دیگر بیان فشرده انحرافات اکونومیستی و سوسیال دمکراتیک و آنارکو سندیکالیستی غالب بر نیروهای خط ۳؛ انحرافی که کسب قدرت سیاسی را معادل با اعمال حاکمیت کارگران در کارخانه ها میدید. حال آنکه کارگران تنها زمانی قادرند نقشی مستقل در انقلاب ایفاء نمایند که به گرفتن قدرت سیاسی و به طرز اداره جامعه و دولت فکر کنند، بر این مبنا پرورش یابند و در این جهت عمل نمایند. بدلیل عدم چنین پرورشی کم نبودند کارگرانی که بعد از ۲۲ بهمن دنباله رو نیروهای سیاسی قدرتمند تر شدند؛ این امری ناگزیر بود و امکان هم نداشت که طبقه کارگر با کنترل تولید از یکسو و از سوی دیگر برسیمت شناختن اتوریته خمینی در سطح جامعه صف مستقل خود را حفظ نماید.

در آن شرایط برق جنبشهای خودروی و وسیع کارگری جلوی دید کمونیستها را گرفت. مبارزات کارگری با فراموش نمودن وظیفه مرکزی کمونیستها سازماندهی گشته و به آنها بصورت هدفی در خود نگریسته میشد. در عمل سازماندهی حزبی فدای سازماندهی تشکلات توده ای می گردید و مهمترین پراتیک کمونیستها - راه اندازی جنگ خلق و کسب قدرت سیاسی - به سازماندهی تشکلات توده ای تنزل می یافت. هیچکس سعی نمی کرد رابطه این تشکلات را با وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی روشن کند؛ اگر هم می کرد این طور بود که: «هنگام قیام این تشکلات به ارگانهای قیام و ارتش طبقه کارگر تبدیل میشوند.» این امر هم غیر ممکن بود زیرا این تشکلات در یک صورت می توانستند تبدیل به ارگانهای قدرت) و... شوند که تدارک «کار» از همان ابتدا دیده میشد و تشکلات بقیه در صفحه ۱۰

نیکویی به یک تجربه ...

کارگری تابمی از آنگونه فعالیت می گشتند. هیچ جریانی علیرغم سر دادن شمارهایی چون «پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر»، «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و... به کارگران نمی گفت که چگونه میتوانند حزب و ارتش خود را سازمان دهند تا دنباله رو بورژوازی نگردند. هیچکس به کارگران نمی گفت که چگونه ماشین کهنه دولتی را می توانند در هم بکوبند و قدرت دولتی نوین پرولتری را سازمان دهند و برای اینکار از کجا باید آغاز کنند؟

شرکت وسیع توده های دهقانی در تظاهرات تاسوما و عاشورا از یکطرف نشانه ورود دهقانان به زندگی سیاسی بود و از طرف دیگر نشانه نفوذ دهقانان میانه و مرفه روستا و طبقات توانگر شهری بر کل این حرکت. از دی ماه جنبش های دهقانی آغاز گشت. لبه تیز این جنبشها مصادره زمینهای مالکین وابسته به باند دربار بود که در ادامه خود مصادره زمینهای غصبی که در دوران بعد از اصلاحات ارضی به انحاء مختلف از چنگ دهقانان خارج شده بود را هم در بر گرفت. این جنبشها اگر چه بیان خواستهای دهقانان بی زمین و کم زمین بود اما عمدتاً تحت رهبری دهقانان میانه و بعضاً دهقانان مرفه قرار داشت اینها اکثراً با اتوریته های محلی مالکین و... درگیر شدند و با مقاومت قهری عوامل مالکان روبرو گشتند؛ در چندین مورد زود خورد هائی خونین بوقوع پیوست.

اولین جنبشی که در روستا های اطراف آمل برپا گشت جنبش دهقانان روستای حره په (هرپده) بود. دهقانان دست به مصادره زمینهای طرح معروف تشبندان زدند. این طرح با وسعتی برابر ۲۵۰۰ هکتار زمین و مرتع و جنگل متعلق به دکتر سعید رئیس مجلس و مباشرت و شراکت یک سرمایه دار محلی بود. چماقداران مالکین به ضرب و شتم دهقانان پرداختند. خبر این موضوع به شهر رسید. هنوز رابطه ای بین صحافل («چی») و دهقانان وجود نداشت. محفل کمونیستی با شنیدن خبر فوراً بپای سازماندهی یک تظاهرات چند ده نفره در پشتیبانی از دهقانان رفت و از خواست زمین برای دهقانان دفاع نمود. خبر این تظاهرات بسرعت در روستاها پخش شد و همه جا میگفتند «کمونیستها مدافع کشاورزند.»

با شروع چنین جنبشهایی در سطح استان، روحانیت استان تحت رهبری جوادی آملی طی اعلامیه ای مصادره زمینها توسط دهقانان را بشدت محکوم نموده و خواستار توقف چنین اقداماتی گشتند. سومین اعلامیه در افشای روحانیت و اصلاحات ارضی شاه منتشر شد و دهقانان را تشویق به مصادره زمینها نمود. ضدیت روحانیت با دهقانان و گسترش جنبشهای دهقانی زمینه ای را فراهم آورد که میزان ارتباطات محفل یا دهقانان - بویژه دهقانان بی زمین و کم زمین - افزایش یابد. دهقانانی که مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند

به ستاد نیروهای خط ۳ می آمدند و باری میخواستند. دسته های چند نفره از دانشجویان و دانش آموزان به روستاها سفر کرده و دهقانان را به انحاء مختلف باری میرساندند. فرموله کردن خواستهای دهقانان، قطعنامه نویسی، بالا بردن میزان اتحاد دهقانان، تشویق به کشت جمعی زمین و تبلیغ تشکیل شوراهای دهقانی و... جزء کارهای روتین ستاد خط ۳ی ها شد. کلاسهای جمعی از کارگران و دهقانان برای بررسی و حل مشکلاتشان برگزار میگشت. اما جای این آموزه حیاتی مائو نسه دون خالی بود که همه چیز بدون کسب قدرت سیاسی توهم است و استثمار دهقانان و موقعت ستمدیدی آنان را فقط با برپا کردن جنگی بر پایه انقلاب ارضی و تحت رهبری طبقه کارگر و حزبش و بالاخره با برقراری دیکتاتوری کارگران و دهقانان می توان از میان برداشت؛ و باز جای این آموزه مهم لنین خالی بود که رابطه کمونیستها با مبارزات دهقانی «حمایت» از آنان نمیشد بلکه رهبری آنان است.

با تضعیف بیشتر رژیم شاه کنترل روستا ها از دست رژیم خارج گشت. بعضی از پاسگاههای کوچک ژاندارمری برچیده شد و ضعف و تردید و تزلزل در صفوف سربازان پاسگاههای بزرگتر کاملاً بچشم میخورد. نمونه هایی بود که بعضی از سربازان به فعالین ضد رژیم در روستاها میگفتند بیا بیاید پاسگاهها را بگیریم ما با شما همکاری میکنیم. با خارج شدن کنترل اوضاع از دست رژیم کمیته های دفاع از امنیت روستاها تشکیل شد. جوانان روستایی شبها به نگرهبانی از روستا میپرداختند و روزها فعالانه در تظاهرات شهر ها شرکت مینمودند. اقتدار مالکین محلی تضعیف میشد و دارو دسته خمینی هنوز از نفوذ و اعتبار چندانی در بین دهقانان برخوردار نبوده و اعتماد و اطمینان آنان رانداشتند.

انحرافی که در برخورد کمونیستها نسبت به جنبش دهقانی رایج بود بصورت ندیدن رابطه مبارزه برای زمین و کسب قدرت بروز میکرد. این نهایتاً برخوردی رفرمیستی به حل مسئله ارضی بود که آن را بدون سازمان دادن جنگ دهقانی در نظر میگرفت. وحدت کارگران و دهقانان فقط در پیروسه جنگ خلق و ایجاد قدرت دولتی نوین در مناطق پایگاهی شکل میگردد. در حالیکه کمونیستها این اتحاد را بصورت دفاع از جنبشهای خودبخودی دهقانی، صدور قطعنامه ها، مصادره زمینها، تبلیغ کشت جمعی، باری به دهقانان در امور کشاورزی و در شکل کاملاً افراطی و رفرمیستی ایفای نقش و کلای حقوقی مدافع دهقانان، میدیدند - روشهایی کاملاً بورژوازی که کمکی به متحول نمودن دهقانان نمینمود. حتی تبلیغ سوسیالیستی در تشویق دهقانان به کشت جمعی و کنوپراتیوی خلاصه میشد؛ امری که بطور خودبخودی با توجه به درهم نکوبیدن اتوریته های مالکان محلی و دهقانان مرفه بنبغ دهقانان مرفه و میانه تمام میگشت. \*

بحران انقلابی روزبروز تشدید می یافت و جنبش های توده ای دامنه بیشتر ی پیدامیکرد. در صفوف دشمن تزلزل و ضعف آشکار بچشم میخورد. توده ها تمامی اشکال مبارزه را که دم دستشان بود از سرگذراندند. دیگرحتی عقب مانده ترین توده ها هم به ناکافی بودن اشکال تا کنونی مبارزه پی برده بودند. اشکال مبارزات قهرآمیز هرچه بیشتر توسط توده ها طلب میشد. نیاز خمینی به بند و بست با دشمن و سازش با ارگانهای اساسی قدرت - ارتش - هرچه بیشتر وی را به مخالفت با روحیات انقلابی توده ها میکشاند و این خود زمینه مناسبی برای افشا و منزوی نمودن وی بود.

از اواخر دیماه برای توده های پیشرو و بویژه محفل کمونیستی کاملاً روشن بود که دیگر اشکال قبلی مبارزه ناکافیست. دیگر اعلامیه های سیاسی مردم را تهیه نمینمود. سازماندهی مبارزات توده ای دردی را دوا نمیکرد، نیاز به مبارزه مسلحانه کاملاً آشکار بود. هسته کمونیستی تدارکات اولیه ای را آغاز نمود. طرز ساختن سلاحهای ابتدایی و توده ای چون سه راهی و کوکتل و... پخش و تمرین میشد. ولی سرعت تحولات جاری عقب ماندگی کمونیستها را تشدید نمود. با توجه به اتحاد های طبقاتی شکل گرفته و سازش خمینی و امپریالیستها و دست بستن کمونیستها از روش خودشان، آنان وارد میدان نبردی شدند که مختصات آنرا طبقات دیگر تعیین می کردند. آنان منتظر آغاز مبارزه مسلحانه از سوی طبقات دیگر و یا برآمد خودبخودی آن بودند. این اوج دنباله روی از اوضاع را به نمایش درآورد. نتیجه چنین اوضاعی کاملاً روشن است.

جنبش دهقانی در آمل بعدها گسترش زیادی یافت و تا اواخر سال ۵۹ ادامه پیدا کرد. نزدیک به چند هزار پرونده دعاوی در مورد زمین وجود داشت و در ۶۰ روستا این دعاوها به زود خورد های حاد منجر شد که در چندین مورد قتل صورت گرفت. در بیش از ۳۰ مورد دهقانان تظاهرات خود را در ابعاد کوچک یا بزرگ از یک یا چند روستا به شهر کشاندند. خواست محوری دهقانان زمین بود. جنبش حول مسائل گوناگون بوقوع پیوست: ۱- مبارزه برای مصادره و تقسیم زمینهای بزرگ مالکین وابسته به دربار، ۲- مبارزه علیه رباخواران محلی که بصورت تظاهرات وسیع در شهر صورت می گرفت و زمینهای غصب شده توسط رباخواران راددهقانان تصرف می کردند، ۳- مبارزه برای تقسیم زمینهای مالکین متوسط محلی که اکثراً به زودخورد میانجامید، ۴- مبارزه برای وام گیری از شرکتهای تعاونی که اکثراً خواست دهقانان مرفه و میانه بود بصورت تحسن چند صد نفره در شهر صورت گرفت، ۵- مصادره زمینهای مالکین کوچک شهری ( که عمدتاً در اثر وراثت فئودالی تقسیم شده بود)، ۶- جنبش دهقانان بی زمین حول اجرای بند ج که از وسعت زیادی بر خوردار بود، ۷- ...

# فراخوان تجارب انقلابی را بازگو کنید!

رفقای انقلابی و کمونیست!

نشریه حقیقت در نظر دارد ستونی را به سنتز تجارب انقلاب ایران، بویژه سنتز تجارب کمونیستهای انقلابی در عرصه های گوناگون مبارزه طبقاتی اختصاص دهد.

این يك وظیفه انقلابی محسوب میشود که تجارب و میراث انقلابی نسل خود را که به بهای خون هزاران هزار شهید خلق بدست آمده حفظ نموده، و آنها را در اختیار نسل نوینی از کمونیستهایی که در حال شکل گیری اند قرار دهیم. از این طریق است که میتوان کمبودهای گذشته را جبران کرد، از تکرار اشتباهات گذشته جلوگیری نمود، و راه پیروزی را هموار ساخت. اهمیت این مسئله را می توان با نگاهی به جنبش کمونیستی ایران و نحوه شکل یابی بعد از دهه ۱۳۴۰ پی برد. خلاص ناشی از خیانت حزب توده و عدم دسترسی پویندگان انقلاب در آن دوره به تجارب انقلابی گذشته باعث لطمات و زیانهای قابل توجهی برای يك نسل از کمونیستهای ایران گشت. نباید گذاشت که نسل جوان شورشگران کمونیست از جمع بندی و سنتز تجارب مثبت و منفی يك انقلاب عظیم محروم بماند و بالاچار همه چیز را از صفر شروع کند.

مسئله نگرش پرولتاریا به تجارب خویش و بویژه انقلاب شکست خورده ۵۷ نه برای فرموله کردن ((چه نباید کردها)) بلکه در خدمت برا ساختن سلاح برای مصادف های امروزی است. بقول لنین: ((طبقه کارگر باید... سنت های مبارزات انقلابی را که روشنفکران و خرده بورژوازی در انکارش عجله دارند حفظ کند، آنها را توسعه و قوام بخشد، در اذهان توده های مردم جایگیر سازد، و برای اوج گیری غیر قابل اجتناب جنبش دمکراتیک آینده حفظ شان نماید.))... ((صبر کنید، ما ۱۹۰۵ دیگری خواهیم داشت. این چنین است آنطور که کارگران به جریان نگاه می کنند. برای کارگران آن سال مبارزه نمونه ای بود برای اینکه چه باید کرد. ولی برای روشنفکران و خرده بورژوازی سالی دیوانه کننده بود، و نمونه برای آنکه چه نباید کرد. برای پرولتاریا، مطالعه انتقادی و تحلیل تجربیات انقلاب به معنای آموختن بمنظور پیاده کردن شیوه های مبارزه آن زمان بصورت موثرتر است، به معنای یاد گرفتن برای تغییر آن جنبش اعتصابی اکثیر و مبارزه مسلحانه دسامبر به چیزی وسیع تر، متمرکزتر و با آگاهی طبقاتی بیشتر است.)) (لنین مجموعه آثار جلد ۱۵ - ص ۳۷ و ۳۸)

با الهام از این گفته لنین، تجارب انقلابی شان را بازگو کنید. به این کارزار بیونیدید! و در لابلای بازگو کردن تجارب انقلابی خود بگوئید که: چه باید میکردیم، و چه توانائی های تئوریک و عملی برای بیشترین استفاده از فرصتهای انقلابی لازم داشتیم. تجارب انقلابی خود را با نگاه به آینده و در پاسخ به این سؤال که چگونه باید پیروز شد، بازگو کنید و بطور مدون در اختیار ما قرار دهید.

طبعاً هیئت تحریریه حقیقت حق ویرایش و انتخاب مقالات را برای خود محفوظ میدارد.

با درودهای کمونیستی - هیئت تحریریه نشریه حقیقت

دراثر قیام توده ای ۲۲ بهمن و بر بستر شور و شوق انقلابی توده ای ماشین کهنه دولتی و ارگانهای سرکوب ضربه خورد، اما علیرغم این ضربات بواسطه بند و بست خمینی با ارتش و امپریالیستها قوای مسلح سرکوبگر در خدمت تازه بقدرت رسیدگان ابقاء شد.

نیرو های انقلابی و کمونیستی علیرغم تلاشهای اخود برای درهم کوبیدن نیرو های مسلح مستقر در شهریانی بفرمانداری بورژاندارمری در آمل در مجموع ناموفق بودند و این قوای مسلح ارتجاهی خود را تسلیم عوامل روحانیت نمودند. در بحبوحه این مبارزه نیروهای حزب الله شهر بیش از هر چیز مترصد آن بودند که کمونیستها و توده هارا خلع سلاح کنند. فقط دريك مورد نیرو های انقلابی توانستند حمله ای را به یکی از پاسگاههای ژاندارمری محمود آباد سازمان دهند. فرمانده شورور آن پاسگاه حاضر به تسلیم نبود. و سرانجام توسط سربازی از همان پاسگاه به هلاکت رسید. پاسگاه به تصرف نیرو های انقلابی درآمد. و مقدار کمی تجهیزات نظامی بدست محفل کمونیستی شد.

فروپ روز ۲۳ بهمن ماه برای کمونیستهای انقلابی حال و هوای عجیبی داشت. روحیه دوگانه ای موجود بود. از یکسو شادی پیروزی بر خاندان کثیف پهلوی و از سوی دیگر اندوه زدست دادن فرصتهای انقلابی و مشاهده بقدرت رسیدن دارودسته ای نوین از طبقات ارتجاهی بر بستر جانفشانیها و از خود گذشتگی های توده های انقلابی. میوه چینان انقلاب در نبود آکترناتیو پرولتری و بر بستر توهمات توده ای و جلوی چشم کمونیستهای انقلابی مشغول بکار خود بودند.

این روحیه غم انگیز بهمراه ناتوانی در ارائه يك جمع بندی جدی و همه جانبه بعد ها به روحیه باختگی بسیاری از فعالین کمونیست آن دوران منجر شد و بخشی از آنان را فاسد و انحلال طلب نمود.

این امر برای کمونیستهای اصیل و انقلابی بیش از هر چیز ناشی از محروم نمودن خود از دستاوردها و پیشرفتهای پرولتاریای بین الطلی، بخاطر غلبه دیدگاههای ناسیونالیستی، بود. محکم در دست نگرفتن تئوریهای جهان شمول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بویژه در زمینه انقلاب دمکراتیک نوین و تئوریهای جنگ خلق مسبب چنین وضعیتی گشت. مطرح نمودن عرصه معینی بنام خط نظامی و برنامه جنگی پرولتاریا، نیروهای کمونیست را از لحاظ ذهنی و عملی فلج ساخت. آغشته بودن به درکهای رفرمیستی از کسب قدرت و نندیدن ضرورت سازمان دادن ارتش خلق تحت رهبری حزب و نابود کردن ارتش دشمن در يك پروسه طولانی مدت بیش از پیش موجب دنباله روی از طبقات دیگر شد. تاکید یکجانبه بر تسلیح عمومی خلق بدون در نظر داشتن اعمال رهبری پرولتری و جنبه طبقاتی جنگ یعنی اتکاء به دهقانان، هر چه بیشتر کمونیستها را در شرایطی قرار داد که روش جنگیدن طبقات دیگر

را اتخاذ نمایند. شمار ((تسلیح عمومی)) شماری خود بخودی بوده و دارای خصصت طبقاتی روشن نبود. زمانی این شمار خصصت طبقاتی معینی می یافت که در خدمت برنامه جنگی طبقه معینی قرار گیرد. بوجود آوردن ((توده های مسلح)) فقط با بسیج آنان در جنگ خلق بوجود می آید. در پیش برد پیروزمندانه جنگ خلق است که امر تسلیح توده ای صورت می گیرد.

دنباله روی از جنبشهای توده ای خود بالاچار به دنباله روی از طبقات دیگر انجامید. اتحاد طبقاتی شکل گرفته تحت رهبری خمینی کاملاً بزبان پرولتاریا بود. محدودیت های طبقاتی انضام میانی در شهرها و توهماتشان نسبت به خصمی تناسب قوا را در شهرها برای پرولتاریا بسیار نامساعد نموده بود. برای کمونیستها سازمان دادن اتحاد با دهقانان بی زمین و کم زمین بیش از هر چیزی مناسبتر و استراتژیک تر بود. این امر هم از يك ضرورت

تاریخی جامعه ایران بر می خاست و هم کاملاً امکان پذیر بود. در آن شرایط فقط يك راه مستقل وجود داشت. بقول لنین زمانی سیاستهای پرولتری با تمییز دقیق راهی حقیقتاً مستقل مشخص میگردد که برای رهانیدن دهقانان دمکرات از نفوذ لیبرالیسم مبارزه نماید. این تنها راه ممکن برای بر هم زدن تناسب قوای طبقاتی بنفع طبقه کارگر است. این خود حکم تاریخی واثبات شده ای است که حقانیت آنرا پیروزی انقلاب اکثیر در دوران جنگ داخلی و انقلاب چین در جنگ طولانی مدت بنمایش در آورده است.

علیرغم نداشتن تدارکات قبلی و وجود عقب ماندگی های معین سیاسی - ایدئولوژیک - تشکیلاتی اوضاع عینی بیش از هر زمان دیگری برای آغاز جنگ خلق و گسترش سریع آن مساعد بود. امری که اگر انجام میشد بجزرت بقیه در صفحه ۳۰

“تجارب تاریخی در خور توجهند”  
مائو

## نقش ارتش خلق

### در تعرض استراتژیک



ارتش سرخ طی راهپیمائی طولانی

سازش امپریالیستها و خمینی بایکدیگر حفظ شد. بدینترتیب قلب ماشین دولتی کهنه نه تنها دست نخورده باقی ماند بلکه مورد اتکاء نیرو های مرتجع تازه به قدرت رسیده نیز قرار گرفت و به آن شاخه های دیگری (نظیر سپاه پاسداران و غیره) نیز افزوده گشت.

به دلیل این سازشی که در حال انجام بود ارتش ایران نه تنها به طور کامل برای سرکوب انقلاب بسیج نشد بلکه برای دست نخورده باقی ماندن، در مقابل انقلاب عقب نشست. از یکسو امپریالیستها برای از دست ندادن چیزهای بزرگتر و عمیق تر نشدن شکاف درون ساختار دولت و ارتش به چنین سازشی نیاز داشتند و از سوی دیگر نیروی مرتجعی چون خمینی نیز برای حفظ حاکمیت خود احتیاج به ماشین کهنه دولتی داشت؛ که این خود مانع برخورد های قطعی انقلاب - حتی در قیام توده ای ۲۲ بهمن - با نیروهای مسلح ضد انقلاب گشت.

تجربه انقلاب ایران بار دیگر این امر را ثابت نمود که علیرغم قهرمانیها و جانفشانیهای توده های مردم تا زمانی که ارتش و قوای مسلح سرکوبگر دشمن در پروسه یک جنگ داخلی دراز مدت توسط ارتش خلق تحت رهبری حزب کمونیست نابود نگردد، هر گونه «پیروزی» موقتی است و دل بستن به آن در واقع سازش نمودن با سیستم و نهایتا بازسازی مجدد آن تحت هر نام و یا شکل دیگری میباشد.

متن زیر گزیده هائی از کتاب «پیروزی بزرگ خط نظامی صدر مائو» (که از سوی حزب کمونیست چین در زمان حیات رفیق مائو در سال ۱۹۷۶ منتشر گشت) و منتخب آثار مائوتسه دون - جلد ۴ میباشد.

این مقاله نقش تعیین کننده ارتش خلق تحت رهبری حزب کمونیست چین را در پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین بوضوح نشان میدهد؛ و تاکیدی مجدد بر این اصل صحیح مارکسیستی است که انقلاب پیروزمند تحت رهبری پرولتاریا هیچ معنائی جز درهم شکستن کامل و قهری ماشین کهنه دولتی - و در قلب آن، قوای مسلح سرکوبگر - ندارد؛ و بدون نابودی این قوای مسلح توسط ارتشی انقلابی پیروزی واقعی امکان ناپذیر است. بقول مائو تسه دون رهبر پرولتاریای بین المللی «طبق تئوری مارکسیستی درباره دولت، ارتش در ترکیب قدرت دولت، جزء عمده است. کسی که بخواهد قدرت دولت را بدست گیرد و آنرا نگه دارد، باید ارتشی مقتدر داشته باشد.» (مسائل جنگ و استراتژی)

این مقاله بطور آشکاری تفاوت دو «راه»، دو «روش» و دو نوع «پیروزی» را در انقلاب چین و انقلاب ۵۷ ایران نشان میدهد. در انقلاب چین ارتش دشمن توسط ارتش خلق در یک جنگ طولانی ذره ذره نابود شد. در انقلاب ایران علیرغم قیام مسلحانه توده ای ۲۲ بهمن ارتش دشمن توسط



مائوتسه دون بدنبال کسب پیروزی سراسری انقلاب، ایجاد جمهوری خلق چین را به اطلاع عموم میرساند.

## شرایط مساعد برای درگیری تعیین کننده

تا ژوئیه ۱۹۴۸، یعنی در سومین سال از جنگ آزادیبخش، مناطق آزاد شده تا حد ۲/۳۵ میلیون کیلو متر مربع، یا ۲۴٪ از کل چین رشد یافته بود؛ جمعیت آن به ۱۶۸ میلیون نفر یا ۳۵٪ کل جمعیت چین در آن زمان رسیده که ۵۸۶ شهر بزرگ و شهرستان یعنی ۲۹٪ شهرهای بزرگ چین را شامل میشد؛ در قلمرو خود دارای ۱۲۸۴۷ کیلومتر از خط راه آهن و مقادیر مناسبی از معادن و دیگر صنایع بود. گرچه دشمن در آن زمان قسمت بزرگتری از جمعیت، قلمرو، و شهرهای چین را در اختیار داشت، اما در هیچیک از آنها همانند آغاز جنگ از برتری قابل ملاحظه‌ای برخوردار نبود. اوضاع سیاسی، اقتصادی و نظامی ما بتدریج پیشرفت مینمود، درحالیکه اوضاع دشمن روز بروز بدتر میشد.

از نظر سیاسی، بعد از غلبه بر خط اپورتونیستی لیو شائوچی، که از نظر شکل «چپ» اما دارای مضمونی راست بود، جنبش رفرم ارضی بطور وسیعی در نواحی آزاد شده گسترش یافت، و تغییر بزرگی را در مناسبات تولیدی در مناطقی با ترکیب جمعیتی حدود ۱۰۰ میلیون نفر را بوجود آورد.

این مسئله بطور قابل توجهی آگاهی طبقاتی مردم را ارتقاء داد و احساسات آنان را در حمایت از جنگ آزادیبخش برانگیخت. خلقهایی که در ابعاد میلیونی با شعار «دفاع از کشور و سرزمین خود» بسیج و سازماندهی شده بودند، در ارسال غله به جبهه، کار در تیمهای شهری و پیوستن به ارتش برای جنگ با دشمن فعال گشتند. بسرعت موجی از حمایت در جبهه توسط مردمی که فعالانه به تامین نیروی انسانی و مصالح مورد احتیاج جنگ میپرداختند براه افتاد؛ در ضمن همراه با رفرم ارضی،

جنبش برای تحکیم حزب در سرتاسر سازمانهای حزبی براه افتاد و توسط آن، حزب وسیعاً گسترش یافت و تقویت گشت و ارتباطاتش با توده های وسیعی محکم گردید. تا پائیز ۱۹۴۸، اعضای حزب از ۱/۲۱ میلیون نفر در تاریخ مه ۱۹۴۵ به ۳ میلیون نفر افزایش یافته بود؛ حزب اساساً بر برخی جنبه های نامساعد در ترکیب طبقاتی، ایدئولوژی و سبک کار که تا حدی موجود بود غلبه یافته، و درک خود را از مارکسیسم - لنینیسم و سیاست حزبی تعمیق داده بود.

درست بر عکس وضعیت مناطق آزاد شده، مرتجعین گومیندان در بحرانهای سیاسی غرق شده بودند. سیاست آنها مبنی بر پیشبرد جنگ داخلی، بعلاوه همکاری نزدیک بین سرمایه انحصاری امپریالیسم آمریکا و سرمایه کمپرادور - بوروکرات چیانگ کایشک در استثمار ظالمانه و ستمگرانه خلق چین و غارت ثروت آنها منجر به بدتر شدن زندگی توده های کارگر در نواحی تحت کنترل گومیندان میشد. خلق چاره ای نداشت مگر اینکه متحد شده و مبارزه قدرتمند و ممتد خود را علیه گرسنگی، شکنجه، جنگ داخلی، استبداد و خیانت ملی به پیش ببرد. حتی بعضی علیه رژیم چیانگ کایشک اسلحه برداشتند. بطور مثال حزب، چریکهای مسلح فعال در روستاهای جنوبی رودخانه یانگ تسه که بیش از ۳۰ هزار نفر را در برمیگرفت، رهبری کرد. جبهه متحد دمکراتیک ملی ضد آمریکا، ضد چانگ کایشک تحت رهبری حزب ما سریمما بعد از ۲ سال جنگ گسترش یافت. بسیاری احزاب و شخصیتها و سازمانهای توده ای - دمکراتیک به موقعیتی رسیده بودند که با وضوح بیشتری ماهیت واقعی چیانگ کایشک ارتجاعی را بینند، و دیدگاههای سیاسی حزب ما را قبول کنند و به مبارزه ای که ضد چیانگ کایشک رهبری میکرد، بپیوندند. بطور خلاصه، مرتجعین گومیندان از دو جانب در معرض حمله های سختی قرار گرفته بودند: از طرف



## تقتی اوقش خلق...

نبردهای منظم جبهه ای و از طرف مناطق تحت کنترل خود.

این اساس در صفوف خود بها کیزگی بیشتری رسیده، انضباط خود را تقویت نموده، جنبش توده ای برای تعلیمات نظامی برپا کرده و دموکراسی را در عرصه سیاسی، اقتصادی و نظامی تحت رهبری صحیح و بطور منظم رشد و قوام داده است. از اینرو ارتش ما چون تنی واحد به هم پیوسته است. بطوریکه همه کس نیروی خود را بکار می اندازد. ارتش ما از قربانی نمی هراسد، قادر به غلبه بر مشکلات مادی است و سرشار از روحیه قهرمانی توده ای و جرئت به نابود ساختن دشمن است؛ چنین ارتشی شکست ناپذیر است. ( پیروزی بزرگ در شمال غربی و تربیت ایدئولوژیک در ارتش - جلد ۴ )

ثانیا توانایی ارتش ما در تسخیر نقاط مستحکم بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافته بود. ۱- ما يك توپخانه نسبتا بزرگ را ساخته بودیم. قبلا ما در شمال شرقی و شرق چین توپخانه و ستونهای مسلح ویژه داشتیم و در شمال چین ۲ بریگاد توپخانه داشتیم. هر ستون پیاده نظام ( معادل لشکر ) و هر بخش و هنگ واحد توپخانه خود را داشت. ۲- بسیاری از افراد پیاده نظام ما تکنیکهای تخریب را فرا گرفته بودند و میتوانستند استحکامات دشمن و دیوارهای شهر را منفجر کنند. ۳- ما در تسخیر شهرهای کوچک و متوسط مقداری تجربه کسب کرده بودیم. حمله به این شهرها و تسخیر آنها بر تجربه و توانایی ما در گرفتن نقاط استحکاماتی سنگین افزوده بود. ما حالا دیگر قادر بودیم که بطور همه جانبه ای ده اصل مهم عملیاتی را بکار بریم ( اشاره به آن ده اصلی است که در مقاله «اوضاع کنونی و وظایف ما» مائو آمده است )؛ ما نه تنها قادر بودیم که جنگ انقلابی متحرک را پیش ببریم بلکه می توانستیم حمله به شهرهای متوسط و حتی شهرهای بزرگ بسیار مستحکم و تسخیر آنها بپردازیم و آنها را از نیروهای عظیم دشمن پاک کنیم.

به يك کلام، گرچه از نظر تعداد نسبت به دشمن کمتر بودیم، ارتش ما از نظر کیفیت (بخصوص از نظر غنی بودن آگاهی سیاسی و شجاعت گرفتن نقاط مستحکم) در مقایسه با دوره های اولیه جنگ، برتری داشت. شرایط برای برپائی يك درگیری تعیین کننده استراتژیکی موجود بود. و در طرف دشمن شرایطی خلاف این فرا رسیده بود. روحیه ارتش گومیندان سست شده بود و ظرفیت جنگندگی اش با داغان شدن بخشها و لشگرها یکی بعد از دیگری و اسیر شدن افسران در بسیاری رده ها، بسراشیب سقوط افتاده بود.

مرجعین گومیندان بدلیل بر حق نبودشان، و از نظر سیاسی بدلیل نداشتن هیچگونه حمایت مردمی و از نظر اقتصادی احاطه شدن با بحرانهای عمیق و مشکلات متعدد، مکرراً دچار شکستهای نظامی می شد، که بنوبه خود بحرانهای اقتصادی را شدیدتر میکرد و ورشکستگی سیاسی را شتاب می بخشید. بوضوح، توازن قوا بنفع ما شده بود. اما همانگونه که صدر مائو متذکر شد: «علیرغم حضور این شرایط و يك اوضاع مساعد برای ما و نامساعد برای دشمن، به این معنی نیست که ما از همین حالا آنها را شکست داده ایم. چنین شرایطی و چنین اوضاعی فرصت برای پیروزی ما و شکست آنها را فراهم میکند اما واقعیت پیروزی و یا شکست را نمی رساند، و هنوز پیروزی و یا شکست واقعی را برای هر يك از ارتشها بیار نیابوده است. برای رسیدن به پیروزی و یا شکست يك نبرد تعیین کننده بیهوشی ارتش ضروری است.»

صدر مائو در رهبری کردن انقلاب چین و تلاش برای ایجاد فرصتهای تعرضی خوب، سپس محاصره و استفاده برای کسب پیروزی در کارزارها و نبردها، يك نکته می گوید: «... ما باید با عزمی راسخ در يك درگیری تعیین کننده در هر کارزار یا نبردی که از نظر پیروزی در آن مطمئنیم بجنگیم، ما باید از درگیری تعیین کننده در هر کارزار یا نبردی که در آن از پیروزی مطمئن نیستیم اجتناب کنیم؛ و ما باید مطلقاً از يك درگیری تعیین کننده که سرنوشت يك ملت در گرو آنست اجتناب ورزیم.» این اصل اساسی صدر مائو در مورد يك درگیری تعیین کننده است. او همچنین تاکید کرد که: «چه در نبردها و یا کارزارهای مهم و یا غیر مهم هر گاه که شرایط برای ما مساعد است ما طرفدار درگیری تعیین کننده هستیم و در چنین شرایطی هرگز ما نباید منفصل بمانیم.»

در پائیز ۱۹۴۸، با اوضاع و شرایطی که مسلماً بنفع ما بود، زمان برای يك درگیری تعیین کننده استراتژیکی در جنگ آزادیبخش فرارسیده بود. بقیه در صفحه ۱۹

از نظر اقتصادی نیز مناطق آزاد شده و قلمرو تحت اشغال گومیندان دو تصویر کاملاً متفاوتی را ارائه می نمودند. در تايستان ۱۹۴۸، صدر مائو شعر معروف خود را منتشر نمود: «بگذار ارتش پیشروی کند، تولید افزایش یابد، انضباط تقویت شود، انقلاب همیشه پیروزمند خواهد بود.»

این در حقیقت يك اصل رهنمودی برای کار در سرتاسر مناطق آزاد شده بود و این معنی را میداد که ارتش باید تعرض استراتژیکی خود را ادامه دهد و به قلمرو گومیندان پیشروی کند؛ که مناطق آزاد شده باید کوششهای سخت خود را برای توسعه تولید و حمایت از جبهه ها ادامه دهد؛ و با همه اینها، و يك انضباط محکمتر در سرتاسر حزب و ارتش، پیروزی ما در انقلاب سراسری کشور تضمین خواهد شد. تحت رهبری این اصل صدر مائو، و با ادامه فرم ارضی و شرایط مساعد انتقال یافتن میدان اصلی نبرد به نواحی گومیندان، يك وضعیت اقتصادی عالی در مناطق آزاد شده، جایی که تولید صنعتی و کشاورزی بسرعت رو به گسترش بود و بر طبق آن زندگی مردم بهبود حاصل مینمود، بوجود آمد.

در حالیکه در مناطق تحت کنترل گومیندان، سیاست ارتجاعی جنگ داخلی و خیانت ملی چانکایشک، تورم، کاهش جدی در ارزش ارز کاغذی، افزایش وحشتناک قیمتها، بسته شدن تعداد زیادی از شرکتهای ملی صنعتی و تجارتي، فقر توده ای، ناراضی عمومی و قیامهای توده ای وسیع را باعث شده بود. همه آنها با هم جمع شده و بزور رژیم چیانکایشک را تا سرحد ورشکستگی کامل اقتصادی کشاند.

از نظر نظامی وضعیت برای ما مساعد بود. نیروهای گومیندان از ۳/۴ میلیون نفر در آغاز جنگ به ۳/۶۵ میلیون کاهش یافته بود، که از آنها ۱/۹۸ میلیون نیروی رزمی و در سطوح پائینتر بودند؛ و کسی بیش از ۱/۷ میلیون نفر آنها نمیتوانستند در خط جبهه بجنگند. از طرف دیگر، ارتش آزادیبخش خلق، در همان دوره از ۱/۲ میلیون نفر ( شامل ۶۰۰ هزار نفر متعلق به ارتشهای میدانی) به ۲/۸ میلیون که از آنها ۱/۴۹ میلیون نفر متعلق به نیروهای میدانی بودند، رسید. در روزهای اول جنگ نسبت نفرات دشمن بما ۱: ۳/۵ بود، در حالیکه در آغاز سومین سال این نسبت به ۱: ۱/۳ تغییر یافته بود. ارتش دشمن هنوز از نظر کمی بر ما تفوق داشت، اما در حقیقت نیروهای تهاجمی که می توانستند در جلوی جبهه بکار برده شوند دیگر از نظر تعداد برتری نداشتند. بعلاوه، نیروهای گومیندان در قسمتهای شمال شرقی، شمال، شمال غربی چین و جلگه های مرکزی توسط ما قطع شده، در بیشتر بخشها در موقعیت انفعال قرار می گرفتند و اگر در يك کارزار ضربه میخوردند بسختی قادر بودند همدیگر را حمایت کنند و با هماهنگی داشته باشند. دشمن همچنین مجبور بود برای مقابله با چریکهای مسلحی که توسط حزب ما رهبری میشدند، و درگیر شدن با مقاومت توده ای و دفاع از شانگهای، نانکن و دیگر شهرهای مهم، نیروهایش را آرایش دهد.

ارتش دشمن از نظر کیفیت به هیچ وجه قابل مقایسه با ما نبود، چرا که نیروهای ما از نظر سیاسی آگاه بودند. وقتی جنگ وارد سومین سال خود شد کیفیت نظامی و سیاسی ارتش ما، پیشرفتهای بیشتری را نشان میداد بطوریکه بشرح زیر دیده میشود:

اولاً در انطباق با خط نقشه عمومی صدر مائو و کمیته مرکزی حزب، ارتش آزادیبخش خلق در زمستان - بهار سال ۴۸ - ۱۹۴۷ شیوه نوینی از جنبش آموزش ایدئولوژیکی (که «حکایت رنجها») و «سه رسیدگی» مضمون اصلی آن بود) و اقداماتی برای ارتقاء سیاسی، اقتصادی و دموکراسی نظامی در ارتش اتخاذ گردید. درست همانگونه که صدر مائو متذکر شد: «رشد صحیح جنبش «حکایت رنجها» (بیان جور و ستمی که از طرف جامعه کهن و مرتجعین نسبت به مردم زحمتکش اعمال شده) و «سه رسیدگی» (منشاء طبقاتی، حس وظیفه شناسی و عزم مبارزاتی) آگاهی سیاسی فرماندهان و رزمندگان سراسر ارتش را در مبارزه به خاطر رهائی توده های استثمار شده، بخاطر اصلاحات ارضی در سراسر کشور و نابودی دشمن مشترک خلق یعنی دار و دسته راهزنان چیانکایشک بمیزان قابل توجهی بالا برده است. در ضمن، جنبش مذکور همبستگی استوار کلیه فرماندهان و رزمندگان را تحت رهبری حزب کمونیست تحکیم نموده است. ارتش بر

# صحنه ای از قیام



ای؟ گفت، با این. و آنوقت تیر کمانش را نشانم داد که سنک کوچکی در چله آن گذاشته بود. آنها سعی کردند و با شجاعت در وسط خیابان بحالت غلت زدن خود را به آنطرف خیابان برسانند، اما ناگهان فوران يك شلنك قوی آب که تصادمش دیوار را براحتی سوراخ میکند، دو نفر از آن جوانها را بهوا بلند کرد و کنار جدول جوی آب بزمین زد و فشار آب آن دو را زیر پل برد و بعد از چند دقیقه که سر خود را بیرون آوردند تا نفسی تازه کنند، با يك رگبار مسلسل در تاریکی شب خونشان همراه جریان تند آب شلنك در جوی آب روان شد و چند دقیقه بعد نفر پنجمی که خود را به آنطرف خیابان رسانده بود با تیرکمان دستیش چراغ را شکست و هنگامیکه سایه لرزان خود را در میان تاریکی بطرف من میکشید صدای لرزان پسر را شناختم که تیری به پهلویش فرو رفته بود و قبل از آنکه من بتوانم کاری انجام دهم بدن سردش بروی دستم باقی ماند. این پیرمرد اکنون مشغول ساختن سنگر است تا با قاتلان پسرش بستیز بپردازد.» - از خاطرات مردم در روزهای بهمن ۱۳۵۷.

تصاویری اینچنینی از انقلاب ۵۷ در ذهن هر پرولتر آگاه و هر ستمدیده انقلابی عمیقاً حك گشته است: مردم با دست خالی بمصاف دشمن میشتافتند؟ کشته ها را در خیابان میدیدند ولی در پیشروی تردید نمیکردند. چرا که اندیشه کار مهمتری در سر داشتند: سرنگونی حکومت و کسب پیروزی. حس تحقیر نسبت به مرگ در میان توده ها شیوع یافته بود و این خود ضامن پیروزی بود.

«ساعت از نیمه های شب گذشته بود. من و پسر ۲۳ ساله ام که سال سوم دانشگاه بود از خانه بیرون آمدیم؛ چون منزل ما همین نزدیکیهاست، صدای رگبار مسلسل را از ساعتها پیش میشنیدیم و میدانستیم از کجاست. بطرف نیروی هوایی براه افتادیم، پسرم يك قمه کوچکی که از قدیم در خانه داشتیم و برای حمله چماقداران شاهی آماده کرده بودیم برداشت و براه افتاد. به او گفتم کجا میروی. گفت به تو مربوط نیست. طوری که مرا خشمگین کرده و دلم از او زده شد. خواستم بگویم به جهنم. هر جا میخواهی برو. ولی من که اخلاق او را میدانستم گفتم صبر کن منم با تو میآیم. هر دو راه افتادیم با يك قمه و چند کلوخ سنک که در سر راه جمع کرده بودیم. وقتی به جمعیت پیوستیم و به جمع آنها که پادگان را محاصره کرده بودند رسیدیم، مشاهده کردیم خیابان غرق در خونست. مرد و زن و بچه ای را دیدیم که وسط خیابان افتاده بودند ولی کسی قادر نبود به کمکشان برود؛ یا اگر هم بود، اینک در اندیشه مسئله مهمتری بسر میبرد.

وقتی کاملاً به پادگان نزدیک شدیم، چند نفر را دیدیم که سعی میکردند خودشان را به آنطرف خیابان برسانند، ولی دو نفر آنها نقش زمین شدند، سه نفر دیگر بی محابا تصمیم گرفتند بجای آن دو نفر خود را به آنطرف خیابان برسانند، من جلوی یکی از آنها را گرفتم. او که جوان نیرومندی بود به آهستگی ولی خشمگین گفت؛ ولم کن، چرا منو گرفتی؟ پرسیدم کجا میروی؟ گفت، ماموریت داریم. باید سعی کنیم آن چراغ نورا فکن که آنطرف خیابان نورش بطرف مردم است را خاموش کنیم. گفتم با چه وسیله



## آنچه يك انتروناسیونالیست در انقلاب ایران دید

گم کنند. آنها از ما نیم ساعت وقت خواستند ما به آنها ۵ دقیقه وقت دادیم. وقتیکه آنها با حالت عصبی داشتند شرکت را ترک میکردند فضا از کاغذهای پاره پاره پرونده های شرکت امپریالیستی پر شده بود.

۱۰۰ نفر از دانشجویان قبل از قیام به کارخانه رفتند و بحث سیاسی ادامه داری را به پیش بردند. همانجا بود که يك گروه تئاتر مادر را که در مورد انقلاب بلشویکی است اجراء کرد. بسیاری از کارگران اشک میریختند.

این مثالها خصلت مبارزه جیاتی که اینک در ایران جریان دارد را نشان میدهد. طبقه کارگر و طبقات تحت ستم در ایران با وظیفه ادامه انقلاب در مقابله با يك جریان ارتجاعی رشد یابنده روبرو هستند. در نبردهای عظیم پیشاروی، از طبقه کارگر ایفای نقش تعیین کننده تر از گذشته جهت پاک کردن ستمکاران و استعمارگران، و بانجام رساندن رسالت تاریخ یعنی محو ستم و استعمار طلب میشود. وقتی با کارگرانی مانند ذبیح الله صحبت میکنم او اشتیاق سوزان برای فتح چنین قله هائی را بیان میکند. خانواده ذبیح الله از من میپرسد که چرا در مورد ایران حساس هستم و از انقلاب ایران حمایت میکنم. جواب میدهم برای اینکه مبارزات کارگران و ستمدیدگان آمریکا علیه همان امپریالیستهای است که آنها را به بند کشیده و فکر میکنم که امپریالیسم دشمن مشترك مردم سراسر جهان است. ذبیح الله بدون تامل جواب میدهد: «خب، پس فقط باید يك کار کرد. باید امپریالیسم را از چهره جهان پاک کنیم.»

يك شکل ظاهراً رادیکال برای منحرف کردن توجه کارگران بسوی ملاحظات تنگ نظرانه اقتصادی از سوی برخی گروه های چپی جلو گذاشته میشد. بدین صورت که کارگران «گرفتن کنترل کارخانه ها» دعوت میشدند. این خط سندیکالیستی «چپ» آنجا که به اجراء گذاشته میشد هم از لحاظ سیاسی و هم اقتصادی به شکست میانجامید. زمانیکه کمیته های کارگری در برخی از کارخانه ها که خوابیده بود یا ورشکست شده بود امور را بدست خود میگرفتند قادر به ادامه این کنترل نبودند چراکه نیروهای بزرگتری در کار بودند. خود این مسئله به بسیاری از کارگران نشان داد که از لحاظ بنیادین نمیتوان اقتصاد را بازسازی کرد و واقعاً از امپریالیسم برید مگر آنکه مبارزه انقلابی با هدف قرار گرفتن قدرت سیاسی در دست توده ها تحت رهبری طبقه کارگر تداوم یابد.



که برای آنها کار میکنند و همه پولها مال آنهاست را میشناسیم. من از بچگی کار کرده ام اما سرمایه داران چه؟

يك مهندس شرکت تلفن بمن میگوید من خودم را از لحاظ سیاسی پیشرو میدانستم. اما وقتی کارگران نفت آذرماه سال گذشته خواست سرنگونی شاه را جلو گذاشتند فکر کردم اینها دیوانه اند. من فقط مطالباتی مثل آزادی زندانی سیاسی در نظرم می آمد اما سرنگونی دیگر خیلی حرف بود.

بالاخره ۵۰ تا از ما سراغ کارکنان شرکت تلفن پل رفتیم. به آنان گفتیم که بایستی گورشان را

مطالب زیر گوشه هائی از مشاهدات یکی از رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا است که در روزهای متعاقب انقلاب ۵۷ در ایران بسر میبرد. این خاطرات بعدها در شماره های مختلف نشریه «کارگر انقلابی» منتشر گشت.

ذبیح الله کارگر ساختمانی میگوید: من همیشه از این متعجب بودم که چرا ما اینقدر فقیریم و بیشتر و بیشتر ماهیت رژیم شاه را فهمیدیم. اما ما باید از دانشجویان متشکر باشیم. آنها پیشرو بودند. آنها بما در مورد چهره واقعی رژیم و چیزی که در ایران جریان داشت میگفتند. ما حالا امپریالیستها و سرمایه داران



هم به محل آمده بودند و علیه مناسبات کهن و آخوندهای مدافع این مناسبات صحبت کرده بودند. آنها از هما و همسایگانش خواسته بودند که جرات فکر کردن درباره آنچه مورد تنفرشان است را بخود بدهند و جرات کنند که این اوضاع را عوض کنند. آنها محافل بحث درباره سرمایه داری، فئودالیسم، بردگی زن و انقلاب را برقرار کرده بودند. هما بحثهای مربوط به مسئله زن و بقیه ستمدیدگان، بحثهای در مورد سازمان یافتن برای ادامه انقلاب دمکراتیک را بخاطر داشت. جلسات مطالعه، مراکز بهداشت، و امثالهم هم در کار بود که بنظر هما بیشتر از آنکه قصد خدمات در بین باشد، درگیر کردن زنان در جنبش سیاسی را مد نظر داشت.

هما مثل بیشتر زنان فقیر از روی عادت به اسلام اعتقاد داشت اما از کمیته بدش می آمد. سپس با حرفهای این زنان انقلابی در گفتگوهای نزدیک بیشتر آشنا شد. «آنها حقیقت را میگفتند. همان چیزی که ما به آن نیاز داریم.» بالا گرفتن سروصدا رشته خیال هما را پاره کرد. این آخوند بود که عربده میکشید: «اگر شما حرف اینها را گوش کنید و قرص ضد حاملگی بخورید و بچه هایتان را بکشید خدا غضب خواهد کرد، اینها کمونیستهای بی خدائی هستند که علیه انقلاب توطئه میکنند!» جمعیت با مشاهده فشار افراد کمیته که میخواستند راه بداخل منزل باز کرده وزنان را دستگیر کنند صف خود را فشرده تر کرد. «اگر صدمه ای به این زنان بزنید جگرتان را درمی آوریم! آنها آدمهای خوب و تحصیل کرده هستند اما حواستان باشد که ما با آنها فرق میکنیم!» قبل از آنکه هما متوجه شود بحرف در آمده است، آن کلمات از دهانش شلیک شد. شرکت او در انقلاب او را بیش از آنچه میدانست تغییر داده بود. انتخاب بین گذشته بی پناه و امیدهای آینده او را مجبور به پاسخ کرده بود. غریب تایید جمعیت افراد کمیته را بوحشت افکند، پاهایشان سست شد و سپس عقب نشینی کردند. فکر کردند بهتر است مسئله را زمانی دیگر دنبال کنند. جمعیت پراکنده نشد و شادی و هیجان ادامه یافت.

آنها از ما میپرسیدند چرا میخواهید به تظاهرات بروید و ما به آخوندها و شوهرانمان و پسرانمان میگفتیم اگر مردها میتوانند تظاهرات کنند و اگر همسایگانمان میتوانند تظاهرات کنند چرا ما نتوانیم؟ آنها بما جواب رد میدادند اما ما باز هم اصرار میکردیم و میگفتیم اگر ما را با خودتان نبرید خودمان بتنهائی خواهیم رفت و بالاخره آنها میگفتند شما نمیتوانید سریع بدوید و بخاطر همین نمیتوانید کشته شوید. اما يك عمر تحقیر و بندگی در ذهنمان آتشی بپا کرده بود. ما محکم ایستادیم و گفتیم میدانیم که ممکن است کشته شویم اما ما آزادی خود را میخواهیم و بهر صورت خواهیم رفت! ما راه خود را بزور بسوی انقلاب هموار کردیم!

انقلاب بما خیلی چیزها آموخت، بما آموخت که میتوانیم در صف اول باشیم و نیاید به وظایف خرد قانع شویم بلکه باید در هر مقطع از مبارزه از سنگر گرفته، تا حمله به پادگان تا برداشتن سلاح شرکت جوئیم.

جمعیت گرداگرد خانه ای پایین خیابان ایستاده بود. هما به کوچه دوید. افراد کمیته اسلامی محل و يك آخوند با مردم طرف شده بودند. «نیاید اینجا جمع شوید. اینجور اعتراضات ضدانقلابی است.» زنی فریاد زد:

«بعد از انقلاب هم کسی ما را آدم حساب نمیکند!» هما خود را بدوستش رساند و از او پرسید چه خبر است؟ قضیه آن بود که چند زن از یکی از گروه های چپی (جمعیت زنان مبارز) در محل بودند و يك کلاس بهداشت برای زنان برقرار کرده بودند. کمیته مسئله را فهمیده و آنها را در خانه ای بدام انداخته بود. اما زنان محل کوتاه نیامدند و به محافظت از آنها برخاستند. هما در مورد جمعیت زنان مبارز چیزهایی میدانست. آنها قبلا



وقتی که نیروهای انقلابی کنترل شهرهای نظیر سنندج را بدست بگیرند به احتمال زیاد قادر به حفظ آن نخواهند بود. بنظر ما شهرها بارها دست بدست خواهند گشت. تابحال ۲ - ۳ بار این امر اتفاق افتاده است. نیروهای انقلابی بداخل شهر میروند و پاسداران و ارتش را بیرون میکنند و سپس وقتی ضد حمله های سنگین پیش می آید توده ها و پیشمرگان شهر را ترك میکنند. جنگ اینطور پیش می رود.

اول ماه مه در سنندج جنگ جریان یافت و دو کارگر بشهادت رسیدند. ما همانروز اعلامیه ای انتشار دادیم و در آن از قول کارگر دیگری نوشتیم که در اول ماه مه امسال ما دو شهید به مبارزه جهانی طبقه کارگر تقدیم کردیم.»

کرد درباره مبارزات جاری در روستایش به بحث مینشینیم، ثمرات کار کمونیستی آشکار است: «فکر نکن که ما فقط نگران مسائل این روستا هستیم. نه ما نگران مبارزه مردم در همه کشورهای جهان علیه امپریالیسم هستیم.»

هیچکس نبود که از جنگ لطمه نخورده باشد. زندگی مردم بطور کلی و بشدت دگرگون شده بود. امروز در خانه خود بودند و فردا همگی با هم در اردوگاه. بدون آنکه بدانند پس فردا چه میشود. اما اگر کسی پیدا میشد که بخواهد بخاطر این ستمها و رنجها عجز و لابه کند باید خود را از چشم مردم کردستان پنهان میکرد. در میان مردم چیزی بسیار قدرتمند شکل گرفته بود که حکومت بهیچ ترتیب نمیتوانست آن را نابود سازد. چیزی بسیار قویتر از رنجی که آنها متحمل میشدند. وقتی که یکی از اعضای گروه ما با اندوه از رنج مردم کردستان سخن میگفت یکی از پیشمرگان فوراً حرفش را قطع کرد و گفت «اظهار تاسف نکن. این انقلاب است، انقلاب هیچ جای تاسف خوردن ندارد.»

کاک صلاح شمس برهان (یکی از رهبران تشکیلات پیشمرگان زحمتکشان) بمن میگوید: «خودمختاری واقعی، یا حق تعیین سرنوشت یا حتی بدست آوردن خواسته هایی که هم اکنون از طرف «هیئت نمایندگی خلق کرد» جلو گذاشته میشود، بدست نخواهد آمد مگر آنکه انقلاب دمکراتیک ایران تحت رهبری پرولتاریا بانجام رسد و به پیروزی کامل انجامد. اما در عین حال مبارزه خلق کرد رابطه دیالکتیکی با انقلاب سراسری ایران دارد و امروز مبارزه خلق کرد پیشتاز مبارزه مردم ایران است.»

بسیاری از بازدیدکنندگان اخیر از کردستان با این واقعیت روبرو میشوند که مردان در خیابان با مهمات، اسلحه، قطار فشنگ و نارنجکهای که به فانوسقه هایشان آویزان است، قدم میزنند و خیلی طبیعی است که با زنان کردی برخورد کرد که کودکی را در بغل گرفته و کلاشینکف بر دوش دارند. و کمی دورتر در تپه ها، مسلسلها، سلاحهای ضد تانک و آتشبارهایی که از ارتش شاه به غنیمت گرفته شده است بچشم میخورد. هیچکس در کردستان گمان نمیکند که انقلاب به پایان رسیده است.

مقر انقلابی که در سنندج بجای ژاندارمری قدیم درست شده است موج میزند از فعالیت. در يك اتاق ۴۰ زن و مرد هستند و دارند تکامل جامعه را می آموزند. در اتاقی دیگر ۱۲ نفر دور هم نشسته اند و دارند درباره چگونگی بسیج دهقانان برای تشکیل انجمنهای دهقانی و مصادره زمینهای فئودالها و اداره امور روستا بحث میکنند. یکی از آنان میگوید: «این تشکیلاتهای دهقانی خیلی اهمیت دارند. اما مهمترین وظیفه ما ارتقاء آگاهی دهقانان است.» در همین موقع يك گروه از دهقانان به مقر میریزند. يك سری از فئودالها آنها را تهدید کرده اند که به آنها حمله کرده و محصول درو شده جدیدشان را غصب خواهند کرد. «جمعیت» الان باید اسلحه بردارد و به کمکشان برود. اعضا «جمعیت» تحت رهبری یکی از اعضا شورای شهر سنندج فوراً دست بکار میشوند.



انقلابیون به دهقانان در جنگ علیه ملاکین و بخاطر ایجاد تشکیلاتهای اعمال قدرت سیاسی توده ای یاری رساندند. در جریان اینکار آنها توجه خاصی به ارتقاء عمومی سطح سیاسی دهقانان مبارز از طریق بحث و مطالعه وضعیت طبقات مبذول داشتند. وقتی که با یکی از دهقانان

نقش ارتش خلق...

صدر مائو، با دوراندیشی و شجاعت يك انقلابی پرولتری کبیر این فرصت مناسب را تشخیص داد و تصمیم راسخی برای برپایی چنین درگیری علیه دشمن گرفت. او شخصاً کارزارهای حیاتی لیائو سی - شن یان، حوای - های و لی پین - تیانزین را برطبق شرایط مختلف، صحنه های شمال شرقی، شرق و شمال چین سازماندهی و رهبری کرد و درگیری تعیین کننده استراتژیکی را قدم بقدم به پیروزی کامل رساند. سیاست صحیح صدر مائو در مورد درگیری تعیین کننده استراتژیکی، حقیر شمردن دشمن از نظر استراتژیکی و جدی گرفتنش از لحاظ تاکتیکی، بود. از نظر استراتژیکی همه مرتجعین ببر کاغذیند، آنها در ظاهر ترسناکند، اما آنها واقعا به آن قدرتمندی که بنظر میرسند، نیستند. از نقطه نظر دراز مدت، این نه مرتجعین، بلکه خلق است که واقعا قدرتمند است. بر چنین اساسی است که ما باید افکارمان را بسازیم. اگر بطور استراتژیکی، با توجه به همه جوانب، ما جرئت جنگ کردن و پیروز شدن را نداشته باشیم، به يك اشتباه اپورتونیستی راست مرتکب خواهیم شد. اگر چه همه مرتجعین از نظر تاکتیکی ببر واقعیند، در هر مبارزه مشخص ما باید دشمن را جدی بگیریم، خوب مبارزه کنیم و با دقت مطالعه کنیم و هنر مبارزه کردنمان را کامل کنیم. براین پایه است که ما باید افکار تاکتیکی مان را بسازیم. اگر با توجه به هر بخش ما از نظر تاکتیکی دشمن را جدی نگیریم و با تدبیر و محتاط نباشیم، مرتکب يك اشتباه اپورتونیستی ((چپ)) خواهیم شد.

تضمین پیروزی در درگیری تعیین کننده

ما صحنه شمال شرق را برای اولین کارزار تعیین کننده استراتژیکی برگزیدیم، چرا که اوضاع در آنجا بیش از هر جای دیگر برای ما مساعد بود. صدر مائو که توجه زیاد خود را در مورد مناطق آزاد شده شمال شرق باارسال تعداد زیادی از کادرها و سپاهیان به شمال شرق در همان دوره های پیروزی در جنگ مقاومت ضد ژاپنی (۱۹۳۷-۴۵) نشان داده بود، رهنمودهایی را برای ساختن مناطق پایگاهی ثابت در شمال شرق، و يك سری دستورات دیگر صادر نمود که بوضوح اصول و سیاست چنین کاری را فرموله می نمود. حزب و سازمانهای دولتی، واحدهای ارتش و خلق در شمال شرق با شجاعت دستورات صدر مائو را به اجرا درآوردند. بعد از تقریباً سه سال مبارزه دشوار، آنها با حمایت قدرتمند دیگر مناطق آزاد شده، و استفاده از شرایط محلی مناسب منحصر بفرده، اوضاعی عالی را در منطقه خود بوجود آوردند. این مسئله در سه جنبه زیر دیده میشود:

اولاً ارتش ما آشکارا از نظر کمی بر دشمن فائق آمده بود. در آنزمان در جبهه شمال شرق، دشمن مجموعاً دارای ۵۵۰ هزار نفر بود: ۴۸۰ هزار منظم و ۷۰ هزار نامنظم. ارتش آزادیبخش خلق در شمال شرقی چین ۷۰۰ هزار نیروی منظم داشت و کل نیروها در آنجا به يك میلیون نفر میرسید. دوم اینکه دشمن در صحنه شمال شرق در عمل مردد و متزلزل بود. نیروهایش که ۵۵۰ هزار نفر بودند در سه ناحیه قطع میشدند و منفرد میگشتند. در اوت ۱۹۴۸ چیانکایشك يك جلسه نظامی را در نانکن فراخواند که در آن اصول چهار گانه تعیین شد. این ۴ اصل عبارت بودند از ((بیرون کشیدن از شمال شرقی، تحکیم چین شمالی، محکم گرفتن مرکز چین و ساختن چین جنوبی به مثابه پایگاه دائمی)). در واقع این اصول بوسیله آمریکا که منافع اصلیش در بخشهای معینی از شمال، مرکز و جنوب چین متمرکز بود، پیشنهاد گشت. اما چیانکایشك جرئت نکرد این اصول را به مرحله اجرا بگذارد، چرا که تضادهای متعددی در اردو گاهش موجود بود؛ بکار بردن اصول نامبرده ورشکستگی سیاسی رژیم گومیندان را شتاب می بخشید و به مشکلات اقتصادی او می افزود. این امر، دولتی دشمن که نمیدانست از شمال شرقی بیرون بکشد یا در آنجا بماند را باعث شد. چنین شرایطی برای ما بسیار مساعد بود.

سوم اینکه مناطق آزاد شده شمال شرق تا کنترل ۹۹٪ کل مناطق شمال شرق چین گسترش یافت؛ دشمن فقط ۱٪ آنرا در کنترل خود داشت. مناطق آزاد شده شمال شرقی ۸۶٪ جمعیت شمال شرق چین را در برمیگرفت و از ۹۹۰۰ کیلومتر راه آهن تنها ۵۰۰ کیلومتر آن در دست دشمن باقی ماند. بنابراین در شمال شرق، ارتش ما يك پشت جبهه ثابت داشت که می توانست يك نیروی انسانی غنی و آذوقه را تامین کند. يك ارتش خلق قدرتمند، يك دشمن متزلزل و مردد و يك منطقه آزاد شده

مستحکم - اینها اوضاع مساعد را برای ما در شمال شرق تشکیل میدادند. این وضعیت از رهبری عالی صدر مائو و کمیته مرکزی حزب و خط انقلابی صدر مائو سرچشمه میگرفت؛ خطی که با جدیت توسط سازمانهای حزبی و دولتی خلقی، مردم، ارتش و نیروهای محلی اعمال میشد. صدر مائو دائماً به ارتش ما می آموخت که باید: ((در نبرد اولیه باید مواظب بود... باید در اولین نبرد پیروز شد. نقشه برای همه کارزار باید بحساب آورده شود و مرحله استراتژیکی که بعد از آن فرامیرسد نیز باید بحساب آورده شود.))

اینها سه اصلی هستند که در مورد اولین نبرد نباید هرگز فراموش کنیم. با تصمیم به برپایی، اولین کارزار درگیری تعیین کننده استراتژیکی در صحنه شمال شرق، جایی که شرایط برای ما از همه جا مساعد تر بود، صدر مائو بنیاد مطمئنی را برای تضمین پیروزی در این کارزار نهاد.

کارزار لیائو سی - شن یان

کارزار لیائو سی - شن یان در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۸ - وقتیکه واحد های پیشاهنگ صحنه شمال شرقی ارتش ما به راه آهن بی پین - لیائو نین رسیده و بادشمن وارد زدو خورد شدند - شروع شد و روز ۲ نوامبر پایان یافت، و در مجموع ۵۲ روز بطول انجامید که به ۳ مرحله قابل تقسیم است.

مرحله اول، از ۱۲ سپتامبر تا ۱۹ اکتبر؛ ارتش ما جین جو را گرفت، و بیش از ۱۲۰ هزار نفر از سپاهیان دشمن را نابود کرد. فن هن چیه، معاون فرماندهی مقر ((سرکوب راهزنان)) اسیر شد، و راه زمینی عقب نشینی دشمن قطع گشت. این باعث شد که قسمتی از سپاهیان دشمن که بیش از ۱۰۰ هزار نفر بودند در چانگ چون علیه گومیندان شورش کرده و بقیه تسلیم شوند، که در میان تسلیم شدگان چنک تانگ کوی یکی دیگر از معاونان سر فرماندهی ((سرکوب راهزنان)) گومیندان در شمال شرق قرار داشت.

در دومین مرحله، از ۲۰ تا ۲۸ اکتبر در بخش هی شان - تاوشان از استان لیائو نین يك ارتش با ۵ لشکر، یا ۱۲ بخش از نیروهای امداد دشمن که مجموعاً بیش از ۱۰۰ هزار نفر بوده و از شن یانگ برای رها کردن جین جو فرستاده شده بودند، نابود شد.

در مرحله سوم، ۲۹ اکتبر تا ۲ نوامبر، ارتش ما شن یان و یانگ کائو را آزاد نمود، و تقریباً ۱۵۰ هزار نفر از سپاهیان دشمن را نابود کرد. در کل کارزار يك مقر فرماندهی ((سرکوب راهزنان)) گومیندان همراه با ۴ مقر فرماندهی دیگر دشمن که در مجموع شامل ۴۷۰ هزار نفر یا بیشتر را فرماندهی می کردند، نابود شدند و ۱۴ شهر دیگر تسخیر گشت. بدین ترتیب کل شمال شرق چین آزاد گردید.

ارتش ما همچنین يك سری پیروزی هارادر دیگر عرصه های جنگ از اول ژوئیه تا ۲ نوامبر ۱۹۴۸ کسب کرده بود. ما دشمن را در کارزار بخش میانی راه آهن تیانزین - پوکائو و کارزار تسینان، همه جنگها در استان شان تان، در کارزار سویی - کی، در کارزار سیانگ، یانگ - فنچنگ در بخش جلگه ای مرکزی، و در کارزار چنک، چنک - هوبانگ از قسمت شمال غربی چین شکست دادیم. در عرض این دوره ۴ ماهه، در این کارزارها و در کارزار لیائو سی - شن یان يك میلیون از سپاهیان دشمن را از پای درآوردیم و اساساً توازن قوای بین دشمن و خود را تغییر دادیم. نیروهای گومیندان به ۲/۹ میلیون نفر کاهش یافتند در حالیکه نیروهای ما به بیش از ۳ میلیون نفر افزایش یافتند. صدر مائو در مقاله خود تحت عنوان ((تغییرات مهم در وضعیت نظامی چین)) در ۱۴ نوامبر ۱۹۴۸ متذکر شد که: ((اوضاع نظامی در چین به يك نقطه عطف رسیده و در توازن قوا بین دو طرف جنگ تغییرات بنیادی حاصل شده است. ارتش آزادیبخش خلق که به مدت طولانی از برتری کبھی برخوردار بوده است، حالا از برتری کمی نیز برخوردار می باشد. این نشانه ای است که پیروزی انقلاب چین و درک از صلح در چین، در دسترس قرار گرفته است.)) صدر مائو همچنین گفت که: ((بالین اوصاف، جنگ بسیار کوتاهتر از آنچه می خواهد بود که ما در ابتدا تخمین می زدیم. تخمین اولیه این بود که رژیم ارتجاعی گومیندان می توانست در حدود ۵ سالی که از ژوئیه ۱۹۴۶ آغاز شد، سرنگون شود. بطوریکه ما حالا می بینیم، تنها يك سال دیگر، چیزی در آن حدود، ممکن است لازم باشد تا آنرا سرنگون کنیم.)) کمتر از یکسال بعد و طی جنگ تزه های صدر مائو بقیه در صفحه ۲۰

## نقش ارتش خلق ...

کاملاً صحت خود را نشان دادند و جمهوری خلق چین در اول اکتبر ۱۹۴۹ بنیان گذاری شد.

## کارزار هوای - های

عملیات ابراتیو هوای - های یکی دیگر از عملیات قطعی ارتش آزادیبخش توده ای بود. این عملیات در سرزمینهای پهناوری صورت گرفت که مرکز آن در سیو جو بوده و از حای جو در مرکز تا شان چپو در مغرب و از لین چن در شمال تا رودخانه هوای در جنوب گسترده شده است. نیروهای گومیندان که در این صحنه عملیات متمرکز شده بود، شامل میشد بر ۵ و ۴ ارتش که به ترتیب توسط رئیس و معاون رئیس ستاد کل گومیندان برای «سرکوب راهزنان» مستقر در سیو جو فرماندهی میشدند؛ بعلاوه ارتش حوان وی که بعداً از چین مرکزی به کمک آنها آمد. ارتش آزادیبخش توده ای بیش از ۶۰۰ هزار تن در این عملیات بکار انداخت. این عملیات ۶۵ روز یعنی از ۶ نوامبر ۱۹۴۸ تا ۱۰ ژانویه ۱۹۴۹ بطول انجامید. ۲۲ سپاه یعنی ۵۶ لشکر از سپاهیان زنده گومیندان (که چهار لشکر و نیم آنها قیام کرده و بصفوف ما پیوستند) با ۵۵۰ هزار تن کاملاً نابود شدند. بعلاوه ارتشهایی که از نانکن به کمک میآمدند، نیز دفع شدند. عملیات در ۳ مرحله بوقوع پیوست. نتیجه این عملیات عبارت بود از آزادی تقریباً کامل سرزمینهای چین شرقی و دشتهای مرکزی که در شمال رودخانه یانگ تسه قرار داشت.

## کارزار بی پین - تیانزین

این کارزار بعد از جمعبندی از کارزار لیائو سی - شن یان و در حین دوره پیروزمند کارزار هوای های برپا شد، و بک جنگ عظیم و تعرضی نابود کننده بود. در این کارزار یک میلیون نفر از اقراد ارتش آزادیبخش خلق شرکت کردند. از طرف دشمن ۶۰۰ هزار نفر در آن شرکت کردند.

کارزار بی پین - تیانزین بیش از ۲ ماه بطول انجامید و در سه مرحله به اجراء درآمد. اولین مرحله از ۲۹ نوامبر ۱۹۴۸؛ وقتی که ارتش سوم از ارتش ناحیه شمال چین، وارد ناحیه چان - چیاکو شد، تا ۲۰ دسامبر وقتی که ارتش ناحیه شمال شرق ارتباط بین بی پین و تیانزین و تان کو را قطع کرد. در این مرحله نیروهای ما با تسلط از اصل «محاصره بدون حمله» و «قطع کردن بدون محاصره» پیروی نمودند، هدف به گیر انداختن نیروهای دشمن برای جلوگیری از فرارشان بود. این باعث بدست آوردن وقت میشد تا نیروی عمده ارتش ما از میدان شمال شرق قبل از محاصره استراتژیک و قطع کردن تاکتیکی نیروهای دشمن، به جنوب دیوار بزرگ حرکت کند. در این مرحله نیروهای ما موفق شدند که دشمن را در ۵ نقطه محاصره و منفرد کنند و شرایط مساعد برای نابودی یک به یک دشمن محاصره شده را بوجود آورند.

در مرحله دوم، از ۲۱ دسامبر ۱۹۴۸ تا ۱۵ ژانویه ۱۹۴۹، ارتش ما (هر دوسر را بست و وسط را گرفت) و نیروهای دشمن در سین پیاو - آن، چان چیاکو و تیانزین را نابود کرد و بنابراین بی پین را بیشتر منفرد کرد. در سومین مرحله، ۱۶ تا ۳۱ ژانویه ۱۹۴۹ ما تعرض سیاسی را با تعرض نظامی ترکیب نمودیم و دشمن را در بی پین مجبور کردیم که تجدید سازماندهی مسالمت آمیز را بپذیرد.

در خلال کارزار بی پین - تیانزین، بیش از ۵۲۰ هزار نیروی دشمن در شمال چین را نابود کرده و سازماندهی مجدد نمودیم و شهرهای مهم بی پین، تیانزین، تان شانو و چان چیاکو را آزاد کردیم. حال دیگر تمام شمال چین بغیر از چند شهر و نقطه منفرد که ما عمداً بطور موقت از آنها گذشته بودیم، آزاد شده بود.

کارزار بی پین - تیانزین مانند دو کارزار دیگر (لیائو سی - شن یان و هوای های) در وقایع سالانه جنگ آزادیبخش خلق چین دارای اهمیت بزرگی بود. رژیم مرتجع گومیندان با نابود شدن ۱/۵ میلیون نفر از نیروهایش در این سه کارزار، متزلزل و در حال از هم پاشیدن بود. بطوریکه صدر مائو در مقاله «چرامرتجعین در پراکندگی کامل افتاده اند و هنوز بیهوده برای «صلح همگانی»-جنجال می کنند؟» بتاريخ ۱۵ فوریه ۱۹۴۹ نوشت: «رژیم ارتجاعی گومیندان زودتر از آنچه انتظار می رفت فرو می ریزد. اندکی

بیش از ۴ ماه از موقعیکه ارتش آزادیبخش توده ای جی نان را گرفت و اندکی بیش از ۳ ماه از موقعیکه وی شن یان را بتصرف در آورد نمیگذرد که کلیه بقایای نیروهای گومیندان در عرصه نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تبلیغات گرفتار تشتت و تلاش حلاج ناپذیر گردیده است. فرو ریختن عمومی رژیم گومیندان با عملیتهای ابراتیو لیائو سی - شن یان و بی پین - تیانزین در جبهه شمالی و عملیات ابراتیو هوای های در جبهه جنوبی آغاز شد. در عرض کمتر از چهار ماه از آغاز اکتبر سال گذشته تا پایان ژانویه امسال این سه عملیات ابراتیو به قیمت بیش از ۱۵۴۰۰۰۰ نفر واز آن جمله ۱۴۴ لشکر کامل از ارتش منظم او تمام شد. فرو ریختن عمومی رژیم گومیندان، فرجام اجتناب ناپذیر پیروزی های بزرگ خلق چین در جنگ آزادیبخش و در جنبش انقلابی است.» (منتخب آثار مائو، جلد ۴)

## درهم شکستن کامل دشمن

بدست آوردن فرصت مناسب برای برپائی یک درگیری تعیین کننده. استراتژیکی در عملیتهای نظامی از اهمیت حیاتی برخوردار است. بعد از نتیجه پیروزمند کارزار لیائو سی - شن یان، یعنی اولین درگیری تعیین کننده استراتژیکی در جنگ آزادیبخش، صدر مائو تصمیم درخشان و ب موقع خود را برای برپائی بیدرنک کارزار بی پین - تیانزین و نابودی نیروهای دشمن در شمال چین در جای خود گرفت. کارزار هوای های بطور موفقیت آمیزی تکامل مییافت؛ در آنجا دشمن بسرعت در حال سقوط بوده و نیروهایش در شمال چین وحشتزده آماده فرار بود و هنوز تصمیم فرار نگرفته بود. صدر مائو این وضعیت عالی را در تصمیم گیری در نظر گرفت.

ایده صدر مائو این بود که بعد از کارزار لیائو سی - شن یان، نیروی اصلی ارتش ناحیه شمال شرق، هر چه زودتر به جنوب دیوار بزرگ پیشروی کند، زمان استراحت و تحکیم را عقب بیاندازد و با یک حرکت غافلگیرانه دشمن را بطور استراتژیکی محاصره کند و بطور تاکتیکی نیروهای دشمن را که در یک خط دفاعی در یک مسیر بلند کناره باریک بخش شده بودند و در هر لحظه آماده فرار به غرب یا جنوب بودند، از هم جدا کند. بعد از آن، و تنها بعد از آن نیروهای ما باید استراحت میکردند و خود را تحکیم مینمودند. این میتوانست دشمن را به یک موقعیت دشوار بیاندازد و به او نه اجازه فرار و نه کوتاه کردن خط دفاعیش را بدهد. صدر مائو اقدامات معینی را برای مخفی کردن اهداف استراتژیک مان و فریب دادن و گمراه کردن دشمن برای تسهیل انجام حمله غافلگیرانه کارزار بی پین - تیانزین فرموله نمود. سرانجام تصمیم استراتژیک صدر مائو اجرا گردید.

اولین شرط لازم برای پیروزی در هر کارزار مهم، درک عمومی درست از عملیتهاست. بکار بستن اصول پایه ای مارکسیسم - لنینیسم و در نظر داشتن اوضاع مربوط به دشمن و خود ما، صدر مائو یک درک عمومی کاملاً درستی از عملیتهای را برای کارزار بی پین - تیانزین فرموله کرد؛ درکی که پیروزی بر دشمن را تضمین نمود. قبل از کارزار و در حین آن، او آرایش قوا را مطابق با تکامل وضعیت در نظر گرفت، آرایشی که کل کارزار را بمنابیه یک کل بهم بافته از یک پیروزی به پیروزی دیگر راهنمائی کرد.

کارزار بی پین - تیانزین، آخرین درگیری تعیین کننده استراتژیکی در جنگ آزادیبخش، باعث از کار انداختن بیش از ۵۲۰ هزار نفر از نیروهای گومیندان و عملاً آزاد شدن کل شمال چین شد. این پیروزی بزرگ شکست کلی ارتش گومیندان در درگیری تعیین کننده استراتژیکی ما علیه آنرا رقم زد. در نتیجه کارزار بزرگ - لیائو سی - شن یان، هوای - های و بی پین تیانزین، نیروی اصلی شمال رودخانه یانگ تسه گومیندان تقریباً بطور کامل از کار افتاده و نانکن مرکز حکومت ارتجاعی گومیندان را در معرض تهدید مستقیم ارتش ما قرار گرفته بود. دشمن از نظر سیاسی بیش از هر وقت دیگر در تفرقه بود و چپانکایشک مجبور به کناره گیری شد. از نظر نظامی یک میلیون و یا بیشتر از نفرات باقیمانده دشمن که در یک جبهه فوق العاده طولانی از سین کیان تا تایوان پراکنده شده بودند، با نزدیک شدن به سقوط کامل از نظر روحیه افت می کردند. بنابراین دوره جنگ کوتاه و آزادی کل کشور شتاب می یافت. همه این ها در نتیجه تصمیمات درخشان



# رفیق بهروز غفوری

## سرمشقی برای پرولتاریا در راه رهائی

نظامی خود را بکف آورد. در همان اوائل جنگ یکروز که مشغول پنهان ساختن سلاح در خانه ای در آبادان بود مورد حمله پاسداران قرار گرفت. بهروز با خونسردی و شجاعت و چالاکی توانست از دست آنها بگریزد و ۴ ساعت تعقیب مسلحانه همراه با تیراندازی ۴۵۰ مژدور را خنثی کند و ۴۸ ساعت بدون امکانات خود را در محلی پنهان سازد. بعد از آن به اهواز رفت. در آنجا بعنوان مشکوک دستگیر شد و حدود دو ماه در زندانهای اهواز و ماهشهر بسر برد. ولی با هوشیاری که از خود نشان داد رژیم اورا نشناخت. پس از آزادی به شیراز رفت و بطور نیمه مخفی در میان زحمتکش ترین اقشار جنگ زده به زندگی و مبارزه پرداخت. در آنجا نیز يك بار مورد شك پاسدار آبادانی قرار گرفت ولی قبل از اینکه بتوانند دستگیرش سازند، گریخت. بهروز با سازماندهی آکسیون اول ماه مه ۶۰ در خوابگاههای جنگ زدگان بعنوان کمونیستی جسور در میان توده ها شناخته شد.

بهروز این گفته های ماثور را بطور عمیقی درک نمود و بکار بست: «در تحلیل نهایی خط فاصل بین روشنفکران انقلابی و غیر انقلابی و یا ضدانقلابی این است که آیا آنها مایلند با توده های کارگرودمقان در آمیزند و بدان عمل می کنند یا نه؟» او فهمید که يك روشنفکر انقلابی در پروسه مبارزه ای طولانی، در پیوند با توده های تحتانی، در بریدن از موقعیت طبقاتی گذشته خویش آبدیده شده و به يك روشنفکر پرولتر بدل خواهد گشت. بهروز از خانواده کارگری نبود، اما در یکی از مراکز مهم کارگری ایران بدینا آمد و در میان آنان رشد کرد. این یکی از ویژگیهای کودکی و جوانیش بود که بر شخصیت او تأثیر بسیاری گذارد. از این جهت زمانی که بر پرچم سرخ طبقه کارگر بوسه زد و آگاهانه به ستیز با خود برای متحول کردن جهان بینی اش و زدودن تمامی عادات و ارزشهای طبقات بورژوازی و خرده بورژوازی پرداخت، در واقع این محیط، تماسها و آشنائی های دوران رشدش به ایجاد بندهای معنوی اش با مردم کارکن خدمت کرد. این زمینه مادی خوبی بود تا همراه با کسب آگاهی کمونیستی و در بستر پراتیک مبارزه طبقاتی خیلی سریع از يك روشنفکر خرده بورژوازی عاشق انقلاب به يك روشنفکر پرولتر که انقلاب برایش حکم هوای تنفس را داشت، و بالاخره به رهبر ثابت قدم طبقه کارگر بدل شود. انضباط، سخت کوشی، ثبات قدم، دید گسترده، عدم وجود ذره ای فردگرایی و خودپرستی ویا تحقیر کار یدی در بهروز، از بقیه در صفحه ۲۲

زمانی نشین گفت، هیچ طبقه ای اگر يك (ده نفر) پیشوای با قریحه و استعداد، کار آزموده، از لحاظ حرفه خود آماده، در مکتب طولانی تعلیم گرفته و با همدیگر هم آهنگ نداشته باشد، مبارزه پایدار ممکن نخواهد بود. سالها لازم است تا شخص خود را به مثابه يك انقلابی حرفه ای پرورش دهد، يك انقلابی واقعی هم باید همواره به چنین پرورشی فکر کند ویا شکیبائی و سرسختی خود را انقلابی حرفه ای بار بیاورد. کسی که در هنر حرفه ای خویش - یعنی در مبارزه علیه پلیس سیاسی مهارت داشته باشد. در مسائل تئوریک و نظری از استحکام برخوردار باشد و دائره نظرش وسیع باشد و همواره قادر باشد نقشه وسیع و جسورانه ای را برای پیشرفت و تکامل مبارزه پیشنهاد کند، تا آن حد که حتی خریقان را هم وادار به احترام نماید. (نقل به معنی از «چه باید کرد؟» - فصل ۴) رفیق بهروز از زمره اینگونه رهبران بود.

بهروز نمونه آن روشنفکران انقلابی بود که آگاهانه به چنین پرورشی فکر کرد، بدان عمل نمود، بی مهابا با جسارت و عزمی راسخ خود را در گیر پراتیک های هر چه گسترده تر و وسیعتر و جدیدتر نمود و بدین طریق توانایی های لازمه برای تبدیل شدن به يك رهبر کمونیست را کسب کرد.

رفیق بهروز غفوری در سال ۱۳۳۴ در آبادان در خانواده ای کارمندی متولد شد؛ تحصیلات خود را در آن شهر گذراند و از دانشکده نفت آبادان فارغ التحصیل شد. وی تحت تأثیر جو کارگری شهر آبادان قرار داشت و در فعالیتهای سیاسی - دانشجویی آزمان شرکت می نمود. بعد از دوسال کار در پالایشگاه آبادان برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت. و در بدو ورود به انگلستان جلب فعالیتهای انقلابی کنفدراسیون احیا (که تحت رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران قرار داشت)، گشت. و در مبارزات آنجا همراه با رفقائی چون محمد پوئید (حیدر - یوسف) بطور فعالانه شرکت نمود و خیلی سریع به یکی از مسئولین و سازماندهندگان جنبش دانشجویی شهر محل اقامت خود، تبدیل شد.

با شروع انقلاب بهروز به ایران باز گشت و در تشکیلات آبادان اتحادیه کمونیستهای ایران به فعالیت پرداخت. او بدلیل اعتقاد و ایمان عمیقش به کمونیسم، بخاطر صداقت انقلابی و نظم پذیری و جدیتش در انجام مسئولیت ها به سرعت عضو سازمان و عهده دار سازماندهی معلمین هوادار سازمان شد.

با شروع جنگ ایران و عراق در مقاومت توده ای مردم خرمشهر شرکت جست و نخستین تجارب

اواخر تابستان داغ سال ۶۰ بود. اولین دسته های جنگجوی کمونیست رهسپار جنگل های شمال می گشتند تا فصل نویی را در تاریخ جنبش کمونیستی ایران بگشایند. شب قبل بارانی سخت آمدن پاییز را خبر داد. باران علفزارها و گلهای وحشی جنگلی را شستشو داد و طراوت و تازگی لذت بخشی را در طبیعت موجب گشت و فرارسیدن تغییراتی عظیم را نوید داد.

در میان اولین دسته ای که در آن باران به مقصد رسیدند چهره رفیق بهروز غفوری (محمود - فرهاد) از همه مشخص تر بود. در نخستین نگاه خیلی خشک و بیش از حد جدی بنظر میرسید. احتیاج به زمان زیادی نبود تا او خود را بشناساند. در اولین برخوردها قابل اعتماد و اتکا بودن خود را نشان داد و با صداقت و بی آلاچی، سریع در دل همه جای گرفت.

با رسیدن این رفقا همگی بسراغ گودالی که سلاح و مهمات از قبل در آن پنهان شده بود، رفتند. بعلت باران شدید آب در گودال جمع شده و نیاز به آن بود که در آن هوای سرد صبحگاهی کسی به درون گودال پر از آب و گل برود. کار اگر آهسته آهسته به احتیاج به داوطلب داشت. محمود به همراه رفیق فرهنگ سراج (یکی از رفقای سربردار که در آمل اسیر و در نهم بهمن ماه ۶۰ به جوخه تیرباران سپرده شد) داوطلب شدند و کار جابجایی سلاح و مهمات را انجام دادند. ترسی از تن دادن به سختی ها نداشت و مهمتر از آن آگاهانه به سختی ها تن می داد.

چندروز بعد کاک اسماعیل آمد و دسته های مسلح سربرداران را سازماندهی نمود. اسماعیل رفیقی مجرب در تشخیص توانائی های افراد تحت مسئولیت خود و قرار دادن آنها در جایگاه مناسب، بود. کاک اسماعیل به بهروز پیشنهاد معاونت نظامی يك گروه را داد. محمود که تا آنزمان تجربه نظامی چندانی نداشت گفت: «آخر من که تابحال جنگی نکردم...» کاک اسماعیل به وی گفت: «تو در آبادان، وقتی که پاسداران مزدور به خانه ات ریختند خوب توانستی از دست آنها زیر باران گلوله هایشان در بروی، از اینرو جرئت لازمه را داری و هر کاری میتوانی بکنی». و این برای بهروز آغاز گام نهادن در مسیری بود که مشخصه آنرا نبرد های گوناگون در عرصه های مختلف رقم زد. بهروز آگاهانه خود را به این پراتیک انقلابی سپرد و در متن این پراتیک عظیم کیفی پرورش یافت و نه تنها به يك فرمانده جسور و قابل بلکه به رهبر کمونیستی بدل گشت که نقشی تاریخی در حیات اتحادیه کمونیستهای ایران ایفاء نمود.

## رفیق بهروز غفوری

خصوصیات بالنده ترین طبقه عصر کنونی یعنی طبقه کارگر بود، که قدم در راهش گذارده بود. آموزه های لنین و مائو به او آموخته بود که همه کمونیستها حتی کمونیستهایی که دارای منشا اجتماعی پرولتری هستند باید مرتبا غبار ایدئولوژیکی که جامعه بورژوازی بر دیدگان آنان میکشد را پاک کنند. اما آنانی که از طبقات غیر پرولتری می آیند باید عمیقتر و همه جانبه تر برای متحول کردن جهانبینی و بازسازی آن تلاش ورزند و کیفیت های جنگجویان پیشروی پرولتری را کسب کنند. اهمیت این تغییر و تحول ایدئولوژیکی با امر متحول کردن جهان رابطه لاینفک دارد و فقط بر بستر این کار و فقط این کار میتوان تغییر طبقه داد، مانند بهروز به یک پرولتر آگاه و ثابت قدم تبدیل شد و به جرگه آگاهترین نمایندگان انقلابیترین طبقه عصر در آمد. فقط اینگونه است که عظمت آرمان کمونیستی و سختی راه آن درک خواهد شد.

بهروز در حیطه فعالیت خود سرعت بهترین مناسبات را با توده های زحمتکش و بویژه رفقای جوان سازمانی برقرار میکرد و به تربیت انقلابی آنان می پرداخت. او با برقراری رابطه ای رفیقانه و رک و صریح اشکالات هر رفیقی را مطرح می نمود و با متحول نمودنشان به آنان برای فعالیت های انقلابی اتکاء می کرد. توانایی وی در استفاده از امکانات توده ای، دمیدن شور و شوق انقلابی در محیط، بکارگیری هر نیرویی ولو کوچک و جزئی در خدمت انقلاب، باعث جای گیری وی در قلب رفقای و اطرافیانش می شد. بهروز تمامی امکانات شخصی و... خود را در خدمت سازمان قرار می داد. توانایی و کمک های وی در شرایط دشواری چون نقل و انتقال نیروهای سربرداران در سال ۶۱، حفظ و جایجایی امکانات سازمانی بعد از شورای چهارم و... نقش تعیین کننده ای برای بازسازی سازمان داشت. بهروز، بقول لنین، از آنگونه افرادی بود که بیدریغ نسبت به انقلاب وفا داشت و از همین رو از اعتماد بیدریغ و سیحترین توده ها نیز بهره مند میشد.

بهروز جزء اولین کسانی بود که با شور و شوق از طرح قیام سربرداران پشتیبانی کرده و آمادگی خود را برای اعزام به شمال اعلام نمود. او در ۲۸ شهریور راهی جنگلهای آمل شد. بهروز بخاطر تمامی خصائل انقلابیش فوق خیلی زود بعنوان یکی از افراد برجسته سربرداران مشخص گشت. وی در تمامی درگیری های جنگل و شهر با دلوری و تهور بینظیری شرکت جست. مردم آمل آن سه سربرداری را که بهروز هم جزء آنان بود بخوبی بخاطر می آوردند که چگونه بعد از رزمی دلورانه و بسته شدن تمامی راههای عقب نشینی توده ها آنها را در میان خود جای داده و پنهانشان ساختند و مانند مردمک چشم از آنان حفاظت نموده و به خارج شدنشان از شهر یاری رساندند.

تجارب جنگهای مختلف و یادگیری از فرماندهان جسوری چون کاک اسماعیل و کاک

((بازتاب ضربات وارده بر آرمانهای طبقه کارگر در سطح جهانی، طبعاً تاثیر خود را بر جنبش کمونیستی و انقلابی مینماید ما نیز باقی گذارده و می گذارد.....

عده ای ساده لوح و بیاراد منزله طبقه کارگر امروزه تحت تاثیر جو موجود، مرعوب گردیده و دست از آرمانهای انقلابی و اصول خدشه ناپذیرم - ل شسته اند. از یکسو تجدید نظر طلبان خروشچمی و سه جهانی سعی دارند تا با گل آلود نمودن آب و هوای بازیهای معمول خود شکستها و ضربات وارده بر کمونیسم جهانی را وارونه جلوه دهند..... و از سوی دیگر تروتسکیستها و شبه تروتسکیستها ی رنگارنگ سعی دارند تا از شرایط موجود در جهت اثبات تئوریهای ورشکسته و مطرود خود استفاده نمایند. اینان در زیر لفاظی های ((چپ))... سرسختانه ترین ضدیت خود را با ل. م. و اندیشه مائوتسه دون پنهان نموده اند.....

آنگونه که معمول است بدنیاال هر شکستی، عده ای که مبارزه را دشوار تر از حد تصور خود می یابند دسته دسته صحنه نبرد راترک می گویند. اینان همان یاران نیمه راه طبقه کارگر و انقلابند. در این میان عده ای تنها به کنار گذاردن صحنه مبارزه و رفتن در پی کار و زندگی شخصی بسنده می کنند اما از طرف دیگر عده ای نیز سعی می نمایند تا انفعال و اقسام توجیهاات و تزه های ضد انقلابی را اپوشانی نموده و از اینرو عملاً به سیاهی لشکر دشمنان انقلاب و طبقه کارگر بدل می شوند. اینها یا به ایده آلیسم و ((خداپرستی)) رو آورده و یا از تروتسکیسم و ((انحلال طلسم)) و ریزیزوینیسیم و نظرگاههایی از این قبیل قیائی برای پوشاندن کراهت پاسیویسم خود میجویند.

رشد انفعال و ((کنار کشیدن)) در جنبش انقلابی، چه در سطح سیاسی و یا ایدئولوژیکی و چه در زمینه پراتیک اگر چه خطر بزرگی محسوب می شود، معذو بیژگی خاص انقلاب ما نبوده، و در تمامی انقلابات جهان و در اعصار مختلف بدنیاال یکدوران شکست و یا افت نسبی جنبش بصورت عارضه ای اجتناب ناپذیر بروز نموده است.

در چنین دورانی است که برافراشته نگاه داشتن پرچم اصول و آرمانهای طبقه کارگر و انقلاب نیازمند ایثار و از خود گذشتگی پیگیرترین و پاکباز ترین کمونیستها می باشد. در چنین شرایطی است که کمونیستها و انقلابیون راستین و پیگیر ترین پیشروان طبقه کارگر و خلق در تجربه محک زده می شوند و از کوره نبردی خونین و نابرابر، رهبران واقعی توده آبدیده گردیده و بیرون می آیند.)) (از مقدمه مصوبات شورای چهارم - نوشته رفیق بهروز غفوری)

وسرخورده و خالی از امیدواری انقلابی را در پیش گرفته و دوباره به ارزشهای کهنه ای که در زمان انقلابی شدن از آنان بریده بودند، بازگشتند. خانواده، منافع فردی و چه بسا انحطاط به اشکال گوناگونش مامن و ماوای آنان گشت. در میان روشنفکران خرده بورژوازی سرخورده حس تحقیر به کارگران و دهقانان رواج گرفت. روحیات اینان در ایندوره که به امید پیروزی راحت و آسان به مبارزه طبقه کارگر پیوسته بودند، تهوع آور بود. بهروز به همه اینها با نفرت می نگریست. او بارها بر سرآنانی که مایل بودند وارد لجن زار انفعال و... شوند و یا شده بودند فریاد زد که: انقلاب مجلس مهمانی نیست! و عمیقاً این تحلیل طبقاتی لنین را فراگرفت که: ((... رشد طبقاتی کارگرازما عناصری از خرده بورژوازی را به صفوف آن جلب می کند، از میان کسانی که تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی بوده، و خلاص کردن خود را از سر این ایدئولوژی سخت می یابند، مرتباً عقب عقب رفته و به دامن آن می افتند... اولاً، روسیه (بخوانید ایران - حقیقت) بیشتر از اروپای غربی یک کشور خرده بورژوازی است. بنابراین کشور ما خیلی بیشتر عناصر، گروهها و گرایشهایی را تولید میکند که مشخصه شان رفتارهای متضاد، بی ثبات و نوسانی نسبت به سوسیالیسم می باشد (رفتاری که بین (عشق سوزان) و خیانت فرومایه گشت و گذار می کند) و این خصلت خرده بورژوازی بطور عموم می باشد. ثانیاً، توده های خرده بورژوا در کشور ما هنگام شکست هر فاز انقلاب

محمد و یوسف گرجی (سهیل سهیلی) از وی فرمانده نظامی بی باکی ساخت. بهروز در سها و تجارب نظامی نبردهای جنگل و شهر را در دوره بعد از قیام آمل بکار برد و تلاش بسیار سعی نمود جای خالی رفقای جان باخته را پر نماید. وی فهمید که باید مسئولیت رهبری بر دوش بگیرد. او همانگونه که نقش مهمی در نبردهای مسلحانه (درگیری گزنه سرا، ۹ فروردین ۱۳۶۱ خرداد ۶۱) ایفاء نمود، در مبارزات ایدئولوژیکی - سیاسی درون سازمان حول جمع بندی از قیام آمل و شکست آن فعالانه شرکت جست. او به همراهی و رهبری رفقای چون بهروز فتحنی نقش مهمی در بوجود آوردن هسته محکم و بهم فشرده ای از انقلابیون کمونیست سازمان در مقابله با اثرات ناشی از شکست و مقابله با خط مشی بورژوازی اقلیت سازمان و بخشی از اکثریت سازمان، داشت. ضربه سال ۶۱ و پشت کردن بخشی از رهبری سازمان به انقلاب و طبقه کارگر نه تنها هیچ خللی در اراده پولادینش و اعتقاداتش بوجود نیاورد بلکه وی را در قبول مسئولیت رهبری محکمتر نمود.

با قطع شدن شکست موقت انقلاب در سال ۶۱-۶۰، بحران ایدئولوژیکی - سیاسی دسته دسته از میان فعالین جنبش کمونیستی قربانی می گرفت. انتقاد از مارکسیسم، حملات پنهان و آشکار به آرمانهای کمونیستی، مسخره نمودن ایمان راسخ به این آرمانها، لیبرالیسم، محافظه کاری، جبن و فرومایگی در میان عده ای از این فعالین رواج یافت. بسیاری زندگی مایوس



بورژوازی، در مقابل یاس و لغزیدن و ارتداد آسیب پذیر میشوند، بیشتر حاضر میشوند که هدف انقلاب دمکراتیک کاملی را که قادر باشد روسیه را کاملاً از قیود قرون وسطایی و سرف رها کند، تقبیح کنند. (لنین - مارکس، انگلس، مارکسیسم)

این دوران، در ضمن دوران تفکرو جمعیتی جدی برای کمونیستها بود. ما بهروز رهبران دیگرمان در آن دوران تفکر و جمعیتی جدی نه تنها از شتاب گامهایشان و امیدواری انقلابیشان نکاستند، بلکه بر آن افزودند. آنها از کسانی نبودند که وارد یک دوره تفکر همراه با دست و پا زدن رنج آور در تاریکی شوند. موضع مستحکم پرولتریستان مانع از آن شد که اینگونه وارد دوران مقابله با بحران جنبش کمونیستی شوند. در هر بحرانی عده ای کمرشان زیر آن می شکنند و عده ای دیگر آبدیده تر میشوند. بهروز از آن دسته بود که مانند سد محکمی در مقابل سیل شکست طلبی و سرخوردگی ایستاد و جزء گروهی شد که وجودشان و عملشان در ادامه یابی حرکت جنبش کمونیستی ایران تعیین کننده بود. آنها پل محکم و آهنینی شدند که دسته کمونیستها را از روی مرداب لجن زار یاس و سرخوردگی و جهت گم کردگی و پراکندگی، رد کرد.

در اسفند ماه ۶۱ علی‌رغم مخالفتش با نظرات غالب بر کمیته موقت که مخالف جمعیتی جدی از سربرداران و گسست از انحرافات گذشته سازمان بود، به جنگل رفت. در درگیری ۱۲ اسفند با خلاقیت و ابتکار نقش جسورانه و شجاعانه ای ایفا نمود و علی‌رغم زخمی شدن از ناحیه ران کمک فراوانی به هدایت و حفظ رفقای درگیر در آن عملیات نمود. بعد از آن نقش برجسته و محوری در مبارزه سیاسی درونی علیه نظرات نادرست درون (کمیته موقت رهبری) و آماده کردن سازمان برای برگزاری شورای چهارم و تدارک سیاسی - عملی آن داشت. وی به همراه کمونیستهای انقلابی دیگر چگونگی دفاع از پرچم سرخ انقلاب و در اهتزاز نگاهداشتن آن در شرایط افت و شکست را به ما آموخت. بهروز در شورا به عنوان یکی از اعضای رهبری سازمان و مسئول نظامی سازمان انتخاب شد. بهروز با پیگیری رفقای شرکت کننده در شورای چهارم سازمان را در کردستان آموزش نظامی داد. در تابستان ۶۲ به تهران بازگشت. بعد از دستگیری رفیق بهروز فتوحی نقش سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی وی فزونی یافت. از یکطرف به مقابله با نظرات ضد تشکیلاتی و فراکسیونیستی اقلیت شورای چهارم پرداخت و از طرف دیگر در تدقیق و عملی نمودن و خاص کردن خط شورای چهارم شبانه روز تلاش نمود. با گرایشاتی که تضاد های مقابل پای سازمان و چگونگی حلشان و لزوم تحکیم دستاوردهای شورای چهارم و ایجاد تشکیلاتی مستحکم از انقلابیون حرفه ای را در آن مقطع نمیدید، مقابله کرد.

بهروز در مهر ۶۲ در تهران در خیابان دستگیر شدولی با هوشیاری توانست دشمن را فریب دهد و بعد از یک روز بازپرسی و بازداشت آزاد شود او

(حدود ساعت یک ربع به ۹ صبح پنجشنبه ۱۲/۱۲/۶۱ که من به اتفاق دو رفیق دیگر [مسعود (رفیق شهید محمد نوکلی اکبر آبادی) و تقی (رفیق شهید رحمت الله چمن سرا)] برای استتار پاره ای از وسایل در حوالی از تلار خارج شدیم. در حین استتار وسایل متوجه صدای یک رگبار گلوله شدید که تقریباً از فاصله ۵۰۰ - ۴۰۰ متری بگوش رسید. بلافاصله پس از آن متوجه حضور افراد دشمن در فاصله ۳۰ - ۲۰ متری خود شدیم. (گویا شلیک رگبار اولی علامت شروع عملیات بوده است) بلافاصله تفنگهای خود را برداشتیم و با سنگر گیری شروع به پاسخگویی به آتش سنگین آنها نمودیم. مناسبانه در مدت کوتاه پس از رویت دشمن تا شروع تیراندازی موفق نشدیم فانوسقه و مهمات خود را برداریم و حتی رفیق تقی که در محل استتار محبوس شده بود تنها توانست بسرعت خود را از سوراخ بیرون کشیده و تفنگ خود را بجای گذاشت. نتیجتاً تنها دو تفنگ و خشاب روی آنها یعنی ۴۰ تیر در اختیار ما بود. محل ما در گوشه راست و بالای تلار و بقاصه حدوداً صد متری آن بود. دشمن از بالای سر ما و نیز از جناح راست با آتش سنگین بما نزدیک میشد. تصمیم گرفتیم که با حداقل تیراندازی به عقب و بسمت پائین کشیده و به سایر رفقا که تا آن زمان از وضعیت آنها بی خبر بودیم پیوندیم. در حین این عقب نشینی بود که من از ناحیه پا مورد اصابت قرار گرفتم و تقی یک زخم سطحی برداشت. در قسمت پائین به سایر رفقا پیوستیم در اینجا متوجه شدید که دو نفر از رفقا بر اثر اصابت گلوله شهید شدند [محمد (رفیق شهید البرز جابر انصاری) و امیر جنوب] و از یکی از رفقا اثری در دست نیست و یک رفیق از ناحیه باسن مجروح شده بود. ظاهراً دشمن تا آن زمان به محل تلار رسیده بود ولی از آن جلوتر نیامده بود، چه اینکه از آتش سنگین دفاعی اولیه خبری نبود. این تامل دشمن ناشی از ترس او از وارد شدن به منطقه ای بود که ما در آن سنگر گیری کرده بودیم. در این هنگام با یک سازماندهی اولیه تصمیم گرفتیم که دو نفر از رفقای مجروح را به عقب حمل نموده و ما نیز بطور منظم و با احتیاط بدنبال آنها عقب نشینی کنیم (بطرف جاده هراز) ناگفته نماند که تا آن هنگام از تعداد دقیق نیروهای دشمن بی اطلاع بودیم. ما نیز از لحاظ مهمات در مضیقه بوده و بهیچوجه آمادگی یک درگیری چند ساعته را نداشتیم. اگرچه دشمن نیز به علت وحشت خود و روحیه پائین افرازش قصد پیشروی و تعقیب ما را نداشت بهر صورت وجود یک زخمی که قدرت راه رفتن نداشت و من که به کندی راه میرفتم مانع از حرکت سریع گروه گردید. بنابراین تصمیم گرفتیم تا تاریک شدن هوا در همان حوالی در پناه تخته سنگها پنهان شده و هنگام تاریکی بطرف جاده حرکت کنیم. تا حدود ساعت چهار و نیم هیچ خبر مهمی نشد. در این هنگام هلیکوپتر ارتش از فراز جاده هراز بطرف جنوب به پرواز درآمد و پس از یک دور زدن بطرف آمل بازگشت. ظاهراً این هلیکوپتر برای ایجاد پوشش هوایی و بررسی مسیر بازگشت نیروی دشمن که از محل تلار قصد حرکت بطرف جاده هراز را داشت پرواز کرده بود. بهر حال این هلیکوپتر متوجه ما در بالای مسیر نشده. حدود یک ساعت بعد نگهبانان ما متوجه حرکت یک ستون ۱۵ - ۱۰ نفره از دشمن که در حرکت بطرف جاده هراز بودند میشود. ظاهراً دیده بان آنها متوجه نگهبانان ما شده و با شلیک گلوله سایرین را متوجه میکند. دشمن که ظاهراً گمان مینمود که ما در سر راه او کمین گذاشته ایم بسیار وحشتزده میشود و بدنبال تیراندازی رفقا تعدادی از آنان پا بفرار میگذارند. در این درگیری که حدود یک ساعت طول کشید ما هیچ تلفاتی ندادیم و تعدادی از افراد وحشتزده دشمن را نیز نابود کردیم و باقی پا بفرار گذاردند و اجساد بقیه را بجا گذاردند. بخصوص زمانیکه یکی از رفقا شمار مرگ بر خمینی سر داده بود وحشت افراد دشمن حدوحصری نداشت. باید سایر رفقا بودند و میدیدند که این (تشنگان شهادت) که برای محاصره و سرکوب ما آمده بودند چگونه دم خود را روی کولشان گذاشته و با دو فرار میکنند. بهر حال پیش از پایان درگیری و متواری شدن دشمن یکی از رفقا بسرعت به محل قرار آمده تا راننده را از چگونگی واقعه و به تعویق افتادن قرار آگاه کند. سایر رفقا نیز به همراه مجروحین با استفاده از تاریکی شب بطرف جاده حرکت کردند. حدود ساعت ده و نیم به کنار جاده رسیدیم اما مناسبانه موفق نشدیم در همان زمان سوار ماشین شویم. راننده پس از چند دور زدن متوجه میشود که محل قرار شدت تحت کنترل قرار داشته و امکان توقف و سوار کردن مجروحین نیست ما نیز تا حدود ساعت ۱ بامداد منتظر ماندیم و چون از اتوموبیل خبری نشد رفقا یک کامیون را در جاده متوقف کرده و من و زخمی دیگر را سوار نموده و بطرف تهران حرکت کردیم. خوشبختانه در طول راه هیچ کجا کامیون مورد بازرسی قرار نگرفت. حدود ساعت ۵ - ۴ صبح با سلامت به تهران رسیدیم.))

- به نقل از ((گزارشی پیرامون وقایع ۱۲ اسفند و دستاوردهای آن)) نوشته رفیق بهروز غفوری.

و داشت که بدنبال تیز تر کردن سلاح سیاسی - ایدئولوژیک سازمان برود. از اینرو جزء اولین کسانی بود که اهمیت مبارزه پرولتاریای بین المللی در تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را درک نمود و تحت تاثیر آن مبارزات مقدمه مصوبات شورای چهارم را به نگارش در آورده و اصول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون پافشاری نمود.

بقیه در صفحه ۲۴

سرماتجارب خود در این زمینه را در اختیار سازمان قرارداد. بهروز در پروسه تکاملی خود و سازمان مرتباً با صداقت بی نظیری به نظرات گذشته خود برخورد مینمود و برخلاف تعصبات و غرور مختص روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا هیچ ابائی از نقد آنان نداشت چرا که هدفش در یافتن حقیقت و روشنائی بیشتر بخشیدن به راه کمونیسم بود. روحیه مبارزه جوئی سرسخت و سمجش در آندوران او را

## رفیق بهروز غفوری



رفیق شهید بهروز غفوری (سمت چپ) به اتفاق برادرش، رفیق شهید روزبه غفوری. \*

بهروز در اواخر آبان ۶۲ در پی تعقیب و مراقبت های گسترده دشمن دستگیر شد. وهمانطور که از وی انتظار میرفت در آخرین نبرد خویش نیز سرافراز و سربلند بیرون آمد. برخورد قاطع و پیکار جویانه و سازش ناپذیر وی در مقابل دشمن و حفظ اسرار سازمان، در زیر وحشیانه ترین شکنجه هانشانه ایمان قوی وی به کمونیسم بود. بهروز عمیقا و پیگیرانه پشت به گذشته و رو به آینده کرد. هیچ قدرتی نتوانست او را وادار به سازش کند و هیچ مانعی نتوانست پیشروی اش را در راستای کمونیسم سد نماید. او عمیقا معتقد بود که جامعه کهن پوسیده و طریق کهنه زندگی محکوم به نابودی است و جامعه ای نوین، زندگی نوین از دل آن بیرون آمده و پیروز خواهد شد. سرانجام دشمن زیون و درمانده در پنجم خردادماه ۱۳۶۳ رفیق بهروز غفوری را به جوخه تیرباران سپرد. از کف دادن محمود در واقع از کف دادن یکی از معدود رهبران با قریحه ای که لنین از آن سخن گفته بود و لطمه بزرگی به طبقه کارگر بود. وی بقول مارکس: «بهنواں پیشناز پر افتخار جامعه نو جاوید خواهد ماند... و در قلب بزرگ طبقه کارگر جای خواهد داشت. قاتلان

\*

روشنفکر کمونیست داشت. سرانجام در بهمن ۱۳۶۰ (روزی که رفقای سربدار قیام آمل را آغاز کردند)، روزبه نیز در نبرد واپسین شرکت جست؛ در برابر جوخه اعدام ایستاد و با تحقیر مرگ و ایمان به پیروزی کمونیسم، دشمن زیون را بزانو در آورد. دو روز بعد روزنامه های رژیم خیر از اعدام یکی از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران بنام خسرو غلامی (نام مستعار رفیق روزبه) را داد. هنگامی که این خیر بگوش خوابگاه جنگزدگان خوزستانی در تهران رسید، در بزرگداشت خاطره سرخشی مراسمی برگزار نمودند. و یاران سربدارش نیز در اول ماه مه ۶۱، در جنگل یادش را گرامی داشتند و برای ادامه راهش - راه رهایی پرولتاریا - تجدید عهد نمودند.

فعالیت اولیه سیاسی رفیق روزبه غفوری به سالهای ۵۵-۵۴ باز میگردد. روزبه بعلمت این فعالیت بعد از یکسال تحصیل از دانشکده فنی دانشگاه تهران اخراج گشت. سپس به آمریکا رفت و به کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی (احیاء) پیوست. سپس بهنگام انقلاب به ایران بازگشت و در بخش کارگری اتحادیه کمونیستهای ایران فعالیت خویش را پی گرفت. شهرک صنعتی البرز (قزوین) عرصه تلاشهای کمونیستی روزبه گشت. در آبانماه ۶۰ توسط مزدوران مسلح رژیم دستگیر شد و در یورش به محل زندگیش، نشریات سازمان بچنگ پاسداران افتاد. ایستادگی روزبه در برابر فشار و شکنجه و تهدید به مرگ در زندان جمهوری اسلامی، نشان از دورنمای روشن و اراده انقلابی این

آنرا (اورا) تاریخ از هم اکنون چنان به چار میخ کشیده است که تمامی دعاهاى کشیش شان هم قادر به نجاتشان نیست. (مارکس - جنک داخلی در فرانسه)

\*\*\*\*\*

بهر روز و دیگر رهبران آندوره سازمان نه محصول دورانهای آرامش بلکه محصول دوران طوفانهای انقلابی بودند. رهبرانی که علیرغم اینکه هیچ نقشی در انحرافات گذشته سازمان نداشتند، مجبور به زدودن آثار آن انحرافات بودند. آنان در دورانی توان طبقه مارا هدایت و نمایندگی کردند که با عزمی راسخ در گریز خونین ترین مبارزه میان ارتجاع و انقلاب بودند. مرگ اینگونه رهبران بویژه در دوران بازسازی سازمان برای کمونیستهای انقلابی بسیار گران بود و اندوهی بس عمیق بار آورد ولی پایداری این رفقا انعکاس توانائی شان در مشاهده آینده نوین است که بدست پرولتاریا تحت رهبری حزبی زاده خواهد شد. و از همین رو اعتماد استراتژیک به کمونیسم جهانی را افزایش داد و اطمینان به پیروزی را بر ذهن توده های ستمدیده ثبت نمود.

موانع راهی که امروزه برای ما ترسیم گشته است با سیلاب خون تک تک اینگونه رفقا و رهبران از میان برداشته شد. اینان متعلق به نسل نویسی از رهبران کمونیست در ایران بودند که در پیرویه انقلاب ایران با اتکا به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در حاد ترین دوران مبارزه طبقاتی پرورش یافتند. امروزه هر پرولتر آگاه و انقلابی که رسالت مبارزه در راه ایجاد جامعه نوین را بر خود می بیند، می بایست به چنین پرورش در مورد خود فکر کند و راه و روش آنرا اتخاذ نماید.

(امروزه ما ادامه دهندگان تشکیلات و خط مشی ای هستیم که حاصل تلاش واز خود گذشتهگی های همه شما رفقا و سایر رفقای است که به هر دلیل، دیگر در میان مان نیستند. ما حاصل دوره ای که گذشت، کولیاری از تجربیات، شکستها، پیروزیها و دستاوردهایی است که پاره ای از آنها به بهای بسیار سنگین و درد آور بدست آمده است. ما راهی پر پیچ و خم و صعب را پشت سر گذارده ایم، راهی که در طول آن بهترین رفقایمان را و پاکبازترین کمونیستهای این مرز و بوم را از دست دادیم. و نیز رفقای نیمه راهی را که تاب سختی راه رانیاورده و به ما پشت کردند و حتی گاه از پشت به ما خنجر زدند. با وجود همه این سختیها که با یکدیگر و به کمک یکدیگر در پشت سر گذارده ایم هنوز راهی صعب تر و دشوارتر در پیش روی داریم که اگر نخواهیم شایستگی ولیاقت افراشته نگاه داشتن پرچم مارکسیسم - لنینیسم را از میان همه گرد و غبارها و هوچی بازی های انواع و اقسام تجدید نظر طلبان و فرصت طلبان رنگارنگ راداشته باشیم باید که سختی آنرا بجان بخیریم. باشد که خورشید پرهیبت پیروزی، حرارت و گرمی بیشتری به قلب پرشور رهروان پر عزم و استوار این راه ببخشد.) (به نقل از نامه داخلی) (در مورد پاره ای از ضوابط تشکیلاتی) (کمیته رهبری - ۶۲/۵/۲۹)

(تشکیلات ما تبلوری از ایدئولوژی ماست. این ایدئولوژی، ایدئولوژی طبقه کارگری یعنی انضباط پذیرترین و متشکل ترین طبقه عصر ما است، و اگر خود را مسلح به این ایدئولوژی می دانیم باید که تشکیلاتی درخور آن بسازیم.) (همانجا)

(درواقع دو برخورد انحرافی به مبارزات توده ها وجود دارد، يك آن است که جنبش موجود را حداکثر ممکن دانسته و بدان تن می دهد. این گرایش، عمدتاً نیز در ارزیابی از عینیت موجود دچار راست روی می باشد، غالباً چنین (استدلال) می کند که تنها آن سطحی از مبارزه ممکن است که امروزه موجود می باشد و بدین ترتیب نقش و عامل ذهنی و پیشاهنگ طبقه کارگر را نفی و یا تضعیف می نماید. این دیدگاه راست روانه در برابر فشار عینیات سپر انداخته و از زیر بار وظایف خود، بعنوان پیشاهنگ، جهت ارتقاء سطح مبارزه و به پیش راندن آن، شانه خالی نموده و اکثراً نیز لنگ لنگان بدنیال جنبش توده ها و طبقه کارگر حرکت می نماید.) (به نقل از نامه داخلی) (رهبران عملی توده کیانند و چگونه به این مقام می رسند) (مؤسسه رفیق بهروز غفوری - مهرماه ۶۲)

(انحراف دیگر، انحرافی است که با ساده انگاری مسائل و پیچ و خم های جنبش و انقلاب، حل فوری و عاجل آنرا بی توجه به ضروریات، عینیتها و قانون مندی های اجتماعی طلب می نماید. این انحراف که ریشه در سیستم فکری خرده بورژوازی انقلابی عجول دارد، می خواهد که بی وقفه نتایج و دستاوردهای (پربر) عملکردهای خود را دریافت نموده تا با کسب روحیه و انرژی گرفتن از آن قدمهای بعدی خود را بردارد... که نشانه آنست که آینده تابناک را از آن خود نمی بیند و به قدرت توده ها و طبقه کارگر ایمان ندارد.) (همانجا)

(حفظ استمرار حرکت ما فاکتور مهمی است که باید در محاسبات ما دقیقاً در نظر گرفته شود. حرکات ناگهانی، اتفاقی و از روی استیصال بهیچوجه در خور پیشروان طبقه کارگر، در خور نیروهایی که آینده تابناکی را در پیش روی خود می بیند نمی باشد.) (همانجا)

(دقت بررسی ما، صحت تاکتیکهای ما و اجرای صحیح برنامه ها، مارا به پیروزیهای مرحله ای رهنمون میگرداند، قدرت مارا افزایش داده و مارا برای گامهای بعدی آماده می نماید. طبعاً نقص در هر یک از اجزاء فوق به نتایج معکوس، به شکست، سرخوردگی و پس روی منجر می گردد. تئوری انقلاب، که ما اکنون به اجزاء مهمی از آن دست یافته ایم، تنها در روند این افت و خیزها، این شکست ها و پیروزی ها حاصل می گردد. انقلاب هیچگاه مسیری مستقیم و سراسرت را نمی پیماید بلکه پیچ و خمها و فراز و نشیب های بسیار را در پشت سر می گذارد.) (همانجا)

(رهبران واقعی توده هیچگاه قهرمانان جدا از توده ها نیستند.) (همانجا)

(رهبران واقعی توده آنانند که در کنار توده ها بسر برده، در غم و شادی آنان، در شکستها و پیروزی های آنان سهیمند و نه تنها در سخت ترین شرایط روحیه خود را نمی بازند بلکه در این اوضاع نیز در پیشاپیش آنان باقی مانده و به مبارزه خود ادامه می دهند. انقلاب کار توده هاست و وظیفه ما فراهم آوردن بهترین شرایط جهت جلب آنان به عرصه مقابله رودر رو با دشمن غدار می باشد. ایمان داشته باشیم که حق در جانب ماست و کلام آخر را قدرت لایزال توده هاتعیین خواهد نمود. دور (قدرت) مستی مرتجع سفاک جز دوره ای کوتاه و گذرا نخواهد بود.) (همانجا)

آدرس

جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی

BCM RIM

LONDON

WC1N 3XX,

U.K.

# به آنانی که نمی خواهند بر روی زانوهای خود بپایند!

دهسال پیش، در زمستان ۱۹۷۹ (۱۳۵۷)، دن سیائوپین بنماینده‌گی از سوی بورژوازی کودتاگر در چین به ایالات متحده سفر کرد تا وفاداری خود نسبت به بلوک غرب و سرکرده اش - امپریالیسم آمریکا - را مستقیماً اعلام نماید. بیش از ۵۰۰ تن با تصاویر مائو و رهبران اسیر، کتابهای سرخ و شعارهای انقلابی در مقابل محل ملاقات دن سیائوپین و مقامات آمریکائی به تظاهرات و زد و خورد با پلیس پرداختند. تعداد زیادی از رفقا دستگیر شدند که باب آواکیان - صدر کمیته مرکزی آر. سی. پی نیز در میانشان بود. طبقه حاکمه با پرونده سازی و بکارگیری شگردهای قانونی تصمیم گرفت که ضربه ای جدی بر حزب پيشاهنگ پرولتری وارد آورد. در مرکز این توطئه، محکوم کردن رفیق آواکیان به حبس ابد (۲۴۱ سال!) قرار داشت. در مقابله با این اقدام حکومت، حزب کمونیست انقلابی آمریکا کارزار افشاگرانه وسیعی را سازمان داد. باب آواکیان به شهرهای مختلف سفر کرد و يك سلسله سخنرانی در توضیح اهداف امپریالیسم آمریکا، رسالت و اهداف و وظایف انقلابی پرولناریای آگاه، و نقش، جایگاه و وظیفه توده های تحت ستم و استثمار در ارتباط با آن توطئه خاص و بطور کلی در جهت انجام انقلاب، برگزار نمود. متن حاضر، بخشهایی از آخرین قسمت از این سلسله سخنرانیهاست که ژانویه ۱۹۸۴، در نشریه «کارگر انقلابی - ارگان آر. سی. پی» منتشر گشته است. بعد از سخنرانی، با توجه به گسترده تر شدن ابعاد توطئه بورژوازی علیه رفیق آواکیان - و مطرح شدن امکان ترور وی - حزب او را مخفیانه از تیررس دشمن خارج ساخت و طرحهای پلید دشمنان طبقاتی را عقیم گذارد.

عضو و بدنه حزب بشمار نمیآیند. این فقط يك آرزو نیست؛ این همان واقعیتی است که ما در گذشته بخاطرش جنگیده ایم، هم اکنون بخاطرش میجنگیم، و در آینده نیز میباید بجنگیم تا خود را هرچه عمیقتر به درک علم انقلابی مارکسیسم و قابلیت خود در بکار بستن این علم مسلح سازیم و هزاران - و نهایتاً میلیونها - نفر را بخاطر متحقق ساختن هدایت کنیم. این جواب ماست، حال بگذارید من از شما سؤال بکنم: آیا میخواهید بروی زانوئانتان زندگی کنید؛ و حداکثر به داشتن بالشتکی بزیر زانوهایتان قانع شوید؛ یا اینکه میخواهید بپاخیزید و بجنگید تا سرانجام آن جهش بشری برای عبور تمام و کمال از موجودیت حیوان وار فعلی صورت گیرد؟ آیا میخواهید رها شوید، میخواهید سرفراز و مغرور بایستید، جهان را در دست بگیرید و بر کائنات لرزه افکنید؛ یا این میخواهید بزور به سجده کردن وادار شوید، زیستن در این حالت را بیاموزید و بدتر از همه، از این نوع زندگی خوشتان بیاید؟

این سؤال اساسی است. اگر میخواهید رها شوید، اگر میخواهید از اعماق بیرون آید میباید همان کاری را کنید که همه ما میباید انجام دهیم - این ایده رایج که برای رهائی باید چشم انتظار ناجی الهی و... نشست را بدور افکنید. هیچ راه نجاتی در هیچ دنیای دیگری نیست - راه نجات همینجاست و هیچکس یا هیچ چیز دیگر نیز آن را عملی نخواهد کرد. ما خود آن را بانجام میرسانیم. اگر میخواهید رها شوید باید بخشی از مبارزه و جنگ برای رهائی خویش، و نه فقط خود، بلکه تمام مردم تحت ستم و استثمار جهان شوید. اگر میخواهید از این وضع خلاص شوید، روی پای خود بایستید و دیگر سجده نکنید، میباید برای تحققش بجنگید. اگر میخواهید که این حزب درک خود را از این تئوری عمیقتر کند، خود را روی مسیر انقلاب نگه دارد و حرکت بسوی هدف انقلابی را ادامه دهد - میباید قدم جلو گذارید، با این حزب کار کنید، بخشی از این فعالیت شوید، با

اوضاع حادثر میشود. و همانطور که پیشتر گفتم، نمایندگان طبقات گوناگون، از سنگرهای مختلف خواهند آمد، با شما برخورد کرده و از شما خواهند خواست که سمت و سو و موضع خود را روشن کنید. ما نه قادریم از زیر بار این مسئله شانه خالی کنیم و نه توان فرار از آنرا داریم. نه میتوان سر خود را زیر برف کرد و نه میتوان برای نادیده گرفتن چنین اوضاعی به دارو یا الکل پناه برد. ما نمیخواهیم، و نیازی نداریم که خود را از آینده پنهان کنیم؛ اگر برخاستن، بمیدان آمدن، آگاهانه جنگیدن و آینده را منطبق با منافع خود شکل دادن را جرات کنیم، آینده از آن ماست بسیاری بما میگویند: «من واقعاً با خیلی از حرفهای شما موافقم، اما از کجا میدانید وقتی جلوتر رفتیم، حزب شما هم مثل کسانی که قبل از شما آمدند، زبیرش نمیزند؟ از کجا میدانید که شما خیانت نمیکنید و به خرده ریزی برای خودتان رضا نمیدهید؟ از کجا میدانید که چه قبل و چه بعد از انقلاب، آن را به چیزی در خدمت منافع شخصی خود تبدیل نمیکنید، خودتان را بالا نمیکشید و ما را در جای فعلی مان نگه نمیدارید؟ شما چطور میتوانید جلوی چنین اموری را بگیرید و از کجا میدانید که چنین چیزهایی اتفاق نخواهد افتاد؟» خوب، من شخصاً و همچنین بنماینده‌گی از طرف حزیمان به این سؤال پاسخ میدهم. من خودم ۱۵ سال است که با این سیستم میجنگم؛ ۱۲ سال است که يك انقلابی هستم و بیش از ۱۰ سال است که يك کمونیست آگاهم. تا وقتی هم که زنده ام اصلاً خیال ندارم چیز دیگری باشم یا کار دیگری انجام دهم؛ من برای زنده ماندن هم مبارزه میکنم چرا که باید انقلابی را به انجام رسانیم، و همانطور که مارکس و انگلس گفتند، ما جهانی برای فتح داریم. در این حزب ما بیهیچوجه قصد نداریم خود را وقف کاری جز مبارزه و پیشبرد نبرد برای سرانجام رسیدن انقلاب، و همراه با سایر مردم جهان پیشبرد جامعه بسوی يك مرحله کاملاً نوین، بنمائیم. این موضع حزب ما و تمام اعضاء و نیز افرادی است که هنوز

اوضاعی کاملاً انقلابی روبرو نبودید، اما حداقل میتوانستید خط انقلابی خود را حفظ کنید. حداقل میتوانستید مردم را آموزش دهید و علیه این سیستم بجنگید. حداقل میتوانستید برای رشد آتی اوضاع انقلابی آماده شوید. چرا خیانت کردید، جا زدید، در رفتید و پنهان شدید، قفطرگنج سرنی، درد و روحیه باختگی را برای ما به ارث گذاشتید؟ چرا حداقل در موضع انقلاب نایستادید؟ - حتی شما را بزندان می انداختند، حتی برخی را میکشند، حتی تحت تعقیباتن قرار میدادند، چرا حداقل قدمی به پیش برنداشتید و شالوده ای برای حرکت امروز ما نریختید تا وظایفی که شما انجامش را آغاز کرده بودید بدوش گیریم، آنرا به پیش بریم و بسرانجام رسانیم؟ چرا فرار کردید و ما را تنها گذاشتید تا باز مجبور شویم همه چیز را دوباره از اول شروع کنیم، همه درسها را دوباره بیاموزیم، و بهای کسب آنچه انتقالش از شما بما اهمیت درجه اول داشت را با خون بپردازیم؟ ما این راه را نمیرویم. ما مصممیم که خط انقلابی و جهت انقلابی خویش را حفظ کنیم. ما مصممیم که اگر فرصت انقلاب ظهور کند، بجنگیم و پیروز شویم. و حتی اگر نتوانستیم کار را تمام کنیم، مصمم هستیم که تا حد امکان پیشروی کنیم و میراثی انقلابی بجای گذاریم تا مردم بتوانند بر آن اتکاء کنند. ما مصمم هستیم که بیشترین پیشرویها را بکنیم، و افراد هر چه بیشتری را به عالیترین سطحی که در توانمان است ارتقاء دهیم. اگر ما خود کار را تمام نکنیم، آنوقت نسل آینده یا نسل بعد از آن کار را بسرانجام خواهد رساند. ما بهیچوجه نسلهای آتی را با همین وضع کنونی رها نمیکنیم.

در حال حاضر مردم بما میگویند: «خب، در مورد ۲۴۱ سال مجازاتی که انتظارتان را میکشد چه میگوئید؟ در مورد این اتهام مسخره که به ۲۲ افسر پلیس تعرض کرده اید، یا ۱۷ نفر دیگری نیز که متهم به تعرض به ۲۲ افسر پلیس شده اند... یا اتهامات دیگر آنها چه میگوئید؟ اگر شما به ادهانامه ها نگاه کنید، متوجه میشوید که بیش از نصف جرائمی که ما بانجامش متهم شده ایم توسط افرادی صورت گرفته که (ناشناس) معرفی شده اند؛ یا حتی در برخی موارد، پلیسی هم که مورد تعرض قرار گرفته (ناشناس) قلمداد شده است. میدانید که این يك نمایش مسخره قانونیست. این يك حمله سیاسی است - که از طریقش بطور علنی ما را با يك کوشش قانونی تحت پیگرد قرار میدهند - این حمله برای مرعوب کردن ما و سایرین انجام میدهد. آنها میگویند: «اگر پایتان را از گلیتمان درازتر کنید ما با شما چنین و چنان میکنیم. ما حتی قصد نداریم در چارچوب قانون خودمان با شما رفتار کنیم، ما این قانون را زیرپا میگذاریم. ما علناً ضد قوانین خودمان عمل میکنیم و آن را بمسخره میگیریم.» میدانیم که اینها چنین خواهند کرد و بدتر از این هم خواهند کرد. میدانیم که نه فقط تهدید به حبس، بلکه خود حبس در کار خواهد بود. آنها خواهند کوشید افراد را بقتل برسانند و برخی را نیز خواهند کشت. آنها به شکار افراد خارج از کشور هم خواهند پرداخت. اینها را میدانیم. اوضاع حادثر میشود و مخاطرات هم بیشتر میگردد؛ خیلی بیشتر از دهه ۱۹۶۰. اما مسئله این نیست. حمله ای که به حزب ما صورت میگردد، سالهای حبسی که انتظارمان را میکشد، شنیتر از برخی حملات که بطور روزمره بر توده های مردم وارد میشود نیست. بنابراین، علت مهم بودن این حمله این نیست که وقیحانه ترین حمله از سوی طبقه حاکمه است. اهمیت مسله در اینجاست که این فقط حمله ای به حزب ما نبوده بلکه حمله ای به توده های مردم است. این حمله ای به توانائی آنها در توفانها و خیزشهایی است که انباشته میشود، و طبقه حاکمه بخوبی این را میداند؛ این حمله به توانائی مردم در داشتن چیزی است که بتواند رهبریشان کند، راه و چاه را نشانسان دهد، هدایتشان کند و راهنمایشان باشد، در کار تدارک متحدشان کند و برای خروج از این جهنم سازمانشان دهد. این حمله به نیروئی است که نه فقط بطور جدی کارش را دنبال میکند، بلکه توانائی و تئوری انقلابی پیشبرد و انجام انقلاب را صاحب است. این حمله ای به پیشاهنگ طبقه کارگر و توده های تحت ستم است - حمله ای به حزب کمونیست انقلابیست. بهمین علت است که میباید آن را دفع نمود و با ضد حمله پاسخ گفت.

آنها میخواهند ما را بزندان بیفکنند، و اگر ما موفق شویم این حمله را دفع کنیم و نگذاریم چنین کاری کنند، این يك پیروزی نه فقط برای حزب ما

آن همراه گردید، به این حزب ببیوندید، برای درک این تئوری، این خط، خط صحیح، جهت گیری صحیح، و حرکت صحیح بسوی انقلاب نبرد کنید. اگر در بی آزادی هستیم، باید خود آنرا متحقق سازیم؛ هیچکس دیگر نمیتواند بما آزادی ببخشد. این تنها طریق انجام اینکار است و این طریق است که ما میبیم.

شما همیشه میتوانید هزار و يك دلیل برای نیوستن به حزب قطار کنید. ((مردم ممکنست با من دریفتند)). ((ممکنست وجهه خود در جامعه را از دست بدهم)). ((ممکنست برای خانواده ام درسر درست شود)). ((ممکنست در معرض خطر حبس، اخراج از کار یا حتی جان باختن قرار بگیرم)). اینها مسائلی واقعی هستند. اینها شوخی بردار نیستند. اما از این مسائل چه باید برداشت کنیم: بطور خلاصه آنکه زندگی ما دست خودمان نیست! زندگی ما در دست سرمایه داران است؛ و آنها ما را بخاطر حفظ منافع این سیستم مورد استفاده و سوء استفاده قرار میدهند و میکشند. خود را به نفهمی نزدیک و یکبار دیگر به این موضوع بیاندیشید. زندگی شما، بطور تمام و کمال، هرگز از آن شما نخواهد بود و نمیخواهند که چنین باشد. تنها طریق مفهوم بخشیدن به زندگی و وقف آن، زمانیست که آن را به مبارزه بسپاریم و با میلیونها میلیون مردمی که - از کردستان گرفته تا آفریقا، در سراسر خاورمیانه، آسیا، اروپا و همه جهان - با هدف ریشه کن ساختن و نابودی همه اشکال ستم و استثمار، و پیشروی بسوی کمونیسم نبرد میکنند، همراه شویم. آیا میخواهید زنده باشید یا به مرده متحرک بودن قانعید؟ میخواهید تسلیم شوید و سرنوشتی که برایتان ترسیم کرده اند - و آش بدتری که برایتان پخته اند - را قبول کنید، میخواهید زندگیتان برای هیچ و پوچ دود شود؟ ما میدانیم که قربانی دادن در کار خواهد بود؛ ما میدانیم که زجرهایی بدتر از آنچه تاکنون کشیده ایم در انتظارمان است! مسئله این نیست. مسئله اینجاست که قربانی دادن، زجر کشیدن در چه جهتی، برای چه هدفی، بخاطر منافع چه کسی؟ آیا خود را وقف خواهیم کرد یا زندگی را وقف خود میخواهیم؛ یا این راه یا آن راه، یا به پیش راندن جامعه یا عقب نگاهداشتن آن، یا گذر از همه آنچه که هست یا حفظ همین چیزها برای نسلی دیگر یا نسلهای دیگر؟ ما با این سؤال مواجهیم.

انقلاب مجانی انجام نمیشود. به ارزانی صورت نمیگیرد. رهائی از زنجیر بردگی کار آسانی نیست و هیچکس آن را بما نخواهد بخشید یا ارزان نخواهد فروخت. اگر طالب انقلاب هستیم، باید عزم فداکاری و فعالیت بخاطر آن را جزم کرده باشیم... میباید حول وظایف تعیین شده و فراخوانهایی که پیشروی ما برای منحل ساختن و تدارک انقلاب برای تغییر کامل تاریخ را امکانپذیر میسازد، سازمان یابیم.

ما برای خروج از وضعیت حاضر به مردم قول مانده های بهشتی، پیروزیهای آسان و راههای ساده و بدون درد را نمیدهیم. چنین چیزی در کار نیست، ما قول نمیدهیم در چند سال آینده حتماً يك اوضاع انقلابی در این کشور بوجود آید. اما میگوئیم: به آنچه در افق است نگاه کنید. چرا که ما بطور علمی آینده پیشروی را تجزیه و تحلیل کرده ایم؛ ما میدانیم - و مردم میباید جداً و هوشیارانه اینرا قبول کنند و بدون توجه به که چه پیش خواهد آمد تصمیم به مقابله بگیرند. اوضاع به شرایطی نزدیک میشود که میلیونها نفر را بحرکت وامیدارد. وقتیکه مردم مجبور به تحمل زجر و دشواری شدیدتری گشتند؛ آنگاه صدها هزار و حتی میلیونها نفر در دوره ای که در پیش است به جنبش کشیده خواهند شد. حرف ما این نیست که حدت یابی اوضاع حتماً بگونه ای خواهد بود که ما بتوانیم دست به انقلاب بزنیم یا در صورت چنین کاری حتماً پیروز شویم. اما باید بگوئیم که تنها طریق کار و فعالیت که شایسته انجام است، و تنها شیوه زندگی که شایسته برگزیدن است، کار کردن، فعال بودن و وقف زندگی بخاطر هدف انقلاب است.

## يك میراث انقلابی

حتی اگر ما نتوانیم طی چند سال آینده انقلاب کنیم، مثل حزب کمونیست قدیم هم نخواهیم بود که اوضاع را بحال خود رها کنیم و ۲۰ سال بعد نسل جدید بیاید و بگوید: «گوربابای شما! شاید شما با

## به آسانی...

بلکه برای طبقه کارگر و همه ستم‌دیدگان خواهد بود. اما اگر آنها موفق شدند - میدانیم که بالاخره در مورد برخی افراد اینکار خواهد شد - و حتی اگر افرادی را بقتل رساندند، حزب ما تسلیم نخواهد شد. انقلاب به حبس در نیاید و کشته نمی‌شود؛ نمیتوانید انقلاب را بزدان افکنید یا بکشید. شعور انقلابی ما نابود نمی‌شود. ما در بحبوحه و در مواجهه با این حملات به پیش می‌رویم و ریشه‌های خود را گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌سازیم. ما بیشتر از هر چیز، به این نکته می‌اندیشیم.

مردم می‌گویند: «آیا نگران زندان نیستید؟ پس ۲۴۱ سال حبس چه؟» بدون شک ما متوجه مسئله هستیم. اما علت اصلی توجه ما، همانطور که گفته شد، این نیست که فقط به حزب ما حمله شده این حمله‌ای به توده‌های مردم است؛ و ما به همین خاطر می‌خواهیم این حمله را درهم شکنیم. اگر ما را بزدان بیفکنند، میدانیم در آنجا نیز افرادی هستند که طالب انقلابند؛ به آنها می‌پیوندیم و شعله‌های انقلاب را درست درون زندانها دامن می‌زنیم. هرچند اساسی‌ترین دلیل اینکه نمی‌خواهیم زندانی شویم آنست که پیشبرد کار انقلابی بدوش ماست. ما با مردمی روبروئیم که باید بیدار شوند، تعلیم یابند، آماده گردند و در جهت هدف انقلاب سازمان یابند. ما باید آنها را در انقلاب رهبری کنیم و اینکار در خارج از زندان بهتر انجام میشود؛ بنابراین ما مبارزه میکنیم که اسیر نشویم. اگر زنده باشیم کار خود را بهتر انجام میدهیم؛ به همین خاطر می‌جنگیم که زنده بمانیم. اساسی‌ترین و مهمترین کار آن است که ریشه هایمان را گسترده‌تر و عمیق‌تر سازیم. در آنصورت است که اگر کسی بخاک افتاد، انقلاب درهم شکسته و نابود نخواهد شد؛ در ازاء هر شهید دهها و صدها تن پا پیش خواهند گذاشت، کار خود را بعهده خواهند گرفت، جنبش قویتر خواهد شد، عمیقتر ریشه خواهد دواند، توده گیر خواهد گشت و زمان انجام انقلاب را نزدیکتر خواهد کرد.

## یکبار در طول عمر

به این مسئله دقیقتر فکر کنید. شانس انقلاب کردن، خصوصاً در دل هیولای قدرتمندی نظیر آمریکا - شانس فرارسیدن زمانیکه بحد کافی ضعیف شود، بحد کافی در صفوفشان درگیری باشد، مجبور شوند بیش از پیش نقاب دموکراسی را کنار گذارند، خرده ریزهای کمتری برای بخشش داشته باشند، در پیشگاه مردم بیشتر افشاء شده باشند، و بنابراین جنبش ما بحد کافی قوی شده باشد که واقعاً بتواند گلولی هیولا را بگیرد، بفشرد و نفسش را ببرد - شانس واقعاً بپاخاستن، قطع شاهرگ حیاتی، درهم شکستن سیستم، دستیابی به رهائی و فرود آوردن ضربه بهمراه سایر مردم جهان - و بخاطر رهائی مردم جهان -، شانس انقلاب کردن در شکم هیولای قدرتمندی نظیر آمریکا همیشه دست نمیدهد. فقط یکبار یا دفعاتی محدود در يك طول عمر ظهور میکند.

به اوضاعی که پیشاروی ما تکوین میباید نگاه کنید. ما پیش بینی آنکه واقعاً در چه نقطه‌ای این تحول صورت خواهد گرفت را نمیکنیم، اما به آنچه در افق نمایان است نگاه کنید. ما مصمم هستیم که اگر فرصت - قبل، در بحبوحه یا بعد از جنگ جهانی - بروز کرد، آن را بچنگ آوریم. ما مصممیم که بکار خود حتی در جریان و در متن شلیک سلاح‌های هسته‌ای ادامه دهیم. ما تسلیم نخواهیم شد، طلب عفو نخواهیم کرد و بدنبال پرچم خون آلوده‌سه رنگ روان نخواهیم گشت. اگر جنگ برپا شود، امپریالیسم آمریکا و رقبای روس و نوکرانشان را بخاطر جنایت عظیمی که مرتکب شده‌اند، افشاء خواهیم کرد. ما تلاش میکنیم که نفرت مردم از این عظیمترین جنایت تاریخی را تمحیح بخشیم و بسوی قیام مسلحانه و چرخاندن اسلحه‌ای که آنها بدستشان داده‌اند بسوی خودشان جهت دهم و انقلاب را بانجام رسانیم. ما حتی قبل از وقوع جنگ هم بدنبال چنین کاری هستیم. ما مصمم هستیم که جلوی جنگ جهانی را از طریق انقلاب بگیریم، ما مصممیم که نباید فرصت را در هر آنجا که بروز کرد از دست بدهیم یا نادیده بگیریم، و نخواهیم گذاشت چنین شود. ما فعالیت میکنیم که آماده شویم؛ تا وقتی هزارها به میلیونها تبدیل شدند، آن هزارها را تعلیم داده، تربیت کرده و متحد ساخته باشیم تا به رهبر میلیونها نفر تبدیل شوند. بدین طریق است

که میلیونها نفر میتوانند رهبری شوند و انقلاب را تمام و کمال به پیش برند.

امکان - و نه حتمیت - بلکه امکان این واقعاً وجود دارد که در دوره پیشاروی چنین اوضاعی تکوین یابد و ما باید برای آن آماده باشیم. ما با زمان در مسابقه ایم. ما از زمان عقب هستیم. ما میباید برای کشاندن طبقه خود به صف اول و سوار شدن بر اوضاع و آماده بودن برای زمان ظهور این شرایط کار کنیم. چرا که وقتی زمان ظهور انقلاب فرارسد، امور یکشبه دچار تغییرات عظیم خواهد شد. طی روزها، هفته‌ها یا ماهها، میلیونها نفر از مردمی که تا دیروز متفعل بودند به تحرك در خواهند آمد؛ مردم طی چند هفته چیزیهائی را خواهند آموخت که بطور معمول طی دورانهای عادی حیات خود تحت فلاکت و انقیاد نیاموزند. چنین شرایطی همیشه ظهور نمیاید. شانس بپاخیزی و سرنگون ساختن ابرقدرتی امپریالیستی نظیر آمریکا فقط یکبار یا بدفعات محدود طی يك طول عمر بدست میآید.

دید خود را از مسئله وسیعتر کنید. به این واقعیت بیاندیشید که وقتی ما سرانجام در اتحاد با مردم جهان در این کشور انقلاب کردیم، وقتی این هیولا که چنگالهائیش را در سراسر جهان فرو برده، و میلیونها تن را خرد میکند بالاخره بخاک افتد، و وقتی که بهمراه پرچم سه رنگ خون آلودش از پای درآید و جایش را پایگاهی انقلابی با پرچمهای سرخ سرفراز بگیرد، پایگاهی که مردم سراسر جهان را به اتحاد با ما و پیشبرد مبارزه جهانی فراخواند - وقتیکه چنین روزی فرارسد، واقعاً صدها میلیون نفر برای جشن گرفتن به خیابان میآیند - اما بشیوه جشن ستم‌دیدگان، یعنی مصمم و فعال در پیشبرد مبارزه، محو کامل این سیستم، دفن آن یکبار برای همیشه! ما در این کشور نه فقط با فرصت و مسئولیت نبرد برای رهائی خویش و آزاد ساختن خود از استثمار و ستم و انقیاد روبروئیم، بلکه فرصت و مسئولیت اتحاد با همه مردم تحت ستم و استثمار جهان و همراه با آنها جنگیدن در جهت هدفی را که میلیونها نفر طالبش هستند و نسبت بدان آگاهتر میگردند: هدف سوسیالیسم و نهایتاً کمونیسم، تا آنکه همه بشریت رها شود و تاریخ به مرحله‌ای کاملاً نوین پای گذارد.

## تصویر ما از آینده

حال به نکته‌ای می‌رسیم که این گردهم آئی میباید آن را عمیقاً مرکز توجه خود قرار دهد، و نه فقط به آن فکر کند بلکه بر آن مینا عمل کند و بعبان سایرین نیز ببرد؛ میباید ورای مهملات موقتی و مصنوعی که توده‌ها را با آن می‌فهرینند را دید و بسوی آن حرکت نمود؛ میباید چشم توده‌ها را بروی امر و راهی که تاریخ از ما میطلبد باز کرد - بروی شرایط عاجل جامعه که هم اینک از ما حرکت سریعتر و عدم اتلاف وقت را میطلبد تا انقلاب را نزدیکتر گردانیم و آنرا بانجام برسانیم.

در نبرد درون دادگاه، همانند نبرد و مبارزه درون جامعه، میدانیم که با چه طرف هستیم. در دادگاه ما حقیقت را عرضه میکنیم، جوهر سیاسی موضوع محکمه را ظاهر می‌سازیم، سیستم را از زاویه حمله‌ای که به حزب ما آغازیده و نیز دیگر حملاتش افشاء مینائیم، نشان میدهیم که واقعاً چگونه حکام کشور بسوی يك جنگ جهانی رانده میشوند، و درسهای واقعیه رهبری مانوتسه دون و انقلاب چین را بنمایش خواهیم گذارد - میدانیم قاضی در مواجهه با این مطالب چه خواهد کرد. چکش خود را پی در پی بر میز خواهد کوبید و خواهد گفت: «نامربوط است... درنظر گرفته نمیشود!»

اگر خوب فکر کنید این عین کاری است که هر روز با ما در جامعه انجام میدهند. هر وقت بخوایم چیزی را تغییر دهیم، چکش خود را بر میز میکوبند و هفت تیر میکشند و میگویند: «(رد شد!)» هر باری که ما دست بمبارزه می‌زنیم طبقه حاکمه بما چه میگوید؟ «تمام آرزوها و رویاها و الهامات شما برای چیزی برتر رد میشود. همه آرزوی شما برای يك زندگی بهتر، برای مبارزه کردن و بدنبال خروج از جهنم بودن رد میشود. هر ایده‌ای که در مورد اتحاد با سایر مردم و ترسیم راهی برای خروج از این جهنم در سر میپروانید، رد میشود.» این پیام ارتجاعی طبقه امپریالیستی در گوش ما زنگ میزند؛ از اینجا خارج میشویم تا در بین هزارها و میلیونها نفر کار کنیم، تا هزاران نفر را به تحرك در آوریم و سپس از طریق آنها

بهرحال درون نیروهای مسلح آنها هستند یا مجبور شده اند در آنجا باشند - ما بمیدان رفته و درست مثل ویتنام اردنگی نثارشان خواهیم کرد؛ آنوقت است که سربازان اردنگی خورده درس آموزی میکنند. همانطور که امروز عده زیادی سرباز سابق در حزب ما هستند، امروز نیز سربازان بصوف ما خواهند پیوست و واحد های خود را نیز بهمراه خواهند آورد، سلاحشان را خواهند آورد، مهارت نظامیشان را خواهند آورد، و به ارتش طبقه کارگر و مردم ستمدیده خواهند پیوست. ما بر ضد ارتشهای غیر رسمی سیستم نیز بیا خواهیم خاست و آنها را درب و داغان خواهیم نمود - نازیها، کوکلاس کلانها و دارودسته های پویشی دیگر را. رهبران این افراد اگر مستحق مجازات باشند بسزای خود خواهند رسید. بعلاوه، ما علیه نهادهای بوروکراتیک اینان قیام خواهیم کرد و چنگال خفقان آورش بر مردم را درهم خواهیم شکست. ما به دفاتر دولتی خواهیم ریخت و همه چیز را ملغی، خارج از دستور و باطل اعلام خواهیم نمود!

هنگام انجام همه اینکارها، باید تصویر خود از جامعه آینده را در نظر آوریم و پیام ارتجاعی که هر روز بر سرمان کوبیده میشود را بخاطر داشته باشیم که هر امید و خواسته ما را رد کرده اند. هنگامیکه ما رفتیم و بر بخشی از ارتش اینان غلبه نموده، پراکنده اش ساختیم و بسوی خود جلبش کردیم؛ هنگامیکه ارتشهای ارتجاعی غیر رسمی اینان را درهم شکستیم و مجازات نمودیم؛ هنگامیکه نیروهای پلیس را درب و داغان و بخاطر جنایاتشان مجازات کردیم؛ هنگامیکه پیش رفتیم و چنگال خفقان آور بوروکراسی را درهم شکستیم؛ و دستگاه و سلطه حکومتی را نابود کردیم و آنها را باطل اعلام نمودیم؛ بسراغ کاپیتالیستهای میرویم که همه خواسته ها و امیدهایی که برایشان مبارزه میکنیم را رد شده اعلام میکنند. ما بسراغشان خواهیم رفت و مثل موشهای ارتجاعی در گوشه ای شکارشان خواهیم نمود. وقتیکه این موشها را با دستگاه دولتی، ارتشها و نهادهای بوروکراتیک درب و داغان شده شان در گوشه ای گیر انداختیم، با نیروی آگاهی و عزم میلیونها مردم بیخاسته و مسلحی که منافع خود را بدرستی میفهمند و تصویر روشنی از آینده ای که متعلق به آنهاست دارند، میلیونها تفنگ را از همه طرف بسویشان نشانه میرویم و در حالیکه پیام ارتجاعیشان در گوشهایمان زنگ میزند، مستقیم در چشمهایشان نگاه میکنیم و میگوئیم: «بیشرفها، این چیزها رد شده است!»

بخشی از سخنرانی در  
کلینلند - اوهایو

میلیونها تن را تکان دهیم، تحت تاثیر قرار دهیم، سازمان دهیم و نفرتشان را سمت و سو بخشیم.

و بالاخره روزی در این کشور وقتش میرسد. هرچه زودتر بهتر، تلاش ما بر آنست که اینکار تسریع شود، اما بالاخره خواهد شد: سیستم تضعیف میشود؛ امپریالیستهای کفتر بیش از پیش بجان هم میافتند، حتی بیشتر از امروز، و مسئله از سطح انفصال بیک رئیس جمهور فراتر میرود و جدال وحشیانه ای مابینشان درمیگیرد؛ آنها بیش از پیش مجبور میشوند خرده ریزهای اعطائیشان را پس بگیرند و علاوه بر این، مجبور میشوند قبای ژنده و نقاب دمکراسی را کنار گذاشته ماهیت زشت دیکتاتورمنشانه و سیمانه خود را در مقابل مردم آشکارتر از هر زمان بنمایش گذارند. وقتیکه آنها درگیر جنگ درونی شده تضعیف گردند و ماهیت واقعیشان بیشتر و بیشتر برملا شود، با تعمیق این بحران و با افشاء عریانتر و شکافتن دمل دهشتناکی که این سیستم برای مردم در انبان دارد، ما در صحنه خواهیم بود، هزاران نفر را رهبری خواهیم کرد و بر میلیونها نفر تاثیر خواهیم گذاشت. سپس وقتی اوضاع حادثتر شد و میلیونها نفر بحرکت درآمدند، ما از طریق هزارانی که تربیت شده اند، میرویم تا میلیونها تن را در جهت هدف انقلاب تحت تاثیر و رهبری خود داشته باشیم.

میرسد روزی که این سیستم تضعیف شود و عزم مردم برای تغییر جزمتر گردد و میلیونها مردمی که اینک با دست خالی بمیدان میآیند - کسانی که میکوشند اعتراض کنند یا راهی مسالمت آمیز برای تغییر این سیستم توسط حکامش بیابند - بگویند: «دیگر نمیتوانم این وضع را تحمل کنم!» همانطور که ما امشب میگوئیم، امروز میلیونها نفر خواهند گفت: «دیگر یکروز هم تاب نشستن ندارم. حتی یکروز هم نمیخواهم تحت این سیستم زندگی کنم. برای تغییر سیستم میخواهم همه چیز را بدهم!» آن روز حزب ما آنها را رهبری و سازماندهی خواهد کرد تا با توان میلیونی خود سلاح بردارند.

ما آنها را با استراتژی و تاکتیکهای نظامی رهبری خواهیم کرد، اما بیش از هر چیز ما با یک درک آگاهانه سیاسی آنها را در بمیدان آمدن، علیه سیستم بلند شدن، شکست دادن و پراکنده ساختن قوای مسلح امپریالیستها رهبری میکنیم. بله ما دقیقاً همین کار را میکنیم. ما سلاح را از کف اینها بیرون خواهیم کشید و بدست مردم خواهیم داد. بموازات ضرباتی که در صحنه نبرد بر اینها وارد میآوریم، بسیاری از همین قوای مسلح را نیز بسوی خود جلب خواهیم کرد - از میان کسانی که اکنون

## ققش ارتش خلق...

صدر مائو در رابطه با برپایی ۳ درگیری تعیین کننده استراتژیک بود.

پیروزی ارتش ما بیش از هر چیز وابسته به قدرت رزمی ما بود، اما قدرت تعرض سیاسی ما نیز کمک کرد تا نیروهای دشمن از نظر روحی ضعیف و تجزیه شوند. در مرحله درگیری تعیین کننده استراتژیکی جنگ آزادیبخش که نیروهای ما از یک پیروزی به پیروزی دیگر راه می یافتند، و سرنوشت دشمن را تعیین میکرد، تضادهای درونی صفوف دشمن به اوج خود رسیده، و شرایط کاملاً برای پیروزی بر نیروی دشمن یا درهم شکستن نیروهایش مساعدتر شده بود. در کارزار بی پین - تیانزین صدر مائو بیشتر تعرض نظامی را با تعرض سیاسی ادغام نمود و سه الگو را برای تمام کردن کار بقیه نیروهای گومیندان ارائه نمود. همانطور که صدر مائو در گزارش خود به دومین پلنوم هفتمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین (مارس ۱۹۴۹) خاطر نشان ساخت: «نیروی عمده ارتش گومیندان در اثر سه عملیات اپراتیو لیائو سی - شن یان، هوای های، بی پین - تیانزین نابود شده است. از سپاهیان قادر به جنگ گومیندان فقط کمی بیش از یک میلیون نفر باقی مانده که در نواحی وسیعی از سهین جیان تا تایوان در جبهه های بسیار عریضی پراکنده اند. از این پس برای تعیین سرنوشت این سپاهیان گومیندان بیش از سه طریق وجود ندارد. طریق تیانزین، طریق بی پین، طریق سوی یوان. نابود کردن دشمن از راه نبرد، آنطور که ما در تیانزین انجام دادیم، کمافی السابق نخستین هدف مورد توجه و کار تدارکاتی ما باید باشد.» او همچنین گفت: «امکان حل مسئله از طریق بی پین افزایش

یافته است، بدین معنی که سپاهیان دشمن مجبور میشوند بطور مسالمت آمیز بر طبق سیستم ارتش آزادیبخش توده ای تجدید سازمان یابند و بصورت واحد های آن ارتش در آیند. این راه حل برای محو سریع بقایای ضد انقلاب و برانداختن سریع نفوذ سیاسی آن بخوبی حل مسئله از طریق نبرد نیست.» «طریق سوی یوان اینست که عمداً بخشی از سپاهیان گومیندان را تماماً یا بطور عمده دست نخورده بگذاریم، یعنی برای اینکه بتوانیم این سپاهیان را از لحاظ سیاسی آسانتر بطرف خود جلب کنیم و یا بیطرف سازیم، در مقابل آنها گذشتهای موقتی بنمائیم. ما بدینوسیله می توانیم نیروهای خود را ابتدا برای نابود کردن قسمت عمده باقیمانده قوای گومیندان متمرکز سازیم و آنگاه پس از مدتی (مثلاً پس از چند ماه) شش ماه یا یک سال) سپاهیان مذکور را بر طبق سیستم ارتش آزادیبخش توده ای تجدید سازمان دهیم و بصورت واحدهای آن ارتش در آوریم.»

این سه الگو (طریق)، راههایی را پیش پای بقیه نیروهای دشمن میگذاشت. این الگو هانقش مهمی را در تفرقه و تجزیه نیروهای دشمن و آزاد کردن سریعتر کل کشور بازی کردند. وقتی که ارتش ما بلافاصله به پیشروی سراسری خود مبادرت ورزید، کار بقایای قوای دشمن را بوسیله یکی از این سه الگو تمام کرد.

این پیروزی های باشکوه نشانه های پیروزی خط سیاسی و نظامی مارکسیستی صدر مائو بود؛ خط صحیحی که ظهور و تکاملش، به گواه تاریخ، نه بطور خودبخودی و به آسودگی بلکه فقط از دل مبارزه ای طولانی علیه خطوط انحرافی راست و «چپ» صورت گرفت.



پرولتاریا و ...

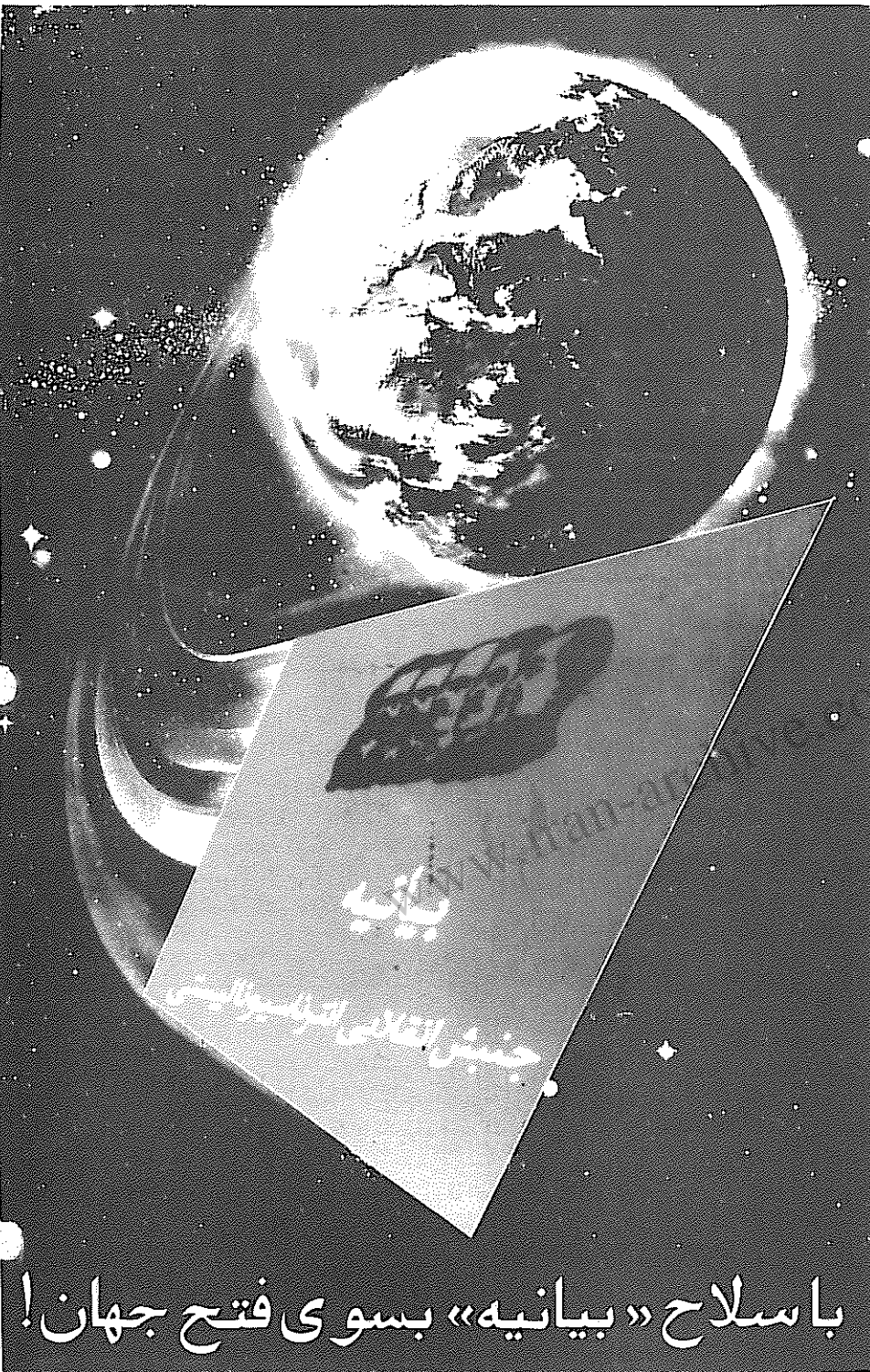
و تجارب مشخصان را نیز به همسرنوشتان طبقاتی خود در سراسر جهان منتقل میکنیم. آزمونهای عظیمتر از انقلاب ۵۷ در برابر پرولتاریای آگاه در ایران و تشکیلاتش - امروز اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) و فردا حزب کمونیست انقلابی ایران - قرار دارد؛ و نیز فرصتهایی عظیم برای دستیابی به پیروزی. پرولتاریا باید برای پشت سرگذاشتن پیروزمندان این آزمونها، از حیث کیفیت و کمیت آماده شود. تدوین خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح از سوی اتحادیه گام بزرگی بر مسیر این آمادگی بود. اینکه زمان آن است که این خط به نیروی مادی گسترده تری تبدیل شود. امروز کارگران پیشرو میباید این خط را در پرتو تجربه انقلاب مورد بحث و جدل قرار دهند، بصرف اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) بپیوندند و در حیات این تشکیلات، در تشکیل حزب، گسترش شبکه حزبی، ایجاد سازمانهای محلی برای تدارک و برپائی جنگ خلق، آماده تر شدن کل طبقه انقلابی نقش بازی کنند. « این فعالیت است که تعیین خواهد کرد انقلاب پرولتاری صورت خواهد گرفت یا نه. »

نگاهی به یک تجربه

میتوان گفت که مسیر انقلاب را تغییر می داد و سرنوشت آنرا بگونه ای دیگر رقم میزد؛ یا اینکه حداقل پشتوانه محکمتری برای ادامه انقلاب با توجه به سازشی که در جریان بود فراهم می آورد، انقلاب به بیراهه های رفرمیستی و شبه پارلمانتاریستی نمی افتاد و در مسیری کاملا متفاوت به پیشروی ادامه می داد. این خود عاملی قدرتمند میشد در زدودن سریع توهمات توده ها نسبت به قدرت سیاسی جدید. دست یازیدن به جنگ پارتیزانی در روستاها با هدف کسب قدرت سیاسی و برانگیختن دهقانان و پیشبرد انقلاب ارضی در سال ۵۷ کاملا امکان پذیر بود. کاری که حتی انجام قسمی و ناقص آن در کردستان موجب پیشروی بیشتر انقلاب در کردستان شد.

تنها ارزیابی صحیح از تلاشهای بیدریغ و فداکارانه کمونیستهای انقلابی و اصیل در انقلاب ۵۷ این است که آنان به چهار نکته اساسی: حزب، ارتش، روستا و قدرت سیاسی اهمیت درخور ندادند.

از درون این مبارزات دفتر دانشجویان و دانش آموزان مبارز با نزدیک به صد عضو و هوادار و با ارتباطات وسیع توده ای بوجود آمد که محل پرورش بسیاری از کمونیستهای انقلابی گشت. هرچند به دلیل ضعفهای سیاسی - ایدئولوژیک، سازمانهای خط ۳ قادر نگشتند از این مصالح انقلابی و پرورش یافته در دل انقلاب ۵۷ برای سازمان دادن حزبی انقلابی بهره جویند.



مسلمانان در سبای فوق که به بهای خونهای فراوان کمونیستهای انقلابی بدست آمده از ارزش و اهمیت زیادی برای پرولتاریا آگاه برخوردار است. در سبایی که به پرولتاریا یاد میدهد که این بار چگونه عمل کند تا راه پیروزی خود را هموار سازد.

بخش اصلی و رهبری کننده آن محفل کمونیستی به اتحادیه کمونیستهای ایران پیوست و مبارزات خود را در چارچوب فعالیتها و اتحادیه ادامه داد و بعد ها با آغاز گسست اتحادیه از انحرافات غالب بر جنبش کمونیستی در قیام سریداران توانست ایفای نقش نماید.

# يك ابتكار عمل

۱ - زنده باد انقلاب جهانی پرولتاریای بین المللی. زنده باد جنگ خلق. زنده باد ایدئولوژی راهبر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون.

۲ - من از مبارزه اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) حمایت میکنم. يك کمونیست - رفیق شما.

۳ - رفقا با احساسات عمیق انقلابی از مبارزه کمونیستی، انقلابی و شجاعانه ای که شما علیه رژیم ارتجاعی خمینی پیش میبرید حمایت میکنم و میگویم که بگذار تا هر مبارزه انقلابی در هر نقطه از جهان را از آن خود بدانیم. هزاران درود نثاران باد.

۴ - امپریالیسم جهانی از هر کار و هر وسیله ای برای ادامه موجودیت و گسترش استثمار خود استفاده میکند. رفقای کمونیست در ایران، همانند سایر نقاط جهان، برای قطع شریان حیات امپریالیسم و نزدیک ساختن زمان برقراری کمونیسم در جهان نبرد میکنند. کمونیستهای ایران و جهان! من از مبارزه شما پشتیبانی میکنم و به شما درود میفرستم.  
تو در این راه گام گذاردی،  
نه با جسمت که با قلبت،  
زندان که جای خود دارد،  
حتی مرگ هم نمیتواند تو را باز دارد.

۵ - به اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران):  
مبارزه انترناسیونالیستی ما را شتاب بخشیم.  
درودهای کمونیستی بر شما. پیروز باد مبارزه شما.

۶ - زنده باد مبارزه اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) برای قدرت. زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون. زنده باد جنگ خلقی که اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) برپا میدارد.

۷ - مرگ بر قتل عامهایی که علیه اعضاء اتحادیه کمونیستهای ایران در ایران صورت میگیرد. زنده باد اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)

۸ - برای پیروزی مبارزه کنید و نه مقاومت. زنده باد انقلاب جهانی. مرگ بر رژیم ایران.

۹ - مرگ بر حملات ارتجاعی جمهوری اسلامی علیه اتحادیه کمونیستهای ایران. زنده باد مبارزه سازش ناپذیر سریداران. زنده باد حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست).

۱ - ...  
۲ - ...  
۳ - ...  
۴ - ...  
۵ - ...  
۶ - ...  
۷ - ...  
۸ - ...  
۹ - ...  
۱۰ - ...

۱ - ...  
۲ - ...  
۳ - ...  
۴ - ...  
۵ - ...  
۶ - ...  
۷ - ...  
۸ - ...  
۹ - ...  
۱۰ - ...



Devrimci Enternasyonalist Hareket'in Komitesi'nin Açıklaması:  
**İrandaki Siyasi Tutukluların İslam Cumhuriyeti Tarafından Kitleli Katliamına Karşı Çık**

Zindan Duvarlarını Yıkalım!

۱۰ - ما انقلابیون اهل ترکیه با تمام وجودمان از اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) حمایت میکنیم. زنده باد وحدت کمونیستهای جهان. بگذار تا پرچم رفقای سریدار را هر چه رفیقمتر به اهتزاز درآوریم. زنده باد مبارزه رفقای سریدار. مرگ بر فاشیسم.

۱۱ - زنده باد رهبری انترناسیونالیستهای انقلابی. زنده باد اتحادیه کمونیستهای ایران. زنده باد جنگ خلق. مرگ بر جمهوری اسلامی.

# یک ابتکار عمل انترناسیونالیستی

## اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درباره قتل عام زندانیان سیاسی

این اطلاعیه به همراه اعلامیه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) [بنتقل از حقیقت شماره ۱۳] و نوشتجاتی که حاوی آخرین اخبار و اطلاعات در مورد قتل عام زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی است، از سوی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به سراسر جهان مخابره شده است. (۱۸ دسامبر ۱۹۸۸، مطابق ۲۷ آذر ماه ۱۳۶۷)

بمصاف با قتل عام زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی برخیزید!

پس از آتش بس در جنگ ایران و عراق، جمهوری اسلامی خونخوار برهبری خمینی کارزار فجیع کشتار بدون تبعیضی را علیه زندانیان سیاسی و فعالین سیاسی تمامی جریانات اپوزیسیون براه انداخت. در عرض ۳ ماه، ۱۵ تا ۲۰ هزار زندانی سیاسی کشتار شدند؛ که از آن جمله اند بسیاری از اعضاء و هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) و دیگر نیروهای انقلابی. جوخه های تیرباران، چوبه های دار و آتش مسلسل ابزار بانجام رساندن این جنایت بود. رهبران جمهوری اسلامی در بحبوحه موج ترور اعلام کردند که بزودی در ایران هیچ زندانی سیاسی وجود نخواهد داشت.

بسیاری از کشته شدگان، ۹ - ۸ سال گذشته را در زندان بسر برده بودند. بعلاوه مقامات جمهوری اسلامی شمار کثیری از فعالین سیاسی خارج از زندان را مجدداً دستگیر کرده و بقتل رساندند. این هنوز تشنه خونند و اشتهايشان را پایانی نیست.

توده های مردم سراسر جهان نمیتوانند این جنایت را بی پاسخ گذارند. امپریالیستهای غربی، این مدعیان پاسداری از «حقوق بشر»، بطرز مشکوکی در قبال این خونریزی عظیم جمهوری اسلامی سکوت اختیار کردند. این وحشیگری قرون وسطائی همچنان ادامه دارد و بسختی میتوان کلامی در اینباره در مطبوعات غرب مشاهده نمود.

سکوت قهرمانان حقوق بشر گوشه ای از طرح امپریالیستهای غربی و آمریکاست؛ اینها قصد دارند بعد از قربانی کردن بهترین دختران و پسران مردم ایران - کسانی که قهرمانانه علیه شاه و خمینی جنگیده اند - جنگالهای خویش را بر پیکر ایران دوباره محکم سازند.

مبلغین گلاسنوست نیز این جنایت را پنهان ساختند. بار دیگر خیانت و از پشت خنجر زدن سوسیال امپریالیستهای شوروی آشکار شد، چرا که آنها حتی علیه اعدام وسیع اعضاء حزب توده و دیگر طرفداران تزارهای نوین مسکو هم از ملایمتترین اعتراض پرهیز نمودند.

در چنین اوضاع تراژیک، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تمامی احزاب و سازمانهای شرکت کننده و طرفداران این جنبش، و نیز نیروهای انقلابی و مترقی سراسر جهان را به افشاء شدید جنایت سبعانه جمهوری اسلامی ایران و مقابله قدرتمند با آن فرامیخواند.

توده های انقلابی در ایران و سراسر جهان هرگز این جنایات را فراموش نخواهند کرد و آنرا بدون مجازات نخواهند گذاشت.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

دسامبر ۱۹۸۸

کردستان، خوزستان و دیگر سوی ایران باز بدارد. آنها در این قلمرو وسیع بانک خواهند زد که:

«قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید»

«مرگ بر جمهوری اسلامی»

«زنده باد جنگ خلق»

زنده باد اتحادیه کمونیستهای ایران.

(سربداران)

(زنده باد حزب کمونیست ترکیه (م - ل))

(زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

هواداران حزب کمونیست ترکیه (م - ل) - سوسیسی

بقیه در صفحه ۳۱

جمهوری اسلامی را با عبا و قرآنش سرنگون سازند. نیزه های سرخ کاک صلاح، منصور قماش و محمد فرهادی مفر رژیم را متلاشی کرده و جنازه اش به زیاله دان تاریخ پرتاب خواهد شد.

رفقا:

اگر چه بین ما کوه ها و مرزها قرار دارد، هیچ نیروی ارتجاعی نخواهد توانست اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و حزب کمونیست ترکیه (م - ل) این نمایندگان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ایران و ترکیه را از خواندن بهترین ترانه هایشان با ترنم تفنگ در سنگرها و دوش بدوش یکدیگر، از یک سوی ترکیه تا

برطبق فراخوان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کارزاری از سوی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش، در کشورهای مختلف برگزار گردید. در این میان، گزارشی از رفقای حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) دریافت کردیم که نشانگر بخشی از فعالتهایشان در اروپا است. در اینجا نمونه ای را منعکس میکنیم که به ابتکار پرولترهای انقلابی هوادار حزب در سوئیس انجام گرفته است. این نمونه خوبی از بکارگیری شیوه های موثر تبلیغ و ترویج در میان توده ها، و ارتقاء سطح آگاهی طبقاتی آنها از طریق درگیر ساختن مستقیم آنها در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، همبستگی با زندانیان کمونیست و انقلابی در ایران، و نبرد علیه سیستم امپریالیستی بر پایه دیدگاهی انترناسیونالیستی است.

رفقای هوادار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) از پوستر سه تن از رهبران جانباخته اتحادیه کمونیستهای (سربداران) برای برانگیختن و بروز یافتن احساسات و عقاید انقلابی توده ها استفاده کردند. کارگرانی که در جریان کارزار درگیر شده بودند بر حاشیه این پوستر، پیام ها و فراخوانهای انقلابی خویش را ثبت کردند و پوستری نو آفریدند که مبین دیدگاه، توان و آینده درخشان طبقه جهانی ما و ستمدیکان سراسر جهان است.

به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - ۱۵ ژانویه ۱۹۸۹

رفقا

با تاسف فراوان اطلاع حاصل کردیم که ۲۰ - ۱۴ هزار تن از مخالفین رژیم، از جمله عده ای از رزمندگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، این گردان طبقه جهانی مادر ایران، توسط مرتجعین جنایتکار جمهوری اسلامی به خون کشیده شدند.

این قتل عام حیوانه، همانگونه که شماخاطر نشان کردید نشاندهنده بیچارگی یک رژیم محضراست. آنها باید بدانند که پرولتاریای بین المللی و خلقهای جهان رفقای جانباخته خود را فراموش نخواهند کرد. انتقام هر نفر از این رزمندگان به حداکثر از هر ملا و پاسدار و جلادی و بعبارت دیگر از تمام جمهوری اسلامی گرفته خواهد شد.

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که توده های انقلابی ایران که شاه را با تاج و تختش سرنگون کردند، کاملاً قادرند که با همان عزم و اراده